(بسمه تعالی)

بهائیان دیگر چه می گویند؟

بی بهائی باب و بها

نگارنده:

محمد علی شادمنی ساعت ساز شیرازی

فروردین ماه ۱۳۳۷

شیراز
چاپخانه نور



بهائیان دیگر چه می‌گویند؟ بی بهائی باب و بها

نویسنده:

محمدعلی خادمی کوشا

ناشر چاپی:

کتابفروشی صابری

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست ----- ۵
بهائیان دیگر چه می‌گویند؟ بی بهائی باب و بها ----- ۱۰
مشخصات کتاب ----- ۱۰
مقدمه ----- ۱۰
سبب تصنیف و وجه تسمیه ----- ۱۱
اشاره ----- ۱۱
نتیجه تصنیف ----- ۱۲
نتیجه دوم ----- ۱۳
بیان عقاید مسلمانان، بخصوص مذهب شیعه اثنی عشریه ----- ۱۴
اشاره ----- ۱۴
اینک خلاصه عقاید مسلمین و شیعه ----- ۱۴
معجزه لازم است ----- ۱۵
شیعه منتظر است ----- ۱۷
اختلافات شیعه اثنی عشری ----- ۱۷
اشاره ----- ۱۷
اخباری و اصولی ----- ۱۷
اصولی ----- ۱۸
متشرع و عارف ----- ۱۸
عارف ----- ۱۹
تأویل یعنی چه؟ ----- ۲۰
سرمایه عرفان ----- ۲۰
شیخی و اصولی ----- ۲۱
اشاره ----- ۲۱

شیخ احمد احسائی کیست و مسلک او چیست؟ ----- ۲۱
تکفیر شیخ احمد ----- ۲۲
سید کاظم رشتی کیست؟ ----- ۲۳
محیط اجتماعی و سیاسی و نسبت آن به اوضاع دینی ایران در آن ایام ----- ۲۴
اشاره ----- ۲۴
راسته تاریخ دوره قاجاریه ----- ۲۸
آثار این شکست (وحدت ملی ایران) ----- ۳۰
اشاره ----- ۳۰
ارتش در ایران ----- ۳۱
فرهنگ ایران ----- ۳۲
اقتصاد ایران ----- ۳۲
سید باب کیست و ارزش او چیست؟ ----- ۳۵
اشاره ----- ۳۵
استفاده از موقع استفاده از اشخاص ----- ۴۰
برای تفریح ----- ۴۰
مقالات سید باب، سید باب بوجود حضرت حجهٔ بن الحسن در بدو امر معترف بوده ----- ۴۲
اشاره ----- ۴۲
تاریخ مختصر دعوت باب تا کشته شدن ----- ۴۴
معذرت و تکذیب ----- ۴۶
تکذیب دیگر با معذرت ----- ۴۷
تکذیب پر افتضاح ----- ۴۷
تکذیب بنیان کن ----- ۴۷
قسمتی از یادداشتهای کینیاز دالکورکی و برگذاری به قضاوت خوانندگان ----- ۴۸
اشاره ----- ۴۸

شوخی با مزه ----- ۵۰
قرائن مقال دالکورکی (سفیر روسی در ایران) ----- ۵۱
سید باب در بوشهر ----- ۵۱
باب در اصفهان ----- ۵۲
حکم روانه کردن باب به آذربایجان ----- ۵۳
بعد از معتمدوبین راه ----- ۵۴
جسد سید باب ----- ۵۶
ترور بازی ----- ۵۷
معجزه نمی‌خواهم ----- ۵۸
شوخی کردم، اصل دعوی ثابت نیست، دلیل خواستن بعد از صحت ادعاست ----- ۵۹
شرایط قبول دعوت ----- ۵۹
دعوی سید باب، قابل استماع نبوده ----- ۵۹
اشاره ----- ۵۹
بهانه نمی‌گیریم ----- ۵۹
استفاده ----- ۶۰
محو کتب ----- ۶۰
قطع وتین ----- ۶۱
برای خنده صدا دار ----- ۶۱
دست بر دل بگذار و محکم باش، حکم مقعد ----- ۶۱
باز هم حکم مقعد ----- ۶۲
حکم بدیع ----- ۶۳
حکم قشنگ ----- ۶۳
صد میلیون خانه در شیراز، کوچه شمشیر گرها ----- ۶۳
سید باب استقامت نداشته ----- ۶۳

اشاره ---- ۶۳
دلائل سبعه ---- ۶۴
من شک دارم ---- ۶۴
پس می‌گویم ---- ۶۴
سید باب استقامت نداشته ---- ۶۵
توبه نامه‌ی باب ---- ۶۵
اشاره ---- ۶۵
خدا نمیترسد ---- ۶۵
تقیه ---- ۶۶
خذلان سید باب ---- ۶۶
مماشاهٔ میکنیم ---- ۶۷
ما صرف نظر می‌کنیم ---- ۶۷
بیان چیست؟ ---- ۶۷
ارزش علمی سید باب ---- ۶۷
داود ---- ۶۸
اشاره ---- ۶۸
باب و عبدالبهاء در موضوع داود چه می‌گویند؟ ---- ۶۸
دروغ سازی و دروغ پردازی، مشت بازی است ---- ۶۹
اشاره ---- ۶۹
ارزش باب ---- ۷۰
خداوند عالم با او چه کرد؟ ---- ۷۰
درس ناخوانده وامی ---- ۷۱
نوا، ادا، تقلید در آوردن ---- ۷۱
اشاره ---- ۷۱

بدون شوخی ۷۲
میرزا حسینعلی بهاء کیست؟ و ارزش او چیست؟ ۷۳
اشاره ۷۳
این شخص کیست؟ ۷۳
گزارش میرزا حسینعلی از نظریه کینیاز دالکورکی ۷۴
شما چه میفهمید ۷۵
چگونه خلاص شده است ۷۵
میرزا حسینعلی بها ۷۶
ازلیها چه می‌گویند؟ ۷۸
اشاره ۷۸
تعلیمات بها ۷۹
حب وطن ۷۹
اشتباه آقای بهاء ۸۰
اختلاف زبانها ۸۰
اشتباه آقای بها ۸۱
اختلاف عقاید و احساس دینی ۸۲
چون بگردش نمی‌رسی برگرد ۸۲
استعفای از دیانت ۸۲
بهائیان دیگر چه می‌گویند؟ ۸۳
حکم گذاری خلق ۸۴
پاورقی ۸۴
درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ۸۴

بهائیان دیگر چه می‌گویند؟ بی بهائی باب و بها

مشخصات کتاب

سرشناسه : خادمی، محمدعلی

عنوان و نام پدیدآور : بهائیان دیگر چه میگویند؟ بی بهائی باب و بها/ نگارنده محمدعلی خادمی.

مشخصات نشر : تبریز:کتابفروشی صابری، ۱۳۴۱.

مشخصات ظاهری : ۲۳۱ص.

شابک : ۶۰ ریال

وضعیت فهرست نویسی : برون سپاری

موضوع : بهائیگری -- دفاعیه‌ها و ردیه‌ها

موضوع : بابیگری -- دفاعیه‌ها و ردیه‌ها

موضوع : بهائیگری -- عقاید

رده بندی کنگره : BP۳۳۰/خ۱۷ب۹ ۱۳۴۱

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۵۶۴

شماره کتابشناسی ملی : ۲۴۸۹۲۱۲

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحیم سبوح و قدوسی را تسبیح و تقدیس سزد که کنه ذات غیب الغیوب قدسی سبحانش از همه‌ی اوصاف و نعوت و اسماء و اذکار و عبارات و اشارات و کنایات و ادراک و عرفان و ذوق و وجدان پیراسته است هیچ مدرکی و درکی و مدرك و ادراکی را راه باو نیست. اذا لا اسم و لا رسم لا تدرکه الابصار و هو یدرك الابصار. و در مقام معروفیت و ظهور و تجلی و شهود بهر وصف و نعتی منعوت و موصوف و بهر جمال و کمالی معروف و مشهور و برای هر محتجب و غائب و شاهدی مشهود،بی‌اشاره و الموبح بلکه با نهایت تنصیص و تصریح بدور و نزدیك خود را معرفی فرموده له الاسماء الحسنی و الأمثال العلیا. بلکه هر بی شعور و ذیشعوری غرفه دریای نور ظهور اوست. و به هیچ وجه از محضر حضور او دور و مهجور فرض نمی‌شود. همه او را شناخته و دلباخته همه را مألوده واله. همگی دلدار را دیده، پسندیده؛ دلداده: هستی گرفته ، نیست گشته، هست شده‌اند. و ان من شیء الا یسبح بحمده. عجبا عجبا من بخبر، همه اجزاء و جزئیات روح و جسم طلسم او هستند. بفرستادن پیام آوران راه و رسم پرستش و آئین نیایش و رویه آسایش عباد را با اتمام حجت و اکمال ایضاح محبت بمنطوقه ان علینا للهدی بعهده گرفته و اهل تحقیق و تحری وجد و جهد را بمدلول الذین جاهدوا [صفحه ۳] فینا لنهدینهم سبلنا از عواطف و لطایف معارف و عوارف محروم نداشته . محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را که روانش از پیروانش شاد باد با معجزه‌ی باقیه برای آخرین تغلیم معنویات بشر مبعوث و دوازده امام که اول آنها علی بن ابیطالب ۴ و آخر آنها (م ح م د) ابن‌الحسن العسکری است صلوات الله علیهم اجمعین برای صیانت دیانت تعیین نموده و امام دوازدهم را در پرده غیبت طول عمر داده و بتأیید و سدید دعلماء ربانیین در هر دور و کوری چون آفتاب عالمتاب بر بوارق لمعات و شوارق اشراقات از عقب سحاب احتجاب صفوف و صنوف ظلمات شکوك و شبهات و اوهام و خرافات را از هم بریده و دریده و ادراکات و مدارك را مستنیر و مستشرق نمایند. فحمداله ثم حمدا له و شکرا ثم شکرا علی ماهد یناو ارشدنا و من الظلمات اخرجنا [صفحه ۴]

سبب تصنیف و وجه تسمیه

اشاره

در دیانت اسلام و مذهب جعفری فروع احکام را مردم می‌توانند دتقلید کنند یا اجتهاد نمایند ولی در اصول عقاید همه باید اهل یقین باشند، تبعیت و تقلید بدون یقین کافی نیست. معنی تحصیل یقین اینستکه در توحید، نبوت؛ عدل، امامت و معاد یا از روی ادله تفصیلیه یا بدلیل اجمالی این پنج اصل را یقین داشته باشند. برای یقین بتوحید فقط ادله‌ی داله‌ی بر وحدت حق کافیست و لازم نیست سایر ملل: گاو پرستان ، نیلوفر پرستان، مار پرستان، ماهی پرستان، دریا پرستان، ووووووو را یکی یکی تحقیق کنیم و کاوش و گردش نمائیم و یکایک از امم دنیا را رسیدگی نموده و حرفهای آنها را زیر و رو سازیم تا موحد باشیم. «توحید را من باب مثال گفتیم ولی در همه عقاید چنین است و یقین اجمالی کفایت می‌کند». اصولا یک همچو تکلیفی بنحو عموم ممکن نیست برای همه بشر بنحو واجب عینی فرض شود. زیرا که اگر همه افراد بشر موظف به فحص و تحقیق در همه مذاهب باشند لازم می‌آید که هیچ کس بهیچ شغل سیاسی ، اقتصادی ، طبیعی، فلاحت، زراعت و صناعت نرسد و لازمه‌ی چنین تکلیفی اختلال نظام همه‌ی بشر است. اما این وظیفه ممکن است بنحو واجب کفائی و برای یک عده مخصوص که اهل مناظره با ملل دیگر باشند فرض اینگونه تکلیف که انسان بهمه ادیان و مذاهب آشنا باشد و نیک و بد آنان را کاملا تحقیق کرده باشد یک عمر تمام لازم دارد که فارغ البال با دانستن زبانهای مختلفه و حتی مسافرتها و سیر کردن در امتها صرف نموده و چنین تخصصی پیدا کند در نتیجه مسلمان [صفحه ۵] باید تحصیل یقین کند اگر چه بدلیل اجمالی باشد. با بیان بالاخص بهائیان بعنوان لزوم تحری و تحقیق و فحص و تفتیش و ترک تبعیت و تعصب و تقلید این و آن را از طریق صواب منحرف می‌کنند و می‌گویند بیائید عمر صرف کنید؛ کلمات ما را به بینید، تحقیق و تحری کنید تا حقیقت امر بر شما منکشف گردد. منجمله این بنده را مدتها از کار بیکار و بعقب گیری از مقالات خودشان وادار ساختند بالاخره خوب یا بد عمری با بتحری و تحقیق گذرانیدم البته بعد از یک عمر فهمیده‌ام که از اول لازم نبود ۱۵ سال یا بیشتر عقب این مقالات بروم تا بعدا بفهمم که راه باطلی است. ولی هر چه بود شده و این نتیجه را امروز دارم که می‌توانم یک کتاب بنویسم و اگر دیگری را مثل من بخواهند بعنوان تحری حقیقت سرگرم کنند و عمرش را ضایع نمایند در ظرف یکماه یا کمتر با خواندن این کتاب ۱۵ سال صرفه عمر باو داده باشم و نگذارم عمرش تلف شود. من می‌توانستم بیک حدیث صحیح یملا الله الارض قسطا وعد لا بعد ما ملئت ظلما و جورا که از پیغمبر اکرم درباره حضرت موعود رسیده اجمالا یقین کنم که او نیامده و اگر آمده بود مسلما زمین پر از عدل و داد شده بود من غفلت گیر شدم و باین دلیل اجمالی قناعت نکردم و از آن طرف هم از شغل و کسب تجارت دست نکشیدم و مهیای تخصص در عقاید و تحصیل و سیاحت نبودم و نمی‌توانستم یکنفر متخصص در این فن شوم از یک طرف باید تأمین معاش کنم و از طرف دیگر از این سوراخ و آن سوراخ تحقیق و تحری نمایم - باز تکرار می‌کنم هر چه بوده گذشته فعلا-این نتیجه را دارم، این نتیجه ۱۵ سال متوالی زحمت است خوانندگان باید قدر بدانند. هر کس دم بهائی باو می‌رسد و او را ترغیب بتحری و تحقیق می‌کند این [صفحه ۶] کتاب من برای او ارزش ۱۵ سال عمر دارد. کسانی هم که از دور عشقشان گرفته باشد و بخواهند بفهمند آنها چه می‌گفته و می‌گویند این کتاب برای آنها بهترین وسیله اطلاع است. گذشته از این اینک که من این کتاب را می‌نویسم درست حدود یکصد و اندی سال از دعوت سید باب می‌گذرد و ممکن است بعد از این آثار و شواهد تاریخی که امروز موجود است محو شود و پس از این محققین این گوشه تاریخ را تاریک به بینند. من برای تحقیق مدارکی دارم که دوره بعد از من شاید بدستشان نیاید پس این کتاب برای دوره‌های بعد کاملا یک گوشه از تاریخ تاریک را روشن خواهد کرد. این کتاب را من باسم (بهائیان دیگر چه می‌گویند) نامیده‌ام. این عنوان صورت استفهام دارد ولی مدلول حقیقی

آن این است که گفتنیها گفته شـده شـنفتنیها شـنفته شـده؛ پس از صد سال همه پرده‌ها بالا رفته مطالبی را که سـعی کرده‌اند مکتوم بمانـد واضح شده با این حال دیگر جای سـخنی برای آنها باقی نمانده خوب است دیگر زبان بر بندند و نفس فرو کشـند و دست از دوز و کلک خود بردارند والا ما می گوئیم آقایان دیگر چه می گوئید و از این مردم فلک زده چه می‌خواهید ؟ بخواندن داین کتاب ارزش دعوی باب و بها کاملا هویـدا شـده و معین می‌شود که در بازار علم و معرفت هیـچ نمی‌توان برای آنان ارزشـی قائل شـد ،نه پیغمبر بوده‌اند نه امام ولی بوده‌اند نه خدا و نه ارزش این را داشـته‌اند که کسی تبعیت از آنها بنماید از همین جهت تیتر کتاب را که همه مطالب درست در آن صورت تـابلو می گردد (بی بهـائی بـاب و بهـا) قرار داده‌ام. این کتاب نبایـد بعنوان ردیه تلقی شود ردها نوشـته شـده؛ نقص و ابرامها از طرف بنحو کامل در دسترس همه بوده و هست. این کتاب نتیجه تحری [صـفحه ۷] حقیقی است که خود بهائیان ترغیب بآن می‌نمایند. من بعد از تحری و تحقیق آنچه را بدستم آمده در معرض افکار عمومی می گذارم و همه مردم را این گونه تحقیق و تحری که ۱۵ سال عمر تلف کنند و بعد از آن محصول آنها این باشد جدا منع می‌کنم من یکنفر ساعت از هستم اگر این ۱۵ سال را در مقام تحصیل و تکمیل کار خود در مکانیکی عمومی یا مهندسی بکار برده بودم با هوش سرشاری که داشتم امروز یکی از عناصـر مؤثر و مفیـد جامعه بودم و این قـدر متأسف بر عمر گذشـته خود نبودم. فقط مایه تسـلی من این است که زود بیدار شدم. منت خدای را هنوز جوانم و بعد از نوشتن این کتاب می‌توانم با خواست پروردگار ترا با بزندگانی خود امیدارباشم. این است سبب تصنیف و وجه تسمیه کتاب.

نتیجه تصنیف

دو نتیجه در دو رتبه از این کتـاب طالبم ۱ – البته آرزو است؛ گمان نمی‌کنم بشود ،ولی آرزو بر جوانان عیب نیست ؛و آن اینسـتکه خود شخص آقای شوقی افندی پس از انتشار این کتاب از یک نفر بازاری اهل تحقیق و تحری و تحصیل کرده در دار التبلیغ بهائیان احسـاس کنـد کـه دیگر کـار ازحسابهـائی کـه خـودش می‌کنـد بیرون رفتـه (برو بچه‌هـا بیـدار شده‌انـد) خیمه شب بـازی عمـودش شکسـته،طنابهایش پاره شده ،علوم و ادراکات توسعه پیدا کرده ،حقایق آشـکار شده پرده از روی کارها برداشـته شده ، دروغها رو افتاده ،فروغی برای آن نمانـده ؛دیگر کسـی عقب دعویهای بی‌معنی و پوچ نمی‌رود با احساس این مطالب دست از سـر مردم بردارد ؛قدر پولها را دانسـته بهیچ مبلغی مبلغ باینطرف و آنطرف نفرسـتد زیرا جز ضـرور و خسارت چیزی ندارد. حتی دهاتیهای دور دست هم مطالب را فهمیده‌انـد و با این حال برای او بهتر است [صـفحه ۸] مثل یکنفر فهمیـده و نظیر معاویه بن یزید که بالای منبر رفت و گفت پدر و جدم بر خطا رفته بودند و در نتیجه این عمل همه آنها که بر پدر و جدش لعن می‌کنند تا امروز را با نیکی یاد می‌نمایند و لعن وسبی بـاو نمی‌نماینـد ایشـان هم یک لوح صادر کننـد بنویسـند الا کـذب الا کـذب همه دروغ بود همه پلتیک بود : همه بی اساس بود،در این صورت نام خود را برای همیشه زنده خواهند نمود و ایشان را اهل دانش بنام یک نفر اهل حقیقت نام خواهند برد بلی شوقی را باین رویه تشویق می کنیم بلکه شوقی پیـدا کنـد. گذشـته از همه آنچه ذکر شـد خودش طرفـدار وحدت ادیانست یک مـذهب هم از دنیا کم کردن یک قـدم رو بوحدت ادیان دبرداشـتن است.چه اندازه خوب است که این یک قدم را ایشان بردارند و منتظر اقـدام غلام احمـد و ووووو نشوند. سایز مذاهب اگر دست از کیش خود بر نمی‌دارند از این جهت است که قیامتی ،حشـری ، نشـری ،توانی ،عقامی معتقد هسـتند. برای رسـتگاری در آن عالم دست از دیانت خود بر نمی‌دارند ولی ایشان که بحمدالله جنت لقا را یافته‌انـد. کاملاـ هم یافته‌انـد برای ایشـان چه فرق می کنـد که بـار ولاـیت را بکشـند تیا نکشـند؟ اگر این نصـیحت را نپذیرنـد باز می گوئیم چنانچه می‌بینید دانشـمندانی مانند آقای آواره آقای نیکو آقای مراغه‌ی و ووووو و همه زبان قلم گشوده و بندای عالم رسا خفتگار را بیـدار می کننـد. با این حال ادامه خیمه شب فایـده‌ی نـدارد. جز بی پولی که از ته بساط مانده تمام می‌شود چه بهتر خیلی یواشـکی و بی سر و صـدا پوها را برداشـته و املاک و عماراتیکه بنام ایشان به ثبت رسـیده همه را فروخته جا بزنند. بهمان جاها که

سابقه هم دارنـد برونـد عیش کننـد، خرج کنند ، کیف کنند ، لذت برند. البته اینها آرزو است گمان نمی‌کنم بنشر این کتاب چنان طوفانی حادث شود که بادش بزخم ایشان بخورد. [صفحه ۹]

نتیجه دوم

آرزو نیست ،امکان پذیر است. بلکه محققا واقع می‌شود و آن اینکه اغنامی خورده خورده شعور پیدا کنند – صد سال و اندی است از ابتدای این دعوی گذشته ،دروغ وعده‌ها ظاهر شده، وعده‌های سید باب: لیغلبنک علی الارض – لیقهرنك ،لیسخرنك لك همه دروغ در آمد نه غلبه‌ی ، نه سلطنتی حتی نه غلبه‌های برهانی و نه غلبه معنویتی دیده نشده وعده‌هائی که به پیروان خود داده بود که کوه دماونـد را تا دامنه تهران خواهند گرفت بوقوع نه پیوست و بیچاره‌ها گول خورده خود را بکشتن دادند و خوار و زار لاشه آنها سك خوار شـد. دوازده هزار ترك نکشتند و سلطنت مرکزی تهران را نگرفتنـد. زیرا نصرت خدائی نبود ،وعده خدائی نبود. بلکه بعکس قطع و تین و مالیـدن دمـاغ بزمین بود و خـذلان از طرف حضـرت رب العالمین. نه فقط وعـده‌های سـید باب دروغ در آمـد، وعده‌های میرزا حسینعلی بها که دولت تزار روسیه عالم را می‌گیرد ، سفینه حمراء با علمهای یا بهاء الابهی از دریای سیاه عبور کرده ایران را می‌گیرند دروغ در آمد. ناصر الدین شاه با آنهمه که خدا؛خود خدا، شخص خدا باو نفرین می‌کردند تقریبا ۶۰ سال که در دوره تاریخ کم نظیر است سلطنت کرد. وعده‌های آقای عباس (عبدالبهاء) که باین ورقا نوشت حتما بایران خواهم آمد وقتی ما وارد ایران خواهیم شـد که ایران در نهایت انقلاب باشـد و در آنحال وارد خواهم شـد دروغ در آمـد آقامردنـد و بایران نتوانسـتند بیایند. توجیه خبر دانیال و وعـده (ای بنده الهی ۱۳۳۵ سـنه مذکوره ابتدایش از هجرت حضـرت رسول محمد مصطفی صلی الله علیه و آله در آن تاریخ آثار علو و امتناع [صـفحه ۱۰] و سـمو و اعتلا از برای کلمه الله در شـرق و غرب حاصل گردد و علیك التحیـهٔ و الثناء ع‌ع)دروغ در آمـد و بانـدازه آب دوغ فروغ نـداشت. یعنی ۱۳۳۵ گـذشت و جز چنـد نفر دهـاتی در این عیـد نوروز آنهم با کمال خجلت و سرافکندگی گمان نمی‌کنم روزه این کیش را گرفته باشـند. پس رفقا – پس از خوانـدن این کتاب دمی بهوش آئیـد. من نمی‌گویم گوسفند نباشیم تـا معـارف ایران بـاین پـایه است مـا گوسـفند هستیم ولی بهوش باشـیم خود را بـدست گرگ نسپاریم. نویسـنده کـار باسـتدلالهای مفهـومی و منطقی و عقلی و نقلی نـدارم. یکنفر سـاده بتحقیـق و تحری خـودش چیز می‌نویسـد. گفتند گوسفند باش چشم ،گاو باش ،چشم – شیر بـده چشم – پنیر بـده چشم– معجزه نخواه چشم – کرامت مطلب چشم –دعوی بیـدلیل قبول کن چشم – چشم به بنـد تا جمال مبارك به بینی چشم – گوش به بنـد تا نوای ملیح بشـنوی چشم – نزد دانشـمندان مرو دانش حجـاب اکبر است چشم از دانشـمندان دور باش – چشم خود من بتقیه خوش می‌گـذرانم تو بر سوائی خجلت زده باش چشم عاشـق باش چشم – دیوانه باش چشم. لااقل بانـدازه یکنفر مرد سیاسـی که از نقشه پیش آمـد خبر می‌دهد و درست می‌آید کاش خبر داده بودنـد. هر چه اسـمش را می‌گذاریـد ظهور خـدا ،ظهور امام ،ظهور پیغمبر – آخر وعـده دروغ چرا؟ نویسـنده بعد از صد سال دیگر حرف بخرجم نمی‌رود ،عبارات ،الواح قیمت نـدارد. وعـده خـدائی دروغ در نمی‌آیـد. خـدا در جنگ بـدر وعـده به پیغمبر داد و اذ یعـدکم الله احـدی الطائفتین و وعده خدائی راست آمد. وعده نصـرت در روز حنین داد راست آمد سـتدخلن المسـجد الحرام گفت راست آمـد. سیقول المخلفون گفت راست آمد. غلبه روم را خبر داد راست آمد. فتح ایران و روم را در جنگ خندق [صـفحه ۱۱] پیغمبر بامت خبر داد راست آمد. مسـلمانان باعده‌ی کم باین ممالك که رو می‌آوردند چون دیده بودند همه وعده‌ها راست آمده با یقیـن بغلـه می‌آمدنـد. از محـل خـود کـه حرکـت می‌کردنـد بعیـن مثـل کسـی که بسـمت غنیمت خـود می‌رود بـا یقین رو بمیـدان امپراطوریهـای بزرگ می‌رفتنـد. باری نتیجه دوم از این کتاب آنست که در صورتیکه خود آقای شوقی هم دست برندارنـد کسانیکه تا بحال سربزیر ،خجلت زده ،گول خورده ،اغفال شده ،بارث بهائی شده هستند از زیر بار بیرون آیند.

بیان عقاید مسلمانان، بخصوص مذهب شیعه اثنی عشریه

اشاره

چون دعوی سید باب و بهاء و ازل در مسلمانان و در مذهب شیعه بوده ناچاریم برای اینکه تحقیق و تحری صحیح کرده باشیم اولا به بیان عقاید مسلمانان و مذهب شیعه در آن قسمتی که تماس با دعوی آنها دارد بپردازیم.البته تمام عقاید مسلمانان و مذهب شیعه در اینجا لازم نیست شرح یابد و این کتاب برای این قسمت نیست اما تا همان اندازه که برای وضوح مطلب لازم است در اینجا ذکر می‌شود. و نیز بر خلاف این عقاید ممکن است ندرتا یافت شود چنانکه اشاره خواهیم کرد ولی ما آنچه دیانت اسلام و مذهب شیعه باو شناخته می‌شود می‌نویسیم و به نادر کالمعدوم اعتبار نمی‌کنیم.

اینک خلاصه عقاید مسلمین و شیعه

۱ – مسلمان و شیعه اثنی عشری عقیده دارند این عالم را خدائی است عالم ،قادر ،زالی،ابدی ، که عالم باراده او موجود شده. نوامیس و مقررات [صفحه ۱۲] طبیعت را او قرار داده پس عالم طبیعت در مقابل او عرض‌اندام نمی‌تواند بنماید. خدای عالم از سنخ مخلوقات خود نیست. حلول در مخلوقات پیدا نمی‌کند. اتحاد با آنها پیدا نمی‌نماید. خصوصیت و ارتباط خاصی با مخلوقات ندارد. اگر چه مخلوقات بر حسب رسمیت وجود و ضیق آن با یکدیگر فرق دارند ولی همه بالنسبه بحضرت او در یک ردیف هستند همه ممکن الوجود و او واجب الوجود است. نه ممکن الوجود ترقی می‌کند و بمقام واجب می‌رسد و نه واجب الوجود تنزل می‌کند و بمرتبه‌ی ممکن الوجود میاید ،نه خدا خلق می‌شود و نه خلق خدا. اشرف مخلوقات که محمد مصطفی‌صلی الله علیه و آله است در برابر خدای متعال جز بنده و مخلوقی بیش نیست و باید نماز بخواند ،برای خدا سجود کند،خضوع کند ،خشوع کند. پرستش بندگی مخصوص خدا است. انی انا الله گفتن جز او نشاید شجره کوه طور مرکز ایجاد صوت انی انا الله بوده و حتی خود شجره عارف بان نبوده نه آنستکه شجره خود انی انا الله گفته، که نیکبختی یا تیربختی بتقلید او انی انا الله گوید ،همان شجره در وقت سبزی جز درختی بیش نبود و بعد هم جز هیزمی که برای سوختن بکار می‌خورد قیمتی نداشت. پیغمبران را نمی‌رسد دعوی خدائی کنند چنانچه عمل کارکنان یک دولت عمل دولت است، عمل پیغمبران عمل خدا شمرده می‌شود ولی همان‌طور که پادشاه را سزاوار است بگوید ما فتح فلان شهر کردیم با اینکه خود شاه حاضر نبوده ولی سرباز حق ندارد بگوید من پادشاهم.خدای می‌تواند بفرماید: و ما رمیت اذا رمیت و لکن الله رمی ،می‌تواند بفرماید ان الذین یبایعونک یبایعون الله یدالله فوق ایدیهم ولی پیغمبر حق ندارد بگوید انی انا الله درست شاه می‌گوید قلعه را من گرفتم– دشمن تسلیم من شد ،با اینکه سرباز [صفحه ۱۳] قلعه گرفته، دشمن تسلیم سرباز شده ولی سرباز حق ندارد بگوید من شاهم ۲ – مسلمانان و شیعه اثنی عشری عقیده دارند که این عالم را اولی است و آخری ، ازلی نبوده و ابدی هم نیست. بامر خدای غیب موجود شده و بعد از آن این هم فانی و مضمحل می‌گردد، همانطور که یکنفر انسان «عالم صغیر» موجود می‌شود مدتی باقی می‌ماند، بعد می‌میرد تمام این عالم (انسان کبیر) موجود شده باقی می‌ماند،میمیرد بنی نوع انسان ،حیوان ، نباتات، معادن، بالاخره دریاها، کوهها ، آفتاب ماه، سایر ستارگان در آنوقت که خدای داناست و بس همگی از این شکل و صورت و هیئت فانی شده بعدا عالمی دیگر مناسب ثواب و عقاب، سزا و مکافات بنا می‌شود. و آن عالم را عالم قیامت و رستاخیز می‌گویند. و گاهی از آن بقیامت کبری تعبیر می‌نمایند. مقابل مردن افراد انسان که قیامت همان یکنفر است که او را قیامت صغری می‌گویند من مات فقد قامت قیامته (حدیث نبوی). بعنوان تشبیه و استعاره هر پیش آمد مهمی و هر داهیه و انقلاب بزرگی را نیز قیامت می‌گویند. شاعر قامت دلبر خود را قیامت می‌خواند زیرا در عالم نفس او انقلاب و رستاخیزی پیدا می‌کند (قیامت می‌کند آن سرو قامت)، بحر العلوم واقعه کربلا را قیامت خوانده (قیامت قیامهٔ اهل البیت

وانکسرت). محتشم می گوید (این رستخیز عام که نامش محرم است). قیام امام زمان چنانچه بعدا بیان خواهیم کرد در اخبار قیامت خوانده شده. ۳ - قابل دقت عقیده مسلمانان و مذهب شیعه اینستکه روح کسی بقالب دیگری نمی‌رود مثلا روح امیر المؤمنین ، امام حسن ، امام حسین علیه‌السلام ، سلمان ، اباذر، بقالب دیگران نمی‌رود چنانیکه قالب دیگری هم روح دیگری را نمی‌پذیرد، نه خدا قالب کم می‌آورد و نه روح زیاد می‌آورد تا محتاج [صفحه ۱۴] باشد روحی از قالبی بقالبی دیگر انتقال پیداکند. اگر فرض کنیم کسی در بدی مثل ابوجهل شد یا در خوبی مثل سلمان شد مثل آنها هستند و نه خود آنها. ۴ - مسلمانان و شیعه اثنی عشری عقیده دارند خدا ایشان را بیهوده نیافریده غایب آفرینش انسان ترقی اختیاری اختیاری خود انسان است. کمالات سایر موجودات طبیعیه بدون اختیار آنها است ولی در میانه ،انسان کمالات اختیاری دارد. و خداوند عالم از روی لطف برای ترقی معنوی اختیاری انسانی پیغمبرانی فرستاده که آخر آنها خاتم پیغمبران محمد بن عبدالله «ص»است. همه‌ی آنچه برای کمال معنوی انسان تا روز قیامت کبری فرض شود این پیغمبر بزرگ آورده و دیانت او در هر دور و کوری و بهر رژیم و تشکیلی سازگار و احکام او باقی و برقرار است. پس از او پیغمبری نخواهد آمد و این نه بواسطه این است که فیاض علی الاطلاق مسک فیض بفرمائید بلکه خداوند تبارک و تعالی فیض خود را دائما میرساند. خاتمیت پیغمبر برای این است که بشر را بالاتر از این تعلیمی در خور نیست.همانطور که وجود بشر محدود است قابلیت ترقی معنوی او هم محدود است. ۵ - با این اعتقاد مسلمان حق ندارد که دعوی پیغمبری را پس از محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله گوش بگیرد. زیرا اگر خداوند عالم پس از محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله که او را در قرآن بخاتم النبیین ستوده و ما ارسلناك الا کافهٔ درباره او فرموده، اگر پیغمبری دیگر بفرستد و مردم ایمان نیاورند گناهی بر مردم نخواهد بود ،بلکه اگر خدا پیغمبری دیگر بفرستد اغراء بجهل کرده است. [صفحه ۱۵]

معجزه لازم است

گذشته از اینکه مدعی پیغمبری پس از محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله بصرف دعوی تکذیب می‌شود آنچه خداوند عالم پیغمبر فرستاده است همه را با معجزه برای اثبات دعوی نبوت آنها فرستاده است. بدون معجزه تصدیق هیچ پیغمبری ممکن نیست. معجزه عبارت است از خرق عادت و طبیعت که مقرون بدعوی نبوت باشد. و این از آنجهت لازم است که خود پیغمبر دعوایش عادی و سنخ دعوی عقلا و فلاسفه نیست. امری را دعوت می کند که سایر افراد بشر حق آن دعوی را ندارند. قرآن معجزات همه انبیاء را طبق تورات و انجیل تصدیق نموده، موسی چوبی انداخته و بدون مواد حیاتی و بدون سابقه تولید و تناسل و بدون داشتن اجزاء لحمیه و شحمیه و عظمیه و رباطات و شرائین و اورده و مخ و جگر عصای او اژدها شده. عیسی مرده چندین ساله زنده کرده ،فلج و کور و کرمادر زاد را شفا داده و ووو که مقدار کمی از آنها کتابها لازم دارد. خود پیغمبر اکرم غیر از قرآن معجیزات داشته، بجنود و ملائکه لم تروها تأیید شده ،هفتاد خبر غیب داده که همه آنها راست آمده سنک ریزه در دستش تسبیح و تحلیل گفته. طبق نهج البلاغه درخت را طلبیده و از جای در آمده و بحضورش رسیده و بعدا بجای خود برگشته. سوسمار بتصدیقش لب گشوده،از جمله معجزات او که باقی و در دست است قرآن است با اینکه درس نخوانده. (و ما کنت تتلوا من قبله من کتاب و لا تخطه بیمینک) قرآنی آورده که همه اهل عالم اعم از آنان که ایمان آورده‌اند یا ایمان نیاورده‌اند بعظمت کتاب او اذعان دارند.و این خود خلاف طبیعت و ساختمان عالم بشریت است. [صفحه ۱۶] اصولا فرق واضح طبیعی و مادی و الهی اینجا است،این فرق و امتیاز حساس است. شخص طبیعی مافوق عالم طبیعت قدرتی قائل نیست لذا خرق طبیعت را انکار می کند ولی شخص الهی چون ناموس طبیعت را بجعل الهی می‌داند عالم طبیعت را باز و گیر ید قدرت حق نمی‌شناسد از این جهت معجزه را ممکن می‌داند. دردین اسلام و مذهب شیعه هر کس دعوی کند ناز جانب خدا تغییر دین سابق می‌دهد دعوی پیغمبری آنهم اولوالعزمی کرده خواه خود را باسم پیغمبر بخواند یا نخواند. این اعتقادات،اعتقادات همه مسلمانان روی زمین که تقریبا چهارصد ملیون هستند می‌باشد

خصوص شیعیان اثنی عشری که تقریبا ۷۰ ملیون از مسلمانان را تشکیل می‌دهد معتقدند که برای صیانت دیانت؛ پیغمبر دوازده امام معین فرموده بدین ترتیب: ۱ – علی ع – ۲ – حسن بن علی ع – ۳ – حسین بن علی ع– ۴ – علی بن الحسین ع – ۵ – محمد بن علی ع– ۶ – جعفر بن محمد ع– ۷ – موسی بن جعفر ع – ۸ – علی بن موسی ع – ۹ – محمد بن علی ع – ۱۰ علی بن محمد ع – ۱۱ – حسن بن علی ع – ۱۲ – (م‌ح‌م‌د) حجهٔ بن الحسین العسکری صلوات الله علیهم اجمعین در موضوع این ۱۲ نفر و پیغمبر بحکم عقل معتقد هستند که اشتباه بر آنها روا نیست. و این خود خرق عادت است و برای اینکه اثبات مقام نبوت و امامت که مشتمل بر خرق عادت است نیز معجزه ضرورت دارد تا شاهد معصوم بودن و اشتباه برآنها روا نبودن باشد. شیعه معتقدند باینکه امامت این ۱۲ نفر بنص صریح و اثر معجزه صحیح ثابت شده است. در موضوع این دوازده نفر امامت قائل هستند. خواه بر مسند حکومت ظاهری نشسته باشند یا خلفه نشین باشند، خواه در میانه مردم حضور داشته باشند یا غائب باشند. در خصوص حجهٔ بن الحسن العسکری ۴ عقیده دارند که [صفحه ۱۷] شیعیان در زمان حضرت امام حسن عسکری و پدران او باندازه‌ی زیاد بودند که خلیفه‌هائی از قبیل هارون‌الرشید؛ مأمون، معتصم، متوکل از نهضت آنها بیمناک بودند با آنهمه کثرت در همان زمان امام حسن عسکری خود حضرت عسکری فرزند خودش را بعلماء و فقهای شیعه که جمعی کثیر بودند معرفی فرموده و در همان مجلس عثمان بن سعید را بعنوان نیابت خاصه زمان غیبت معرفی کرده. شیعه بعد از حضرت عسکری اختلاف و خلافی نداشته بتوسط عثمان بن سعید و بعد بتوسط محمد بن عثمان و بعد حسین بن روح نوبختی و بعد علی بن محمد سمری مسائل مشکله خود را از حجهٔ بن الحسن العسکری ۴ سئوال می‌کردند و جواب شافی کافی می‌گرفتند معجزاتی از آن حضرت بتوسط نواب خاص برای تحکیم ایمان شیعه و دعوت غیر شیعه صادر می‌شده. در یک هفته قبل از فوت علی بن محمد از دنیا خواهد رفت و پی از آن غیبت کبری شروع شده و کسی دیگر نایب خاص نخواهد بود و هر کس دعوی کند دروغگوست. بلکه هر کس دعوی رؤیت کند باشناسائی تکذیب خواهد شد. در زمان غیبت کبری که تا بحال طول کشیده مرجع مردم در احکام شرعیه نواب عام امام (فقهاء و عدول شیعه) خواهند بود. شیعه اثنی عشریه عقیده دارند همانطور که بنحو خرق طبیعت حضرت عیسی بدون پدر آفریده شده امام زمان بنحو خرق طبیعت تا امروز عمر طولانی دارد. شیعه اثنی عشری و کثیری از اهل سنت و غیر شیعه عقیده دارند که حجهٔ بن الحسن در وقتی که خدای داند حتی خود آن حضرت و پدرانش هم نمی‌دانند ظهور خواهد نمود و عالم را پر از عدل و داد فرماید پس از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد. [صفحه ۱۸] شیعه اثنی عشری منتظرند حجهٔ بن الحسن ۴ بیاید ترویج از همان دین اسلام که جدش آورده و بواسطه طول مدت فرسوده و سبب غلبه ظالمین حدود و مقررات و قوانین آن بآن عمل نشده با قوت و قدرت و نیروی خدائی اقامه‌ی حدود و مقررات بفرماید.اصولا منتظر وصی هستند نه پیغمبر قبلا هم گذشت که پیغمبر آخر الزمان محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله را آخرین پیغمبران می‌شناسند. منتظرند حجهٔ بن الحسن ۴ بیاید و همه روی زمین را بدین اسلام دعوت نماید. ببرهان،بموعظه حسنه، بجنگ و غلبه. منتظرند که او بیاید و در هیچ جنگی شکست نخورد و با هیچ قومی قرار داد و معاهده نه بندد و هیچ دیانتی را جز دین اسلام نشناسد و تقریر نکند. (قابل توجه) ۱- این قرآن که در دست ما است جمع کرده عثمان است برخلاف نزول قرآن .جمع شده فقط نظم و ترتیب آن را چنین داده و سوره‌های بزرگ را پهلوی هم اول قرآن و باالنسبه بعد از آن و سوره کوچک را آخر قرآن آنهم نه از روی دقت قرار داده رعایت نزول و شرح نزول و تقدم و تأخر ننموده. سوره‌هائی که در مدینه بعد از ۱۵ – ۱۴ سال از بعثت نازل شده مثل سوره بقره در اول قرآن قرار داده و سوره‌هائی که اول بعثت نازل شده مثل سوره اقرء و مدثر در آخر قرآن آورده است. در عین حال ارأیت الذی ینهی ، عبدا اذا صلی که پیداست که پس از نزول فاتحه الکتاب و حکم بوجوب نماز و منع کفار آن بزرگوار را از نماز گذاردن این آیه نازل شده در تتمه سوره اقرء واقع شده و همچنین بسیاری از آیات را جلو و عقب آورده و این امر پیش همه مسلمانان محرز است و در عین حال امامان شیعه با اینکه این مطالب را همه [صفحه ۱۹] مسلمین می‌دانسته‌اند برای اینکه مسلمانان دارای دو کتاب و دو دستور نشوند همین قرآن را تقریر فرموده و قرائت آنرا بهمین نحوه مقرر داشته‌اند. ۲ –

احکـامی در ایـن قرآن است برای مـوقعی که هنـوز امر بجهـاد نشـده بـود. (لکم دینکم ولی دین) احکـامی در این قرآن است برای موقعیکه امر بجهاد شـده ولی فتـح مکه واقع نشـده بود. (الا الذین عاهدتم من المشـرکین) احکامی در این قرآن است که بعد از فتح مکه و قبـل از غلبه بر تمـام جزیرهٔ العرب بوده (آنچه از آیات در تقریر یهود و نصاری در جزیرهٔ العرب وارد شـده) احکامی در این قرآن است که تـا زمـان ظهور امام زمان علیه‌السـلام بقوت خود باقی است چون غلبه بر تمام روی زمین حاصل نیست. (احکام قبول ذمه و جزیه و پنـاه دادن اهـل کتـاب) احکـامی در این قرآن است که مخصوص روز غلبه امام زمان است بر همه روی زمین (لیظهره علی الـدین کلـه) (و مـن یبتغ غیر الاسـلام دینـا فلـن یقبـل منـه) احکـامی که برای وقـتی است که غلبه مطلقه نیست احکـام تقریریه می‌نامیم. (مثل احکام معاهده و شناختن دول غیر اسلامی و قرار ذمه و جزیه و قرار اسیر گرفتن و بنده داشتن و احکام مدارائهٔ با سایر فرق) ۳ – احکامی در دین اسلام است باسم احکام ظاهریه که در وقت دست نرسیدن باحکام واقعیه بآن عمل می‌شود و بنحو قاعده کلیه از قرآن و فرمایشات پیغمبر و ائمه بدست آمده که در صورتی که دست به امام زمان نرسد باین احکام ظاهریه باید عمل شود.

شیعه منتظر است

امام زمان بیاید قرآن را بنحو نزول و بطرز جدید بیاورد(یاتی بکتاب [صـفحه ۲۰] جدیـد) اعراب که انس بجمع عثمان دارند از این قضـیه خیلی نگران خواهنـد شـد (علی العرب شدیـد) امام زمان بیاید غلبه مطلقه پیدا کند احکام تقریریه را براندازد. امام زمان بیاید احکـام ظاهریه را محو نمایـد. شـرح قرآن بنحوی کنـد که طبق احکام واقعیه آن عمل شود و چون غلبه مطلقه دارد باحکامی که در وقت غلبه مطلقه است رفتار خواهد کرد پس منتظر نیستند که دین اسلام را تغییر دهد بلکه منتظرند بآن احکامیکه از اول زمان ظهور اسلام تا امروز بواسطه نبودن غلبه عمل نشده است عمل بشود.

اختلافات شیعه اثنی عشری

اشاره

با اینکه شـیعه اثنی عشـریه در عقائدی که ذکر شد متفق القول هستند. بنحو ندرت و باندازه‌ی که قابل ذکر نبوده و نیست اختلافاتی در بین بوده که زمینه دعوت سید باب و بها شده است و قبل از بیان دعوت آنها و ارزش آن باید متوجه این اختلافات باشیم.

اخباری و اصولی

اختلـاف اخبـاری و اصولی در اعتقـادات بهیچوجه نیست فقـط اختلـاف آنهـا در کیفیت اسـتفاده احکام فرعیه است. اخباری‌ها آنها هسـتند که بـدون مقررات و قواعـد اصول اسـتفاده احکـام از اخبـار آل اطهـار می‌نماینـد و مقیـد بقواعـد اصولیه نیسـتند. این طـایفه بانـدازه‌ی باخبار جمود دارند که رأی خود را در هیچ جا بکار نمی‌اندازند. بعضـی از آنها باندازه‌ای احتیاط می‌کنند(سادات بحرین بـالخصوص صـاحب معـالم الزلفی سـید هـاشم) که در تفسیر قرآن حتی بمقررات [صـفحه ۲۱] علـوم ادبیه که از واضـحات اسـت تمسک نمی‌کنـد. فقط در ذیل آیات قرآنیه در مقام تفسیر اخبار می‌نویسـد (تفسیر برهان) ولی بعضـی از آنها بپاره‌ی از مقررات و قواعد مسـلمه تکیه می‌نمایند(شـیخ یوسف صاحب حدائق) بهر حال مخالفت آنها با اصولین در بین صدها هزار مسائل فقهیه بحدود ۶۰ – ۷۰ مسئله (چنانکه شیخ جعفر کاشف الغطاء جمع کرده) بیشتر نمی‌رسد. بزرگان اخبار بین مثل ابن‌بابویه با بزگان اصولیین مثل شیـخ مفیـد در همـان ابتـدای زمـان غیبت امـام بوده و از هم کمـال تجلیـل می‌نمودنـد و همین طور در اواخر یکـدیگر را بخوبی یاد می‌کرده‌انـد،بعض از طبقـات نـازله آنها بیکـدیگر تا حـدی زبان طعن گشوده‌انـد. بهر حال پس از اینکه آقا باقر بهبهانی اولاد شـیخ

مرتضی ثانیا کشف مقاصد اصولیین را بطور غیر قابل مخالفت کرده نوعا اخبار بین برای اصولین مذعن شدند فعلا اخباری مخالف با اصولی خیلی نادر الوجود است. زیرا شیخ مرتضی موفق شد همه مقررات اصول را طبق سنت و کتاب تقریر فرمود از این جهت در تمام محیط شیعه فعلا یک نفری که بدون مقررات اصول استفاده احکام کند جز شیخیه که بعدا بیان خواهد شد وجود ندارد.

اصولی

اصولی طبق مقررات و قواعدی که در فن اصول محرر کرده از کتاب (قرآن) سنت (اخبار) اجماع و دلیل عقل استفاده‌ی احکام می‌کند. برای یک نفر اصولی که بتواند استفاده احکام کند علومی لازم است. ۱ - متن الغه ۲ - صرف ۳ - نحو (در این سه علم بحد استادی که اگر کتابهای این سه علم شسته بتوانند املا کنند) ۴ - معانی ۵ - بیان ۶ - بدیع ۷ - منطق [صفحه ۲۲] (این جمله را ادبیات گویند) ۸ - علم رجال ۹ - درایهٔ ۱۰ - فلسفه (تا مقداری در سه قسمت ا - امور عامه ب - جواهر و اعراض ج - مبدء و معاد) ۱۱ - اصول لفظیه ۱۲ - اصول عملیه و ادله عقلیه (این دو را اصول الفقه خوانند). با این علوم باید ورزش در فقه کند تا حدی که بتواند استفاده‌ی حکم بتوسط قواعد این علوم می‌نماید. غیر از این علوم مورد احتیاج او فقط مقداری حساب و هندسه و هیئت است برای مسائل ارث و قبله و وقت شناسی و سایر علوم مورد احتیاجش نیست ولی اگر تحصیل شود نزد آنها بعنوان فضیلت نام برده می‌شود. اصولی بعد از ادبیات اهمیت فوق العاده باصول می‌دهد نصف بیشتر عمر خود را در تهذیب و تحریر و تقریر و احراز قواعد اصول صرف می‌نماید. تمام استادی خود را در تحریر و تطبیق مقررات اصول می‌داند و همین معنی اجتهاد است.

متشرع و عارف

اخباری و اصولی هر دو متشرع نام برده می‌شوند.چنانیکه خواندیم آنها در مسائل اعتقادیات با هم مخالفتی نداشته‌اند، هیچیک مدعی مقام روحانیت و معنویت که دیگران دست باو ندارند نیستند فقط مدعی همان علوم رسمیه که بتحصیل دست یافته‌اند هستند. قوه قدسیه برای یک نفر فقیه لازم است و غرض از آن آنستکه بتأیید ربانی حسن انتقال بدلیل پیدا کند که پس از استفاده همان حکم را بدلیل بگوید. یک نفر طلبه اصولی بیدلیل بهیچوجه از استاد سخنی نمی‌پذیرد. استاد نمی‌تواند. استاد نمی‌تواند بگوید من بربط خصوصی از استاد سخنی نمی‌پذیرد. استاد نمی‌تواند بگوید من بربط خصوصی که خودم(با خدا،با پیغمبر،با امام ،با ملائکه ، با روح القدس) دارم این مطلب را فهمیده‌ام و تو باید تعبدا از من قبول کنی. منحصرا باید در مقابل شاگرد دلیل اقامه کند. [صفحه ۲۳] از همین جهت در مجلس تعلیم شاگردها حق اعتراض باستاد دارند بلکه اهمیت شاگرد باهمیت اعتراض اوست. من می گویم تو گوش کن، حرف نزن در میانه‌ی آنها نیست. مجلس درس آنها یک هیئت قضاوت را تشکیل می‌دهد که همه ناظر برآن هستند چه بسا استاد سخنی می گوید شاگرد بقوت برهان او را از حرف خودش بر می گرداند و او هم صرف نظر می کند و موافق شاگرد می‌شود. اصولیین و متشرعه راهی برای فهم احکام و عقاید جز تحصیل علوم رسمیه نمی‌شناسند. ریاضت و تهذیب نفس و کمال معنوی را فقط مدخلیت در ترقی معنوی می‌دهند و سبب زیادی تأیید و تسدید می‌شمرند که بتوانند بدلیل چیز بفهمند. اگر کسی مقام معنویتی پیدا کند منحصرا میانه‌ی خودش و خدا است. حق دعوی ندارد. راه حصول معنویت سرسپردن، دست دادن، تلقین ذکر و عباداتیکه از شرع علنا نرسیده نیست. منحصرا طریق حصول بمراتب عالیه همان عباداتی است که از شرع بطریق ظاهر رسیده و طبق حسن و قبح عقلی و شرعی بلکه وجدانی از اخلاق ذمیمه باید خودداری نمود و باخلاق حسنه که همه‌ی آنها عقلا و شرعا کمال وضوح دارد باید متخلق شد تا معنویت حاصل شود. ارتباط بحق و دعوی آن و موضوعیت برای راهنمائی و تعبد منحصرا برای چهارده معصوم است. دعوی کشف، الهام خواب و خلصه در نزد اصولی ارزش ندارد مدعی این امور را مادام که برخلاف شرع اظهاری نکرده معارض نمی‌شود. زیرا منکر این نیستند که مردمی‌در درجات معنویت ممکن است مقامی داشته باشند بلکه لازم

میداننـد که مردمی باشـند که بهم یـدیل من الاعداء و ینزل غیث من السـماء که آنها برکت زمین هسـتند ولی کسـی حق دعوی این مقامـات را نـدارد. و اگر یـک نفر اصولی بمـدعی این مقامات برسـد فقط [صـفحه ۲۴] خنـده زیر لبی می‌کننـد مـادا میکه اظهاری برخلاف شـرع نکرده جفر، رمل، اسطرلاب، کیمیا، لیمیا، هیمیا، شعبده، سحر، طلسمات، نیرنجات، تسخیر آفتاب، تسخیر جن، تسخیر روح، طبایع حروف، وفق اعداد، هیچیک از اینها ملاک استفاده علوم و حقایق نیست بلکه قسمت عده اینها را اغلب حرام می‌دانند و از خرافـات می‌شـمرند. حاصـل اصولی در فهم عقایـد و احکام مثل یک نفر حسابگرد دائما حساب او به دو دو تا چهار تا است باید برسد. اصولی مثل یک نفر قاضـی خشک دلیل می‌خواهد حسن قریحه، ذوق اسـتحسان مناسب گوئی همه‌ی آنها در مقابل دلیل بی ارزش است اصولی و اخباری در زمان غیبت کبری برای امام زمان نایب خاص بهیچوجه و بهیـچ اسم و رسـمی نمی‌شناسـند چنانکه گذشت حتی دعوی رؤیت تکذیب می‌شود مگر اینکه در وقت رؤیت نشـناخته باشد و حکمی‌نسبت به آن حضرت ندهد. اصولی و اخباری گم کرده (مرد خدا) ندارد، عقب اهل حق نمی‌گردد، از سیر و سیاحت خضر آسا برای بدست آوردن اهل حق بی نیاز است تعلیم اصولی این نیست که بایـد مرد راه را بگردی و پیـدا کنی زیرا کـاری بـاو نـدارد و مرد حق هم میانه‌ی خودش و خـدا مرد حق است کـاری بـدگیران نـدارد هر کس هم خـودش می‌توانـد چنـانکه گـذشت مرد حق شود پس متشـرع گم کرده‌ی نـدارد تـا اینکه بخواهـد پیـدا کند و هر دمی بدامی‌بیفتد در عین حال چنانیکه گذشت منکر اینکه روی زمین مرد خدا هست نیست . اصولی منتهای درجه کمال را همان تقوی و اطاعت کامله از احکام شـرع مثل اصـحاب پیغمبر از قبیل سـلمان، اباذر، مقـداد، عمار و سایر اصـحاب ائمه میداند. هیچوقت بفکر اینکه در رتبه ولی شود و همسنگ با ۱۴ معصوم گردد نیست. در نظر اصولی قطب عالم همان امام زمان است غوث، نجباء، نقباء [صفحه ۲۵] ابدال و اوتاد را منکر نیست ولی حق دعوت بعنوان آنها برای کسی نمی‌شناسد. مردمان نیک و دوسـتان خدا در دنیا هسـتند که زینت عالم و بهجت عالم و برکت عالم آنها هسـتند ولی کسـی حق دعوت ندارد. اصولی و اخباری بهیـچ عنوان حلول،اتحاد حق با خلق، حلول روحی از بـدنی ببـدنی قائل نیسـتند. اینها همه شـرح معتقـدات متشـرعه بود. متشـرعه در معلومـات خود فقط سه قسـمت را اهمیت می‌دهنـد: ۱ - عقایـد و اصـول دین ۲ - فروع احکـام (مقررات و قواعـد و قـوانین عملی دین‌اسلام) ۳ - اخلاق سـایر معلومـات سـماء و عالم، علم الاشـیاء، حقیقت روح و نفس، حقیقا اجرام علویه و سـفلیه و امثال اینها از محـط نظر آنها بیرون است. متشـرعه جز طبق قواعـد صـرف، نحو، لغت از الفاظ کتاب و سـنت نمی‌خواهنـد چیزی بفهمنـد. آنچه از کتاب و سـنت که دلالت ظاهر طبق آن قواعد دارد اخذ می‌کنند و هر چه از ظاهر مراد طبق آن قواعد نفهمند احراز نکرده تأویل هم نمی‌کننـد می‌گوینـد علمش نزد اهل بیت است. تصـریح می‌کنند ما نمی‌فهمیم العلم عندالله متشـرعه تأویل کردن ظواهر را بغیر معنی ظاهر بهیچوجه جایز نمی‌داننـد مگر برای خصوص امامهای معصوم، متشـرعه دست از ظاهر لفظ ممکن نیست بردارند مگر آنجائیکه دلیل قطعی عقلی یا نقلی برخلاف آن باشد که در این صورت باز می‌گویند العلم عندالله و بالجمله متشـرعه بنظر خود و بسلیقه خود تأویل روا نمی‌دارند و خود را مأمور باخذ بظاهر دلیل طبق قواعد علمیه عربیه می‌دانند. [صفحه ۲۶]

عارف

عرفا یک جامع که بتوان بهمه افراد آنها بآن جامع اشاره کرد و تعریف و توصـیف همه طبقات آنها را بیک عبارت نمود ندارنـد. بر حسب مسـلک و حد تحصـیلات خیلی مختلف هستند. گرچه مجموعا نسبت بمحیط جمعیت ۷۰ ملیونی شـیعه خیلی کم هستند ولی در عین حال همان عده کم هم باندازه‌ای شعبه شعبه و فرقه فرقه هستند که استقصاء و نگارش حالات و اخلاق و عملیات همه آنها و اینکه هر شـعبه‌ی را بمختصات آنها معرفی کنیم بسیار مشکل و چندین جلد کتاب لازم دارد. منحصـر جامعی که برای آنها بگوئیم که همه‌ی طبقات آنها را شامل شود بقسـمی که هیچ شعبه‌ی از آنها بیرون نباشند شاید عبارت اهل تأویل باشد. همه‌ی طبقات عرفاء این قسمت را دارند که فلان عبارت کتاب و سنت را تأویل می‌کنند.

تأویل یعنی چه؟

تأویل مصدر باب تفعیل از اول است بمعنی رجوع. برای فهمانیدن بمردم بازاری مثل خودم چنین شرح می‌دهم : مردم شیراز عادت دارند بدیوان خواجه حافظ تفأل می‌زنند، فال می گیرند،یکی می‌خواهد زن بگیرد، یکی می‌خواهد سفر کند، یکی می‌خواهد صلح کند، یکی می‌خواهد جنگ کند، یکی می‌خواهد دکان باز نماید، دیگری می‌خواهد دکان به بندد؛ یکی می‌خواهد معامله ووو کتاب حافظ را باز می کند، غزل اول او را هر یک بمیل و اراده خود توجیه بمقصد خودش می‌نماید. در صورتیکه گوینده شعر ممکن است اصولاـ بهیچیک از این مقاصد شعر نگفته است. این است معنی تأویل. تأویل منجمله در باب تعبیر خواب ذکر می‌شود مثلا کسی در خواب می‌بیند. [صفحه ۲۷] سوار اسب است تأویل می کنند که بر مراد سوار خواهد شد. خلاصه در یک عبارت یا در خواب که قابل احتمالات عدیده است بمناسبت و ذوق و استحسان بدون اینکه قواعد طبیعیه یا قواعد علمیه دلالتی داشته باشد بر آن احتمال حمل کردن، معنی تأویل است. متشرعه و عرفا هر دو قائلند باینکه قرآن و اخبار معصومین غیر از ظاهر لفظ معانی باطنیه و تأویل دارد بفرق اینکه متشرعه از تأویل ساکت هستند و عرفاء بذوق و سلیقه‌ی خود تأویلاتی می کنند و چه بسا یک عبارت را دو عارف هر یک بوجه مخالف یکدیگر تأویل و توجیه می‌نمایند. عرفاء در اغلب متوجه احکام فرعیه نیستند. عمده نظر خود را متوجه عقاید و اخلاق می‌نمایند. در اغلب بحث در سماء و عالم و مباحث روح و امور راجعه‌ی بماوراء طبیعت دارند. در بین عرفا مسلکهائی از قرن دوم هجری که مسلمانان تماس زیادی بسایر ملل پیدا کردند ایجاد شده از قبیل حلول و اتخاذ خدا با خلق، تناسخ: (روح کسی بقالب دیگری برود). جبر، وحدت وجود، بنحوی که خدا عین همه اشیاء باشد و از همین راه بانضمام عقیده جبر چه بسا بعضی از آنها انی انا الله گفته‌اند و لیس فی جبتی سوی الله سروده‌اند بلکه همه حرکات و متحرکات و نداها را از خدا دانسته‌اند. و بقول سید جمال‌الدین اسد آبادی در رساله‌ی رد نیچریه، طبیعی مذهب هستند و بصورت الهی انکار خدا می کنند(گردن خودشان) در اغلب عرفاء خود را اهل کشف و الهام و ارتباط خاص با خدا، با امام، می‌دانند. عرفاء سعی می کنند ولی (شخص کامل) شوند؛ بخلاف متشرعه، سالک در اول امر گم کرده‌ی دارد، عقب ولی می گردد و چه بسا در دوره [صفحه ۲۸] عمر خود بچندین نفر ولی برخورد می کنند و معتقد می‌شوند و دوباره فسخ اعتقاد پیدا می‌نمایند. راه پیدا کردن ولی (مرد کامل) ریاضیت، خواب، مداومت باوراد و اذکار و امثال آن است. عرفاء بعلوم رسمیه اعتنائی ندارند. به جفر، رمل، اسطرلاب، تسخیر جن، وفق اعداد، طلسمات، تسخیر روح، تسخیر آفتاب ووو کمال اهمیت را می‌دهند. عبارات آنها اغلب مرموز، مبهم و هر یک از بزرگان آنها طریقه مخصوص خودش دارد. دعوی ولایت در بین آنها بسیار زیاد است. در هر خانقاهی باسم سلسله‌ی ولی بلکه اولیائی خزیده‌اند. این بساط در حدود قرن ۴ و۵ و ۶ هجری خیلی زیاد بوده روی همین اساس صفویه توانسته‌اند مملکت گیری کنند و سلطنت دست آرند. صفویه پس از استیلاء تا حدی با سلسله‌هائی که مخالف طریقه خودشان بوده مبارزه معنوی کرده‌اند. بهر حال روی پایه حلول و اتحاد دعوی خدائی در میانه قطبها،مرشدها بسیار بوده – نویسنده نمی‌خواهم بگویم همه آنها باین عقاید و به این روش هستند قبلا ذکر شد که جامعی ندارند. هر فرقه رویه و طریقه‌ی با چند نفری مرید دارند.

سرمایه عرفان

در میانه عرفاء مردمان خیلی فاضل یافت می‌شود که معلومات بسیار دارند ولی آن اندازه از سرمایه‌ی که باید یکنفر مرشد داشته باشد و بدون او ممکن نیست دعوی ارشاد کند سکوت، خمار شدن، آه سرد کشیدن، چشم متوجه آسمان کردن، کم اعتنائی بخلق،کناره گیری از امور اجتماع، سر بجیب تفکر فرو بردن، داشتن چند نفر ابدال که در حین سکوت مرشد آنها مقاماتی برای مرشد بگویند. [صفحه ۲۹] درست معنی : تا مرد نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد در آنها عملی است. اساس سیر و سلوک

تبعیت کامل از مرشد، عدم اعتراض حتی اگر افحش افعال از مرشد به بیند باید خود را تخطئه کند و بگوید مرشد سیرم می‌دهد ابدا کسی حق چون چرا ندارد. هر عبارت ناتمامی شنید باید ناپختگی نکند و لسان اعتراض باز ننماید حتی اصرار برای وصول بمقام کمالی ننماید. رسیدن بهر مقامی منوط باراده شخص مرشد است. تا که از جانب معشوقه نباشد کششی - کوشش عاشق بیچاره بجائی نرسد. که نرسد که نرسد.

شیخی و اصولی

اشاره

عنوان شیخی خیلی قدیم نیست فقط نسبت پیروی از شیخ احمد احسائی که در سنه ۱۲۴۳ فوت شده است منشأ و پیدایش اسم شیخی است. در اینجا لازم است مختصری در بیان هویت و شرح حال شیخ احمد نوشته شود.

شیخ احمد احسائی کیست و مسلک او چیست؟

در قرن اول و دوم هجری مردمی از ملل دیگر رومی، ایرانی، سندی، هندی در میانه‌ی مسلمان و شیعه پیدا شدند. بدأب و دیدن ملتهای سابقه خودشان که در خصوص پادشاهان، پیغمبران، بزرگان خود غلو کرده و آنها را بخدائی می‌ستودند با کسوت اسلام و در دین اسلام همان عناوین را بخود گرفتند. بعنوان حلول حق در خلق یا ارتفاع خلق و رسیدن به مقام حق درباره امامهای شیعه غلو کردند، امامان شیعه از آنها کاملا بیزاری جستند. مردمی علی را [صفحه ۳۰] خدا شمردند، علی آنها را عقاب کرد، این پاکدینان ! ! همان عقاب را هم از آثار خدائی علی گرفتند. در زمان جعفر بن محمد ۴ او را خدا شناختند و بعرض حج رفتن و زیارت خانه خدا لبیک گویان خانه جعفر بن محمد ۴ را طواف می‌کردند. امام از آنها بیرازی جست و نفرین کرد و همه آنها را از شیعه طرد نمود و شیعه را از مخالفت آنها منع فرمود. بهمین روش نسبت بموسی بن جعفر و حضرت رضا راویهای احادیث از شیعه اسم آنها را اهل غلو و ارتفاع گذاشته اخبار آنها را طرح و رد می‌کردند و حتی اخباری هم که در ابواب نماز، روزه و غیر آن از آنها نقل شده رد می‌شود. در قرن سوم و پس از غیبت صغری باز تتمه‌ی از همان اخبار و بسیاری هم اخباری که دلالت بر غلو و ارتفاع داشت جعل کردند ولی چون مدارک اخبار و علم رجال و داریه‌ی فقهای متشرع شیعه در نهایت اتقان و ضبط است آن اخبار در کتب معتبره وارد نشد و اگر هم در کتب معتبره آنها را نوشتند طرح ورد کردند. ولی یک طبقه از عرفاء و از اخبار بین همان اخبار را مستمسک قرار داده و معنی و تأویل کرده و بمقصد غلو و ارتفاع ذکر کرده‌اند و گذشته از این در دوره‌ی فاطمیین مصر «قرن سوم هجری» که غلبه و استیلاء بر افریقا و مقداری از آسیا پیدا کردند همان اخبار را برای موقع سلاطین فاطمی مصر بکار بردند و معروف بباطنیه شدند و تا اندازه‌ی غلو کردند که از عبادات و طاعات دست برداشته و همه را تأویل بامام (سلطان زمان خودشان) کردند. نماز (شناختن امام) روزه (زبان بستن در مقابل امام) حج «توجه بامام» و وووو این قسمت از اخبار در نظر متشرعین از شیعه اثنی عشری قیمت و ارزشی ندارد زیرا سند و مدرک آنها مقطوع و غیر متصل بعصوم است. در اواسط قرون ۶ و ۷ و ۸ بعض از اخباریین عرفان مسلک شده‌اند و ذوق [صفحه ۳۱] و سلیقه و تأویل در اخبار بکار برده‌اند و زیاده بر آن در اطراف موضوع ائمه تا مقداری زیاد روی کرده‌اند. اخباری که در نظر اصولیین ضعیف شمرده می‌شده و حتی روات آنها را قدح می‌کرده‌اند و بمناسبت تبری صریح ائمه رد می‌نموده‌اند که آن اخبار مستمل بر نسبت خدائی بعلی و فرزندان او بوده است. این طبقه از اخباریین بهمان اخبار تشبث و تمسک می‌کردند. یکی از افراد برجسته آنها شیخ رجب برسی صاحب مشارق الانوار است. خطبه طتنجیه و خطبه البیان که اصولیین قطع دارند که کذب است (بواسطه اشتمال بر کلماتی از قبیل انا خالق السموات و الارضین) و گذشته از این سند

آن تا شـیخ رجب برسـی قطع می‌شـود و گذشـته از آن چنین خطبه در ملاء اهـل سـنت کـه از علی تبعیت از ابی‌بکر و عمر را می‌خواسته‌اند قطعا نهایت بعدد دستاویز اندیسته شده است. و چون معاصر با استیلای صفویه و منشاء غرور ملی شیعه میشده است بادهای تندی در این پرچم افتاده است. بهر حال بوسیله اعداد و طبایع حروف و ذوق و سلیقه و استحسان برای این قسمت اساسهائی گذاشته‌اند در این قرن اخیر شیخ احمد سرآمد این سلسله بود. شیخ احمد در فروع موافق خودش از اخباریین از قبیل شیخ احمد آل عصفور، شیخ حسین بحرانی بوده است و در اصول عقاید و خصوص باب امامت بهمان مسلک شوب عرفان با اخبار منسلک بوده. شیخ احمد گذشته از مقامات علمی دارای تقوی و زهد در حد قابل اعتنائی بوده است. شیخ احمد ضریح حضرت سیدالشهداء در حین زیارت سر تا پا بلرزه در می‌آمده و حالش دگرگون می‌شده و او و پیروانش هیچگاه بالای سر حضرت ابی عبدالله قدم نمی‌گذاشتند از روی ادب و اینکه شاید قطراتی از خون امام یا اصحاب زیر بناها در آنجا باشد از همین جهت اصولیین که بالای [صفحه ۳۲] سر مجالس می‌گرفتند آنها را بالا سری و پیروان شیخ را شیخی می‌گفتند. شیخ احمد خودش هیچ دعوی برای خودش در هیچ کتابی از کتابهایش نکرده در مسائل عرفانی ابتکاراتی داشته البته اصولیین چنانکه گفتیم از این سنخ ابتکارات ساکت بوده‌اند مادامی که برخورد بظاهر شرع نمی‌کرده ولی یک قضیه بسیار مهم پیش آمد که درست علماء شیعه را بدو قسم منقسم نمود.

تکفیر شیخ احمد

چنانکه در موقع خود خواهید خواند که دولت تزاری روس پس از حرکت سید مجاهد بفکر خورد کردن و در هم ریختن قوای روحانیت شیعه برآمد زیرا بحدی قوای روس تزاری در آن معرکه بلرزش و اضطراب افتاد که علاجی جز این برای خود ندید و البته یکی از وسائل بهم ریختن قوای روحانیت و ضعیف کردن آن ایجاد دو دستگی است که اگر موجود نباشد باید موجود گردد، اگر موجود باشد و در اقلیت است باید کمک داد چنانچه سابقا اشاره شد در مقابل متشرعه همه فرقه‌ها در اقلیت بوده و هستند (کسروی در یکی از نوشته‌های خود ۱۵ فرقه در ایران ذکر کرده خوب بود یکی از او سئوال می‌کرد آیا لااقل همه این ۱۵ فرقه با هم می‌تواند یک ملیون از ۱۵ ملیون ایران را تشکیل بدهد یا نه ؟ البته جواب منفی است) بالخصوص عرفان باشوب باخبار از سایر قسمتهای عرفا هم کمتر بوده. پس از انفصال میرزا تقی خان از نخست وزیری و رسیدن وزارت بیکنفر عارف مسلک قلندر بطبع عرفان برخلاف متشرعه در همه جای ایران اقدامهائی شد. منجمله شیخ احمد و تبعه او که ذوق عرفان داشتند مورد توجه اخیر فتحعلیشاه و نایب السلطنه و بعد از آنها محمد شاه و حاج میرزا آقاسی شدند. [صفحه ۳۳] در همان وقت شیخ احمد مسافرت بایران می‌نماید و در اغلب بلاد ایران با کمال تجلیل و احترام عبور نموده من جمله در قزوین (بلی همان قزوین که سید مجاهد در آنجا پس از برگشتن از جنگ روسیه بمرض اسهال چنانیکه خواهیم خواند برحمت خدا رفته) بر ملا عبدالوهاب قزوینی وارد می‌شود، از طرف علی تقی میرزا ملقب برکن الدوله پسر فتحعلشاه نهایت درجه تجلیل از او می‌شود. در مجالس دید و بازدید برخورد بشیخ محمد تقی که بعد از این او را خواهیم شناخت (شهید ثلث، عموی قرهٔ العین) می‌نماید. در موضوع جسد هور قلیائی (قالب مثال، تعین روح) فیما بین آنها کار منازعه می‌انجامد و شیخ محمد تقی شیخ احمد را تکفیر می‌نماید. شاهزاده مجلس صلح منعقد می‌کند در مجلس صلح شیخ محمد تقی رو از شیخ احمد بر می‌گرداند و می‌گوید: میانه کفر و اسلام آشتی نخواهد بود. صدای این مجلس همه ایران و عراق محیط شیعه را فرا می‌گیرد. علمای بلاد درست دو دسته می‌شوند یکدسته شیخی (طرفداران شیخ احمد) یکدسته اصولی (طرفداران شیخ محمد تقی). شیخ احمد پس از این پیش آکد در ایران زیاد توقف نمی‌نماید،بکربلا که اغلب محل سکونت او بوده میرود و در منزل سید قاسم پدر سید کاظم رشتی سکنی می‌گیرد. پس از چند وقتی که در کربلا توطن اختیار کرده بعزم مکه معظمه حرکت می‌نماید و تا منزل هدیه سه منزلی مدینه طیبه در سن ۹۰ سالگی در اوائل ساال ۱۲۴۳ هجری برحمت خدا می‌رود.

شیخ احمد دعوی دیدن امام یا نیابت خاصه یار کن رابع بودن، باب الامام بودن بشهادت همه کتب او نداشته. شیخ احمد خودش ختم نواب خاص را بعلی بن محمد سمری در کتابهای خودش تصریح کرده. [صفحه ۳۴] شیخ احمد پس از برگشتن بکربلا رساله‌ی در شرح اعتقاد خودش طبق مذهب شیعه اثنی عشری نوشته. شیخ احمد اعتقاد بامام زمان و غیبت آنحضرت داشته در شرح الزیارهٔ در ذیل و اوصیاء نبی الله حدیث لوح حضرت فاطمه تا نام همه ۱۲ امام نقل می‌کند و پس از آنهم اخباری دیگر و در ذیل و بذلت انفسکم فی مرضاته کشته شدن هر یک از معصومین را بنام و نشان ذکر می‌نماید و درباره حجهٔ بن الحسن العسکری می‌نویسد غیب الله شخصه فهو الذی یجاب اذ ادعی عجل الله فرجه و رزقنا طاعته شیخ احمد قائل بغیبت امام و اینکه توقیت برای ظهور آنحضرت حرامست و هیچ کس حق وقت معین کردن برای ظهور امام ندارد و اینکه خود امام علیه السلام و پدرانش از وقت ظهور آنحضرت خبر ندارند چندین صفحه در ذیل مرتقب لدولتکم می‌نویسد در همان جا می گوید: و غیبت الحجهٔ من اعظم الابتلاء لطول المدهٔ و عدم التوقیت در همانجا می‌نویسد از امیر المؤمنین سئوال شد از وقت ظهور آنحضرت فرمود. و الله ما المسؤل باعلم من السائل (قسم بخدا که پرسنده‌ی از علی با علی در جهل بوقت ظهور مساویست). شیخ احمد در همان جا تصریح می کند که خود امام زمان هم وقت ظهور خود را نمی‌داند و در آنجا دو صفحه قلم فرسائی می‌نماید که با اینکه امام عالم بما کان و ما یکون است «بمسلک شیخیه» چگونه امام زمان وقت ظهور خود را نمی‌داند و در نتیجه از این اشکال جواب می‌دهد که خدا خواسته است که خود امام هم وقت ظهورش را نداند (مخصوصا این قسمت را در نظر داشته باشید که حساس است) [صفحه ۳۵]

سید کاظم رشتی کیست؟

نطفه‌ی دو دستگی بین شیخی و اصولی از همان زمان تکفیر شیخ احمد بسته شد که در هر شهری دو برادر مثل ملا صالح و ملا محمد تقی در قزوین یکی متشرع و دیگری شیخ شد. ولی این دو دستگی بعد از شیخ احمد بریاست. سید کاظم رشتی درست بحد رشد و کمال رسید و این و لوله و آشوب سرتاسر ایران را گرفت. این تیر از ترکش توران (روس) بهدف ایران تا پر نشست. توضیح مطلب آنکه در زمان شیخ احمد عنوان شیخی فقط برای دوستان شیخ احمد در مقابل تکفیر او بود مغایرتی در اصول و فروع احکام با متشرعه ظاهر نشده بود ولی در زمان سید کاظم مغایرت مسلک هم در اصول و هم در فروع پیش آمد. مهم‌تر از همه در دو قسمت: قسمت اول اعتقاد برکن رابع زیرا سید کاظم چنانیکه بعدا خواهیم خواند ارکان اسلام و ایمان را که سه بوده چهار قرار داد، باین ترتیب رکن اول شهادت ان لا اله الا الله رکن دوم شهادت ان محمدا رسول الله، رکن سوم شهادت ان علیا ولی الله رکن چهارم شناختن کسی که واسطه‌ی فیما بین امام زمان و مردم باشد و بعبارت دیگر نایب خاص باشد. این قسمت چهارم در کلمات شیخ احمد تصریح نشده و خودش هم دعوی نکرده ولی بی اشاره هم نیست. سید کاظم اصل مطلب را تصریح کرده ولی خود را باین عنوان نشناسانیده و تصریح نکرده فقط اشاره کرده ولی باک نداشته که پیروان او بعنوان رکن رابع بودن او را معرفی کنند بلکه خیلی مایل بوده و بسکوت اظهار رضا می‌نموده و اما اینکه غیر خودش حجتی دیگر و نایب خاص دیگری ممکن نیست. [صفحه ۳۶] باشد در کلمات او بهیچوجه عین و اثری ندارد، قسمت دوم که البته عین عبارت تناسخ نیست ولی جلوه گذشتگان در آیندگان که مثلا کسی جلوه‌ی موسی شود و دیگری جلوه فرعون می کند بوده. نویسنده چون بازاری هستم نه خود اینقسمت را فهمیده و نه فرق آنرا با تناسخ دانسته‌ام. بهر حال سید کاظم جمع شتات و متفرقات اصحاب شیخ احمد را نمود. ایشان دو قسم کتاب دارند که هر بیننده‌ی تشخیص می‌دهد دارای دو اسلوب مختلف است. یک قسم از قبیل حسینیه که کاملا شباهت تام و تمام بمقالات شیخ احمد دارد (بعضی اینقسم از کتب را از خود شیخ احمد می‌دانند و می گویند چون در منزل سید رشتی سکنی داشته پس از فوت او کتابهایش بدست سید رسیده و او بنام خودش منتشر کرده است). قسم دیگر از قبیل شرح قصیده که پر است از سنخ ملک صمصاصائیل نام و قمقاقائیل نام و اساس آن مبتنی بر تطبیق حروف ابجد و اعداد آن است که بعدا اشاره خواهد شد و باجمله کیمیا

، لیمیا، طبایع الحروف، نجوم، احکامی ووو در نزد سید کاظم اعتبار داشته. بالجمله پس از شیخ احمد دوستی شیخ احمد خورده خورده بصورت یک مسلک و طریقه تازه نامبرده شد. در ابتدای امر همه علما که دوست شیخ احمد بودند از اطراف بسید کاظم همه علاقه پیدا نمودند ولی چیزی نگذشت که در اثر نشریات سید کاظم و عقاید او جمع خیلی زیادی از علماء اطراف از او برگشتند و طریقه شیخیه درست یک طریقه در مقابل اصولیین نامبرده شد. حاصل رکن رابع همان کسی است که حقایق برای او بالخصوص کشف می‌شود که دیگران باید تعبدا و بدون سئوال لم و بم از او قبول کنند. د راینجا عنوان باب امام – باب احکام – نایب خاص امام درست شد. [صفحه ۳۷] در مقام جواب از توقیع علی بن محمد سمری که نایب خاص بعد از آن نباید باشد گفتند نایب خاص دو قسم است نایب خاص منصوص که منحصر در آن چهار نفر زمان غیبت صغری بوده‌اند و نایب خاصی که از روی اثر شناخته می‌شود از همین قبیل کشفیاتیکه ذکر خواهد شد و آن شیخ احمد بوده و بعد از او سید کاظم است. سید کاظم اصحاب خودش را خیلی تجلیل می‌کرده و لازم آن این بوده که فلان طلبه که در دستگاه اصولیین در صف نعال هم راه نداشته در دستگاه سید کاظم عیسی موسی و شعیب می‌شده و لازمش این بوده که اصحابش سرگرم و سور (محکم) در همراهی او بشوند و نیز در موضوع شیخ احمد مبالغات خیلی زیادی کرده که بعد از این در ضمن بیان تاریخ سید باب بذکر آن خواهیم پرداخت. ولی در عین حال در هیچ یک از کتابها و نشریات سید کاظم رشتی و شیخ احمد احسائی بشارتی بظهور سید باب بهیچ عنوان داده نشده است (بابیها و بهائیها نسبتهائی نقل می‌کنند و شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی را مبشر ظهور باب و بها معرفی می‌نمایند) در صورتیکه هر دو بطور صریح در کتابهای خودشان قائل بوجود حضرت حجهٔ بن الحسن علیه السلام ۴ و غیبت آنحضرت و بقاء آنحضرت و حرمت توقیت(وقت ظهور را دانستن و معین کردن) بوده‌اند که قبلا ذکر شده و در سخنان بعد نیز بآن اشاره خواهد شد [صفحه ۳۸]

محیط اجتماعی و سیاسی و نسبت آن به اوضاع دینی ایران در آن ایام

اشاره

همه گزارشات فردی و اجتماعی مولود مناسبات محیط است. هر روزگاری بر حسب اعضاء جامعه بشریت و مناسبات آن مقتضیاتی پیدا می‌کند که خواهی نخواهی پیش می‌آید. هر کس بخواهد کاملا از یک گوشه تاریخ اطلاع پیدا کند باید مناسبات محیط آن روز را از هر کجا باشد بدست آورد. از همین نقطه نظر است ما که می‌خواهیم یک قسمت از تاریخ باب و بها را بنویسیم باید محیط آن روزی را کاملا از چند سال پیش از آن جلو چشم خوانندگان دفیله دهیم: صفویه – صفویه در ابتدای امر بعنوان قطبی و مرشدی و داشتن صوفی و ابدال و تابع، مملکتی را فتح کرده بودند و چندین صد سال بر همه جای ایران استیلا داشتند. پس از آن افغانان تاخته و ایران را بتشنج و اضطراب انداخته از سمتی دولت روس، از طرفی دولت روم بر این مزر و بوم حمله و هجوم آورده بودند. پس از آن نادرشاه با یک قدرت و قوت فوق العاده توانست ایران را از اجنبی پاک کند. نادر قدرت ایران را بهمه اطراف نشان داد و از همه همسایگان زهرچشم گرفت. در سال ۱۱۶۱ هجری در گذشت. کریم خان اگر چه همه قلمرو نادر را نتوانست در تحت استیلا در آورد ولی چون از خارجه‌ها شکست نخورد [صفحه ۳۹] آبروی ایران را نبرد در سال ۱۱۹۳ برحمت خدا رفت. آغا محمد خان سر سلسله قاجار پس از خونریزیها و استقرار سلطنت در سال ۱۲۱۰ تاجگذاری کرده، در سال ۱۲۱۱ پای قلعه‌ی شوسی کشته شده شاید اگر می‌ماند ممکن بود آثار مهمی از خود بگذارد. اشتباه بزرگش اینکه در موقع غلبه بگرجستان فشار بمردم آنسامان زیاد آورد، بی عفتیها، بی ناموسیها، قتل و غارتهای زیاد منشأ شد که اهالی آن سامان اگر چه مسلمان هم بودند مسایل بتبعیت دولت روس شده بودند و این زمینه بیچارگیهائی بعد است که خواهید فهمید در همین جنگ از گرجستان ۱۵ هزار اسیر بایران

آورد و گرجیها را در بازار ایران بمعرض خرید و فروش آوردند و بذکر آن خواهیم پرداخت. من جمله از اسراء همان جنگ منوچهر خان (که بچه ی زیبائی بوده و برای خدمت در حرم او را خوجه کرده اند و بعدا متعمد الدوله گرجی لقب یافته گزارش او را مفصلا خواهید خواند)می‌باشد. پس از فتحعلیشاه چهل سال سلطنت کرد (۱۲۱۱ تا ۱۲۵۰) فتحعلیشاه چنانچه اغلب تواریخ نوشته‌اند ۲۶۰ نفر اولاد از صلب خودش داشته از همین نکته اخلاق او کامل معلوم می‌شود. اولادهای او بسن بلوغ بلکه کمتر باید در یک ناحیه از ایالات و ولایات حکومت کنند اگر چه در تحت نظر اتابکان و دایگان باشند که بعنوان نایب الحکومه و پیشکار همراه آنها می‌رفتند. زیادی شاهزادگان عرصه بر سایر رجال ایران تنگ کرد کار بجائی کشید که رجال دولت و وزاری با فکر بعضی کناره گرفته گوشه‌ی نشستند و برخی را ببهانه جوئی قلع و قمع نمودند و در اثر این روش بود که پرورش بزرگان در ایران نقصان پیدا کرد. مثلا حاجی ابراهیم شیرازی که بدست او سلطنت آقا محمد خان اولا و سلطنت [صفحه ۴۰] خود فتعلیشاه ثانیا بنیان پیدا کرده و بعقل و فکر و دهاء او فتحعلیشاه بر دیگران از عموها و برادرها فائق آمده بود با همه عشیره‌اش بجرم اینکه هر یک از افراد قبیله‌اش یک ناحیه از ایران را اداره می کردند در یک روز در سنه ۱۲۱۵ همه بدستور فتحعلیشاه کشته شدند. بعضی از رجال هم فقط باسترضای شاهزادگان کوشیده در اطراف آنها زندگی می کردند. شاهزادگان بیکدیگر دائما در تقابل بودند و امراء گرفتار. بکدام یک از آنها اعتماد کنند که دیگری از آنها نرنجد؟ (قلعه را شاه بمن داده، فتحعلیشاه بمن داده) یکی از بازیهای خوش مزه تا امروز بشمار می‌رود و حقیقت جریان آن ایام را نشان می‌دهد. هر شاهزاده‌ی در هر قسمتی که حکومت می کرد خود را شاهی مستقل می‌خواست و قناعت هم نداشت. فتحعلیشاه نمی‌توانست شاهزادگان را اداره کند که بهم در نیفتند چون شما هم اگر ۲۰۰ یا ۳۰۰ اولاد داشته باشید و دارای ثروت و مکنت و دولت هم باشید بهمین درد مبتلا خواهید بود. چند نفری از شاهزادگان مانند و زراء دربار فتحعلیشاه متنفذین محلی از طبقات علماء، اعیان، تجار خیال سلطنت تمام ایران را داشتند و برای پیشرفت مقاصد خود باموری توسل می‌جستند که مختصرا اشاره می‌شود. ۱ - رمل، جفر، جن گیری، وصلت بدختر شاه پریان، کیمیا گری ۲ - بیکدیگر فشار آوردن و غلبه‌ی بر قلمرو یکدیگر پیدا کردن۳ - از بین بردن رجالی که همراه با برادر دیگر است ۴ - دختر دادن بعلماء و ایلخانیها ۵ - حمله بردن بدول همجوار : عثمانی، روسیه، افغانستان،ترکستان ۶ - ربط پیدا کردن بهمین دول همجوار برای وصول بمقصد. بهر حال شما تدریجا در ضمن همین چند کلمه تاریخ حقایق را خواهید فهمید. در سنه ۱۲۱۳ پسر ارشد فتحعلیشاه عباس میرزا که نوید ولیعهدی داشته [صفحه ۴۱] و بلقب نایب السلطنه ملقب بوده با تابکی سلیمان خان وزارت میرزا عباس معروف بمیرزا بزرگ نوری مازندرانی حکومت آذربایجان پیدا می کند (میرزا بزرگ نوری پدر میرزا حسینعلی بها است، فراموش نفرمائید و در نظر داشته باشید) در سال ۱۲۱۷ محمد ولی میرزا حکومت خراسان یافت و حسینعلی میرزا فرما نفر حکومت فارس. در سال ۱۲۱۸ (سی سیانوف) (آش پختر) سردار روسی گنجه را از ایران گرفت و عباس میرزا مامور جنگ با او شد - در سال ۱۲۱۹ ایروان را هم گرفت و عباس میرزا شکست خورد و حرکت بسوی خوی و تبریز نمود. در سال ۱۲۲۰ در تهران فتحعلیشاه به ورد و ذکر و چهله نشستن میرزا محمد اخباری برای کشته شدن سردار روسی توسل جست. سردار روسی کشته شد (پیداست در ایران چهله نشستن چه اندازه مهم می‌شود). در سال ۱۲۲۱ محمد علی میرزا دولشاهی پسر رشید و شجاع فتحعلیشاه حکومت کرمانشاه و سر حد عثمانی پیدا کرد. البته بکشته شدن یک نفر صاحب منصب خارجی دولت روس دست برنداشته در همان سال ۱۲۲۱، در بند، باد کوبه، شیروان از ایران گرفته شد. در سال ۱۲۲۲ روس چون مبتلای بفرانسه و عثمانی و انگلیس بود خواستگار صلح از ایران شد. سفیر انگلیس بعنوان اینکه ناپلئون در قرار داد خود با روس ولایات ایران را پس خواهد گرفت. مانع صلح شد. (علماء هم راضی بصلح نشده فتوای جهاد دادند آیا بتحریک انگلیس بود؟ البته مستقیما چنین چیزی نبوده بلکه غیر مستقیم و بتحریک اهالی گرجستان و شیوران و داغستان که بعجز ولابه استغاثه بعلماء برای نجات آنها فتوای جهاد دهند بوده) [صفحه ۴۲] فتحعلیشاه هم قطعا نمیتوانست مخالف بنماید. در این مرتبه فقهاء خودشان حرکت نکردند فقط فتوی دادند. در سال ۱۲۲۳ محمد علی میرزای

دولتشاهی که حکومت کرمانشاه داشت باستناد فتوای فقهاء بجنگ رویه رفته و فاتح شده است. البته بعباس میرزا که حکومت تبریز داشته و در سر حد روسیه بوده خیلی برخورده است. در همین جنگ دولتشاهی که کرج را می‌گیرد بسیاری از اهالی آنجا را اسیر می‌آورد. در سال ۱۲۲۶ محمد ولی میرزا هم بیکار نماند. از خراسان بهرات حمله کرد. در همین سال دوباره محمد علی میرزا هم چون دید خورده خورده به بی کفایتی ولیعهدی او ست می‌شود حمله بروسیه برده و هشتصد اسیر می‌آورد. در سال ۱۲۲۷ دوباره اردوی روس با کنگرویسکی حمله آورد و عباس میرزا شکست خورد. در سال ۱۲۲۸ قشون روس لنگران را از شهرهای ایران گرفت، عباس میرزا کاری نکرد ولی خود فتحعلیشاه حرکت کرده وارد تبریز شد. چون روس گرفتار جنگ با ناپلئون بود صلح کرد(این مصالحه نامه بعدنامه گلستان معروف است و در آن آزادی مسیحیان در ایران و آزادی مسلمانان در قلمرو روسیه اعتبار شده است) در سال ۱۲۹۹ در اثر بیکفایتی عباس میرزا بتهران برگشت. در همان اوقات ملا محمد زنجانی در تهران بر خلاف صلح نامه خانه‌های عیسویان را خراب کرده و غارت نمود (آیا با چندین واسطه بتحریک انگلیسها نبوده که آتش جنگ تیز شود؟ خدا می‌داند) در سال ۱۲۳۱ محمد علی میرزا دولتشاهی از کرمان حرکت کرده بختیاری را که جزء ممالک محروسه‌ی حسام السلطنه بود ضمیمه متصرفات خود نمود. [صفحه ۴۳] شجاع السلطنه غوریان را گرفت. در سال ۱۲۲۳ قرار صلح عمومی در اروپا که هیچ دولتی حق غلبه بزور بر دولتی دیگر نداشته باشد انعقاد یافت. در سال ۱۲۳۴ دولتشاهی بسمت عثمانی راند، تا بغداد را گرفت. بشفاعت شیخ جعفر کبیر از قتل عام در گذشته برگشت. در سال ۱۲۳۵ سفیر روس با حوض بلور برای دلجوئی فتحعلیشاه بایران آمد(چون باعثمانی که مملکت اسلامی بود جنگ داشت و محمد علی میرزا توانسته بود تا بغداد برود). در سال ۱۲۳۶ عباس میرزا هم بیکار ننشست از سمت تبریز بقسمت کردستان عثمانی حمله کرده فاتح شد. در سال ۱۲۳۷ محمد علی میرزا دوباره بسمت عثمانی حمله کرد « البته چون بدشمنان نمی‌توانیم زیان برسانیم بدوستان فشار می‌آوریم او هم بدلخوشی ما حوضگی از بلور می‌آورد و ما را خوشحال می‌سازد !!!» چیزی نگذشت محمد علی میرزا فوت کرد پسرش عبدالله میرزا (حشمت الدوله) بجای او نشست. او نیز کم از پدر نمی‌آورد. در سال ۱۲۳۸ قشون عثمانی برای استرداد قلاع خود پیش آمد. عباس میرزا با شجاعتهای (ساری و اسلان) قشون عثمانی را شکست داد. روسیه هم کاملا خوشدل بود و انگلیس خوشدل‌تر. عبدالله میرزا از کرمانشاه هم نیز حمله کرد و فاتح گردید ولی باید دید در این جنگهای ایران باعثمانی حال روس و انگلیس چیست؟ در سال ۱۲۳۹ پسر دیگر فتحعلیشاه حسینعلی میرزا حکومت اصفهان یافته مردم نپذیرفتند و با حمایت روحانیین برآشفتند و بتهران برگشت. [صفحه ۴۴] در سال ۱۲۴۰ فتحعلیشاه خودش باصفهان رفت با مرحوم حاجی سید محمد باقر حجة الاسلام و کلباسی سلوکها داشته که معلوم است خیلی معتقد بآنها بوده سید که بحکومت شرعیه از مرتبه تأدیب و تعزیر و حد تا قتل واجب القتل اقدام می‌فرموده و بهیچ مقامی مراجعه نمینموده، فتحعلیشاه باو می‌گوید خوب است که قبلا بمأمورین و حکام اطلاع دهید آنها اقدام خواهند کرد جواب می‌فرماید تا همین اندازه در حدود تأخیر جایز نیست. یک قبرستان از کشته شدگان بعنوان قصاص و حد بامر سید در اصفهان تشکیل یافته. در سال ۱۲۴۱ مسلمانان گنجه و قراباغ و لنگران و شیروانات از فشار روسیه بعلمای عراق و ایران شکایت می‌نمایند و آنها برای نجات مسلمانان از دست کفار فتوی بجهاد و دفاع می‌دهند و خود مرحوم سید محمد مجاهد که مسلم عند الکل و پسر استاد الکل مرحوم سید علی بوده از عراق بعزم جهاد و دفاع مهیای حرکت بایران می‌شود. (اول بدبختی ایران و تثبت خارجیان و دست اندازی همسایگان شمالی و جنوبی در همه اوضاع سیاسی و اقتصادی تا امروز همین جا است، اختلافات شیخی و اصولی ، عارف و متشرع تا بابی و مسلمانان همه از همین جا سرچشمه می‌گیرد تتمه این بحث را کاملا دقت فرمائید) حسن مصادفه اعلان جهاد با فوت الکساندر پادشاه روس موافق می‌شود. و نیکلا بجای او جلوس می‌نماید بطر پورغ «لنینگراد» شورش می‌کند. روسیه مبتلای بجنگ داخلی می‌شود. چون در اوایل شوال ۱۲۴۱ سید مجاهد با تجلیلات خیلی زیاد بایران میرسد در یازدهم محرم ۱۲۴۲ با همه شاهزادگان قلعه‌ی شوسی را محاصره می‌نمایند. عباس میرزا بر حسب نوید فتحعلیشاه و سبقت حکومت تبریز خود را ولیعهد

میدانسته ولی پسرهای رشید دیگر از قبیل : [صفحه ۴۵] فرمانفرما، شجاع السلطنه ، حسام السلطنه ، حشمت الدوله ووو هر یک در هر قسمت از مملکت که حکومت داشتند خود را مستقل می‌دانستند باینجهت هم عباس میرزا، هم خود فتحعلیشاه بسلطنت عمومی رسیدن عباس میرزا را مشکل می‌پنداشتند. بعضی از فرزندان باندازه‌ای قوه و قدرت نشان داده بودند که حتی خود فتحعلیشاه از آنها حساب می‌برد. علماء جمع می‌شوند شاهزادگان از همه جا حاضر شده‌اند فتوای فقهاء چنان شورشی در مردم ایجاد کره که سر از پا نشناخته برای جهاد از اطراف حرکت می‌کنند. شاهزادگان هم بنوبه خود بخیال این هستند که نردبان را از زیر پای عباس میرزا بکشند بلکه اگر دست یابند او را بکشند و از جمله اموریکه بامر فتحعلیشاه انجام یافته ایستکه هر یک از شاهزادگان باید مهماندار یک نفر از روحانیین بزرگ و مربوطین بآنها باشند، ولی چطور مهمانداری ؟ غلام حلقه بگوش ، جانماز بردار ، آفتاله لذار، صف اول جماعت بایست. خود شاهزادگان هم برای بدست آوردن دل آنان در خدمتگذاری بر یکدیگر سبقت می‌جستند که مقام سلطنت بعدی خود را بچنین قوه‌ی که صدها مرتبه از قوه سلطنت زیادتر بوده است تحکیم کنند. بلی، بلی، بلی در همین سفر است که خالصه جات بین روحانیین از طرف دولت و شاهزادگان قسمت می‌شود. در همین سفر است که محمد میرزا پسر عباس میرزای ولیعهد که بعدا محمد شاه می‌شود در قزوین مهماندار شخص مرحوم سید محمد مجاهد است و در همانجا املاک خالصه بسه نفر برادر ملا صالح (پدر قرهٔ العین) و ملا محمد تقی (شهید ثالث) که بدست قرهٔ العین کشته شده و ملا علی می‌دهد. در همین سفر است که بعنوان نامزدی (شال و انگشتر) تاجی از طلا بفرق قرهٔ العین گذارده می‌شود و خانم شمس الضحی ملقب بزرین تاج شده و دستور تعلیم و تربیت بقسمی که لیاقت خانه‌ی شاه را پیدا کند برایش داده می‌شود. بالجمله [صفحه ۴۶] شاهزادگان هر یک بفکر روزگار آتیه‌ی خود هستند. عباس میرزا هم باک ندارد ثلث ایران، نصف ایران را بروسیه بدهد و شر برادران را از سر خود کوتاه کند. عباس میرزا فرماندهی قشون پیدا کرده و با همه شاهزادگان و علماء اطراف قلعه‌ی شوسی را محاصره کرده‌اند مأمورین باطراف گنجه و قراباغ و شیروانات میروند، هر روز خبر فتح تازه‌ی می‌آورند، همه بالادیکه در ظرف چهارده سال عباس میرزا از دست داده از ابتدای محرم ۱۲۴۴ تا اول ربیع الاول دو ماهه بایران بر می‌گردد چنان و لوله و زلزله در ممالک روسیه و شیروانات بلکه سایر دول می‌افتد که جنگهای صلیب بلکه رزمهای اوایل اسلام را بخاطر می‌آورد. از همه گوشه و کنارهای ایران اردو عقب اردو می‌رسد. مردم با کمال میل املاک خانه‌های خود را می‌فروشند که بپول آنها بروند و جهاد فی سبیل الله کنند. افراد ایرانی برای مدافعه از قطعات مملکت خایران که بدست روسیه افتاده از هیچ چیزی مضایقه ندارند. همه جان بر سر دست گرفته برای رسیدن بفیض شهادت و تمنای کشته شدن در راه خدا رو بفرونت جنگ حرکت می‌کنند. دست از زن و فرزند و خانه و زندگی کشیده برای رسیدن بثواب آخرت و حیات باقیه جاودانی بمیدان جنگ نزدیک می‌شوند. از همه مهمتر وحدت دولت و ملت ایران بعین مثل وحدت روح و جسم باندازه‌ی قوت پیدا کرد که همه‌ی جامعه ایران بمنزله یک نفر که قدرت حدود بیست ملیون جمعیت داشته باشد خود را نشان می‌دهد. دولت تزاری روس اگر چه وسعت خاک دارد ، جمعیت و افراد دارد ، ولی هیچوقت بین افراد خودش چنین وحدت و صمیمیتی نمی‌بیند. [صفحه ۴۷] سید مجاهد چون فرزند برومند استاد الکل و مسلم بین همه فقهاء بوده به پیشوائی مورد قبول همه علماء میشود. ابدا خلاف و اختلافی با او ندارند. چنان اتحادی فیما بین علماست که در موقع نماز جماعت همه بهم اقتدا می‌کنند. شب نشینی آنها در اردو چشم و دل همه سپاهیان را متوجه بآنها نموده و حلقه آنها را حصار محکم الهی می‌شناسند. سید مجاهد با یک هیمنه و عظمتی از شهرهای عبور می‌کند که هر مسجدی که در حوض او وضو می‌گیرد قطره قطره آب او برای استشفاء میبرند. اگر بحمام برای بدن شوئی برود آب خزانه حمام جرعه جرعه برای شفا بفروش می‌رود. چندین نفر مرجع تقلید که هر یک رساله و مقلد داشته‌اند مثل تراقی و شیخ جعفر شفتی و ایروانی و ملا محمد تقی و همه و همه برای سید کوچکی می‌کرده‌اند. چنان جوش و خروشی از جهت حس و طنی توأم با حس دینی در مردم پیدا شده که در ظرف دو ماه پس گرفتن بلاد ایران از روسیه سهل است ممکن است با استقامت آنها لطمه جبران ناپذیری بروسیه برسد. عباس میرزا چه خاک بسر

کند؟ برادران هر روزه بامر علماء بسمتی میروند خبر فتحی میرسانند. کم کم نام آنها بلند می‌شود. اسم و رسم فتوحات آنها کار را خراب می کند عباس میرزا چه خاک بسر کند؟ می‌خواهد سلطنت تمام ایران را پس از فتحعلی شاه داشته باشد. هر یک از شاهزادگان در هر ناحیه‌ی حکومت داشته و با روحانی بزرگ آن ناحیه وارد میدان هستند و هر یك بقسمی خود را در دل جامعه ایران وارد کرده‌اند. عباس میرزا چه خاك بسر کند؟ اگر دردم یکی بودی چه بودی سی نفر ، چهل نفر شاهزاده برازنده ،شجاع ، قوی ، متکی، بمقام [صفحه ۴۸] روحانیت می‌خواهند در ایران کرسی سلطنت داشته باشند. نصیب عباس میرزا چه اندازه می‌شود؟ خدا مرگی بهمه‌ی برادران عباس میرزا بدهد. عباس میرزا حاضر است نصف ایران ، ثلث ایران ، دو ثلث ایران ، دو ثلث ایران را بروسیه بدهد یك ثلث بلکه کمتر برای او بی مداخلت برادرانش باقی بماند. این هیجان نه فقط لرزه باندام دولت روس‌انداخته بلکه بنوبه خود انگلیس هم دست و پاچه شده بود. سفیر بمیدان جنگ می‌فرستد که به بیند کار بکجا رسیده و بکجا خواهد انجامید فتحعلیشاه بشنیدن اخبار فتح از تهران باردبیل و از اردبیل خوش و خرم رو بتبریز میآید.

راسته تاریخ دوره قاجاریه

پس از فتح گنجه محمد میرزا پسر عباس میرزا بامر پدرس برای حفظ گنجه می‌رود. بسکویج (مدداف) بعد از استقرار محمد میرزا حمله بگنجه می کند. محمد میرزا بدون جنگ گنجه را تخلیه کرده بسمت اردوی بزرگ در اطراف شوسی حرکت می کند. قبل از خبر تخلیه‌ی گنجه خبر حمله بسکویج بعباس میرزا میرسد. عباس میرزا طاقت نمی‌آورد که عزیز دلش ، فرزند محبوبش در مقابل بسکویج باشد بدون هیچ مقدمه‌ی فرمان حرکت همه اردو باتمام شاهزادگان و تمام علماء و مجاهدین را بسمت گنجه می‌دهد. اصلا رعایت اینکه اطراف شوسی را از دست ندهند و حصار آنجا را نشکنند و همچنین مراعات حفظ ارتباط بنمایند و حتی تهیه وسائل بودن در اطراف گنجه را کرده باشند نمی‌نمایند با تمام اردو بسمت گنجه حرکت می کنند [صفحه ۴۹] در بین راه فرزندی فراری خود را سالما ملاقات و متوجه مقابله با بسکویج می‌شوند. اگرچه مطلب خیلی کهنه نیست که کسی یاد نیاورد ولی تذکرا بر حسب تحول و ترقی آلات و اسلحه جنگ اوضاع عمومی‌میدانهای جنگ تغییر پذیر است. در دوره شمشیر و نیزه منحصرا صورت جنگ همیشه تن بتن بوده حتی محتاج بصف بستن نمی‌شده پهلوانان هم آورد دست بگریبان یکدیگر می‌شده‌اند. در دوره ابتکار زوبین و تیر از کمی‌دورتر یکدیگر را هدف قرار می‌داده‌اند و صف آرائی با فاصله باندازه یک تیر پرتاب معمول شده در اوایل جنگ با توپ و تفنگ هم شمشیر و نیزه و تیر و زوبین بکار میرفته و جنگ تن بتن در کار بوده و هم صف آرائی در مقابل یکدیگر و زیاده از آن سنگر بندی میشده. در این جنگ اوضاع عمومی بهمین روش و کیفیت آخرین بوده. بسکویج گنجه را گرفته و تهیه سنگر بندی کرده، اردوی تازه وارد هم در مقابل صف آرائی نموده و باندازه امکان برای چند روزه سنگر بندی کرده است. بالاخره صف قتال از طرفین بسته می‌شود،آتشبارهای روسیه شروع بآتش فشانی می کنند عباس میرزا چون خیلی برادران را دوست میداشته! و علاقه محبت باندازه‌ای زیاد بوده ! که نمیخواسته صدای توپ بگوش آنها برسد یا خدای نکرده آسیبی بشاهزادگان وارد آید امر میدهد که شاهزادگان جای خود را خالی کنند و بنحوی که کسی متوجه نشود بعقب صفوف بروند تا سالم بمانند. مأمورین این عمل با اینکه عباس میرزا تأکید کرده بود که کسی متوجه نشود اشتباه می‌کنند. آری اشتباه می‌کنند! شاهزادگان را همه با هم و بشکل فرار از جلو قشون حرکت می‌دهند بقسمی که مردم دیگر خیال می‌کنند فرمان [صفحه ۵۰] عقب نشینی است و یکمرتبه شیرازه‌ی اردو گسسته می‌شود و فرار همگانی می‌نمایند فقط در میدان جنگ چند نفر از علماء باقی می‌نمانند که یک نفر از و عاظ و سادات تبریز کشته می‌شود. تلفات این جنگ فقط و فقط همین است. پس از فرار هیچ جا آرام و قرار نمی گیرند تا تبریز بسکویج هم در مدت خیلی کمی‌تا دو فرسخی تبریز می‌رسد و همه آنچه را که روس از دست داده بود دوباره بدست می‌آورد. عباس میرزا برسیدن بسکویج بدو فرسخی تبریز از آنجا بیرون می‌رود میرفتاح کفترباز! فرزند حاجی میرزا یوسف تبریزی که بعد از پدر پیش

نمازی! داشت بر سر منبر رفته مردم را اغوی کرده مایل بدولت روس می کند و با عموم مردم باستقبال بسکویج میروند،بسکویج را وارد شهر تبریز می‌نمایند. بسکویج شهر را نظم می‌دهد و از خدمت حضرت نایب السلطنه عباس میرزا که در ده خارقان هشت فرسخی مراغه بوده خواستگار ملاقات شده خدمت آنحضرت رسیده قرار صلح میدهند. ده ملیون پول وجه خسارت دولت ایران بدهد. هفده شهر از ایران برای روسیه باشد. روسیه تضمین و تعهد سلطنت برای نایب السلطنه و اولاد و اعقاب او بنماید. این معاهده باسم ترکمان چای ضبط شده است. اما حالت شاهزادگان در اثر این شکست و این قرار داد ، خیال سلطنت از دماغ آنها باستثناء حسنعلی فرمانفرما و حسینعلی شجاع السلطنه و حشمت الدوله دولتشاهی و علی شاه ظل السلطان بیرون می‌رود و همه آنها با همه این نامبردگان ذلیل،خفیف ، خوار ،بی مقدار ، سرشکسته و متفرق به اطراف ایران می‌شوند. این علماء و روحانین همان سید محمد مجاهد که بمناسبت وضو گرفتن در حوض بزرگ مسجد قزوین تمام آب او را جرعه جرعه بلکه قطره قطره مردم برای استشفاء بردند، همان سید مجاهد که بواسطه رفتن در حمام تبریز [صفحه ۵۱] حمامی بفروختن جرعه جرعه آب برای تبرك و تشفی یکی از متمولین تبریز می‌شود، همان سید محمد که بحرکت او تمام جهات ایران و روسیه و انگلستان بلرزه افتاده بود وارد تبریز می‌شود و از تبریز بقزوین حرکت می کند در حالیکه مردم آب دهن بصورت میانداخته‌اند و او را سنگسار می کردنده‌اند و محمل او را بضرب سنگ می‌شکستند که پیاده وارد تبریز می‌شود و منزل می گیرد چون مردم تبریز ،بلی مردم تبریز ! ! میخواسته‌اند هجوم عام کرده خانه را خراب و او را سنگسار کنند آصف الدوله برای اینکه مردم بهجوم عام می‌خواهند او را سنگسار و خانه را خراب نمایند لطف می‌نماید؛ لطف می‌نماید ؛ واسطه ایشان پیش اهل شهر شده و ایشان حرکت می کند و بقزوین می‌رود و در بین راه بایشان صدمه وارد می‌آید بطوریکه اسهال دموی گرفته و در قزوین فوت می‌نماید. علماء بلاد دیگر از راههای بیراهه بشهرهای خودشان بر می گردند در کمال سرشکستگی. این بود راسته تاریخی که در دوره قاجار نوشته شده است و اگر کسی غیر از این می‌نوشت ممکن نبود بدست شما برسد. اینك ما وارونه این تاریخ را می‌نویسیم تا شما بدانید از چه تاریخی سلطنت شما ، دیانت شما ،اقتصاد شما، دستخوش مداخلات مستقیم همسایگان شمالی و جنوبی شده است. بلی ،بلی عباس میرزا از موقع استفاده کرد. اضطراب روس ،توجه انگلیس شجاعت حسام السلطنه ،شجاع السلطنه ، فرمانفرما او را خیره نموده بود. علاجی هم جز این نداشت از همان وقت که اطراف شوسی قلعه بودند یا قبلا- روابط خود را با روسیه محکم کرده و قرار دادها را بست و شکست اختیاری [صفحه ۵۲] بایران زد برای استقرار سلطنت در خانواده خودش. این شکست تأثیرات خیلی زیاد کرد اگر بالفرض روسیه بغلبه تمام ایران را می گرفت ارزشش کمتر بود از اینکه پادشاهی ایران بمیل روس باشد- یك شکست دینی طبعا بلحاظ مظلومیت اراده و عقیده مردم را بروحانیین و مجاهدین زیاد می کند. و پایه اینکه دوباره با نیروئی قویتر مهیا شوند می گذارد. مقهوریت بوجهه دینی منشأ متلاشی شدن قوا نیست. آنها که آب دهن بصورت سید مجاهد انداختند و کجاوه او را سنگسار کردند مأمورین عباس میرزا بلکه خصوص ارامنه و بمیل و اراده دولت تزاری بود برای اینکه روحانیت را بالمره از بیخ و بن بکنند که دیگر ایران بقدرت روحانیت نتواند سربلند نماید. میرفتاح کبوتر باز نبوده یکنفر کبوتر باز نمی‌تواند پیشنمازی کند. بر فرض بکند مردم یك شهر ممکن نیست باو اعتماد بنمایند. آقای سپهر مورخ دولت است باید پیش آمدها را بنفع دولت بسازد، ولی در این جا خوب نپرداخته است. زیرا باید بقسمی ساخته باشد که قابل قبول باشد. می گوید میرفتاح کبوتر باز اهالی تبریز را بتبلیغ و منبر متمایل ببسکویج کرد. چگونه می‌توان قبول کرد که یك نفر کبوتر باز بتواند مردم یك شهر آنهم شهر تبریز را متمایل بروسیه کند؟ پس مطلب چیز دیگر بوده. مردم تبریز از خیانت عباس میرزا متأثر شده بودند ، از اهانتهائیکه از طرف عباس میرزا بسید مجاهد شده بود دلخون بودند، از طرفی هم می‌دیدند سپاه روسیه بهرجا رسیده خرابیها کرده ، غارت ها، چپاولها، بی ناموسیها چشم مردم تبریز را ترسانیده بود این است که بتوسط یك نفر روحانی از عباس میرزا و قاجاریه قرار نموده و بسر کرده روسیه پناه برده‌اند. روسیه تعهد و تضمین سلطنت عباس میرزا و اعقاب و اخلاف او را نموده. [صفحه ۵۳] این صورت قضیه بوده باطنا فتح تمام ایران کرده و یك مأمور دست بسته

باسم عباس میرزا و اعقاب او در تحت اراده و اختیار خودش بر ایران گماشته است و از این به بعد رجال ایران تکلیفشان معین است باید بمیل و اراده روسیه ایران را اداره کنند، باید صدر اصفهانی از اصفهان برداشته شود منوچهر تخم کشیده خواجه حرم و ایشک آغاسی باشی (پیشخدمت و معرفباشی) لقب معتمدالدوله پیدا کند و حکومت اصفهان بنماید. بعد از این علماء در همه جا خوار و خفیف باشند، مسجدهائیکه برای یک نفر نماز ظهر بیست هزار نفر جمعیت جمع می‌شدند باید خلوت و تا بیست نفر هم در او بنماز نایستد. این عمل دفعتا و آنا ممکن نیست انجام بگیرد تدریجا علما را باید موهون کرد. ملا احمد نراقی که در کتابخانه خود قبل از این پیش آمد نشسته بود و می‌شنید فلان حکومت رشوه گرفته است و او را می‌طلبید و تعریز می‌کرد و می‌گفت باید فورا از کاشان بروید و او هم حرکت کرده می‌رفت و شکایت بفتحعلیشاه می‌کرد فتحعلیشاه می‌گفت زود از حضور بیرون رو می‌ترسم بمن هم بگوید از تخت سلطنت پایین بیا. همان شیخ احمد نراقی را جلب بتهران می‌کنند. سید محمد باقر حجهٔ الاسلام که در اصفهان بدون مراجعه بهیچ مقامی باید حدود تغریرات (قوانین خلاف و جزای شرعی را) اجراء کند شخص فتحعلیشاه برای سرکوبی او از تهران بعد از جنگ باصفهان حرکت می‌کند. همان محمد میرزا که سابقا خواندیم که در قزوین ملک خالصه بملا محمد صالح و ملا محمد تقی و ملا علی داده و دختر ملا محمد صالح (قرهٔ العین) را شال و انگشتر کرده بقزوین می‌آید و ملک خالصه را که چندی قبل بهمین خیال که از آنها پس خواهند گرفت آنها فروخته بودند تصرف می‌کند و [صفحه ۵۴] پولش را از آنها مطالبه می‌نماید و دستور می‌دهد که باید از قزوین بیرون روند و امثال این اعمال. بطور خلاصه از زمان صفویه وحدت و یگانگی بین دولت و ملت بهمین وسیله بوده که روحانیین که از طرفی اعتماد سلاطین بوده‌اند که آنها خیال سلطنت ندارند و از طرفی مورد علاقه دیانتی مردم بوده‌اند امور عمومی مملکت از طرف روحانیین واگذار بسلاطین بروحانیین میشده که در اثر آن وحدت ملی ایران محفوظ می‌ماند. اینک صورت قسمتی از حکم شاه طهماسب صفوی برای محقق کرکی شارح مقاصد که از فقهاء مرجع تقلید مسلمانان در آن اوان بوده نقل می‌شود که زینت این کتاب بشود «البته با حذف مقدمات» در این زمان زمان کثیر الفیضان متعالی رقبت وارث علوم سید المرسلین حارث دین امیر المؤمنین قبله الاتقیاء المخلصین قدوهٔالعلماء الراسخین حجهٔ الاسلام و المسلمین هادی الخلائق الی الطریق المبین ناصب اعلام الشرع المتین مطبوع اعاظم ولاهٔ فی الاوان مقتدی کافهٔ اهل الزمان ، المبین للحلال و الحرام نائب الامام لازال کاسمه العالی علیا که بقوه قدسیه ایضاح مشکلات قواعد ملت و شرایع حقه نموده علماء رفیع المکان اقطار و امصار روی عجز بر آستانه علومش نهاده باستفاده علوم از مقتبسات انوار فیض آثارش سرافرازند و اکابر و اشراف روزگار سر اطاعت و انقیاد از اوامر و نواهی آن هدایت پناهده نیپچیده پیروی احکامش را موجب نجات می‌دانند همگی همت بلند و نیت ارجمند مصروف اعتلاءشان و ارتقاء مکان و ازدیار و مراتب آن عالیشان است مقرر فرمودیم که سادات عظام و اکابر و اشراف فخام و امراء و وزراء و سایر [صفحه ۵۵] ارکان دولت قدسی صفات مومی‌الیه را مقتدا و پیشوای خود دانسته در جمیع امور اطاعت و انقیاد بتقدیم رسانیده آنچه امر نماید بدان مأمور آنچه نهی نماید بدان منهی بوده هر کس را از متصدیان امور ممالک محروسه و عساکر منصوره عزل نماید معزول و هر که را نصب نماید منصوب دانسته در عزل و نصب مزبورین بسند دیگری محتاج ندانند و هر کس را عزل نماید مادام که از جانب آن متعالی منصوب نشود نصب نکند. بلی بهمین روش که شاه طهماسب پسر شاه اسمعیل صفوی بنیان حکومت ایران را گذاشته بود اداره می‌شد تا روز خیانت عباس میرزا.

آثار این شکست (وحدت ملی ایران)

اشاره

از روز خیانت عباس میرزا کاخ وحدت ملی ایران در هم شکسته و خورد شد. آن یگانگی و وحدت که در بین روحانیت و دستگاه

دولت بود که با هم یکدست و یکداستان حفظ قومیت و ملیت ایران را می‌نمودند و مثل روح و تن و تشکیل یک حکومت مقتدر بکمال اقتدارات معنویه و صوریه می‌دادند از پا در افتاده فاصله و اختلاف فیما بین روحانیت و دستگاه دولت پیدا شد. از طرفی مأمورین دولت باقسام مختلف در خرابی و اضمحلال روحانیت سعی و کوشش کردند. از طرفی دیگر روحانیین آنها را فاسق و فاجر خواندند. از طرفی مأمورین دولت اعلان و اظهار و اجهار بمنکرات شرعیه کردند. ریش تراشی ، شراب خواری ، قمار بازی علانیه کردند. شعار سلطنتی ایران که قبل از آن [صفحه ۵۶] عمامه و دستار و ریش بلند و حفظ صورت تشرع بود بسبیل تابدار و ریش تراشیده و تظاهر بفسق تبدیل یافت. باندازه‌ی بر فساد اخلاق تجری کردند که اگر بالفرض یک نفر روحانی بآنها نزدیک می‌شد از روحانیت در انظار مردم ساقط می‌گردید. اما از اینطرف هم همان روحانیین که کمک بسلاطین ایران را کمک بدین اسلام می‌شمردند اعانت به آنها را اهانت ظلمه شمردند. اگر یک نفر قبول استخدام دولت می‌کرد او را بیدین شناخته حتی از آمد و شد باو امتناع می‌کردند و امرار معاش او را حرام می‌شناختند. چرا؟ چون از راه اعانت بظالم و ظلم پول تحصیل کرده. پادشاه فعلی ایران کاملاً بملت نزدیک شده و می‌شود. سخن ما بالنسبه بمحیط اجتماعی آن روز است. تا قبل از آن پادشاهان ایران خودشان مسجد ساخته و بنماز جماعت (مثل سایر پادشاهان ممالک اسلامی دیگر که تا امروز هم چنین رفتار می‌کنند) می‌رفتند پادشاه مصر ، پادشاه حجاز ، ترکیه افغانستان و سایر ممالک بنماز جماعت حاضر می‌شوند ولی از همان روز حضور پادشاهان ایران در نماز جماعت موقوف شده شاه نشینهای مساجد متروک ماند بلکه خراب شد. اصولا این فاصله باندازه‌ی تقویت شد که امروز اگر کسی بخواهد تصور کند که پادشاه و رعیت در یک صف در مقابل خدا باید بایستند یک تصور دور از تصدیقی است. این فاصله بین دولت و ملت ایران اگرچه مطلوب روس بوده ولی مسلم است که انگلیس هم از آن ناراضی نبوده. در اثر این پیش آمد باید اسلام و ایران هر دو با هم تا امروز نیست شده باشند. [صفحه ۵۷] ولی چهار چیز ادامه حیات ایران و اسلام را در ایران داده است: ۱ - حقیقت دیانت که بر پای خود استوار است و با نداشتن ناصر و معین بلکه با بودن مخرب و مخالف بملاحظه اینکه دیانت حق بر پای خود استوار است (ذلک الدین القیم)باقی مانده است. ۲ - اگر چه سیاست خارجی پادشاهان ایران را خواهی نخواهی برخلاف جبهه دیانت و روحانیت سوق می‌داده ولی از آنجا که آثار دیانت در شخص خود آنها تمرکز پیدا کرده بود در مواردی که طبع و ادراکات دون شعوری مثل اشتهای صادق که بر خلاف وضع انسان را جلوگیری می‌کند یاباقدام صالح و ادار می‌نماید پادشاهان ایران باز هم تا حدی موافقت با دیانت می‌کردند و طبعا مجبور و مجبول باحترام روحانیت بودند. ۳ - توده ملت ایران که تربیتهای اسلامی در آنها کاملا تأثیر داشته و تا امروز مظاهر آن پیداست مانع از تأثیر اقدامات برخلاف وضع روحانیت و دیانت بودند ۴ - سایر دول و ملل اسلامی که صلابت و استقامت آنها در دیانت ،انعکاس در ایران داشته است. اگر این چهار قسمت نبود این یکصد و پنجاه سال بس بود برای اینکه بالمره نام و نشانی از ایران و اسلام در ایران نمانده باشد.

ارتش در ایران

تا قبل از معاهده ترکمن چای دولت ایران بر حسب قوت و نیروی ارتش هم گردن با سایر دول قویه بوده . می‌توانسته با روسیه ، عثمانی ، هندوستان جنگ کند و گاهی غالب و زمانی مغلوب باشد و بطور کلی هم گردن با آنها بوده است ولی پس از معاهده نامبرده که تعهد سلطنت از طرف روسیه تزاری [صفحه ۵۸] در خانواده عباس میرزا شد متدرجا پادشاهان ایران خود را از تقویت ارتش و تهیه قشون و تدارک اسلحه بی نیاز می‌دیدند و فقط همت آنها باینکه فسادهای داخلی ایران را جلوگیری کنند مصروف بود و خود را محتاج بتهیه قوا برای مدافعه از خارجه نمی‌دیدند و در اثر این سنخ خیال ارتش ایران در حدی ضعف پیدا کرد که در آخر اوقات ناصرالدین شاه اگر همراه یکی از حکام یک عده از قشون بقسمتی از ایران اعزام می‌شدند ۶۰ ساله‌ها - ۵۰ ساله‌ها یاد دارند سرباز بیچاره ایرانی در آنجا که مأموریت داشت باید بعمله گی هیزم شکنی ،قصابی امرار معاش کند. قشونی که تا قبل از آن

با کمال شرافت و بعنوان مجاهد فی سبیل الله شناخته می‌شد با کمال بیچارگی و ذلت با حقوق بسیار ناچیزی که آنهم اغلب بسرباز نمی‌رسید بلکه کفایت معاش سرجوقه‌ها، دهباشیها هزاره‌ی‌ها را نمی‌کرد در اطراف بلاد متفرق بودند. آری ، آری سلطنتی را که دولت تزاری تعهد بقای او را کرده چه احتیاج بقشون دارد ! ! ! .

فرهنگ ایران

پس از خیانت عباس میرزا و فوت شدن او چنانچه خواهیم خواند و بعد از نخست وزیری حاج میرزا آقاسی اصول قلندری در ایران استقرار یافت. چهله نشستن، طلسمات، نیرنجات ، رمالی ، جفاری، جن گیری و اگر از این معلومات ترقی می‌کردند شعر گوئی ، قصیده سرائی ، غزلیات، مدح خاقان و سلطان بن سلطان و در ضمن بهاریه و تشبیب و سوق دادن افکار عمومی به بچه بازی و زن بازی بوده است. درست در همان اوقات که کشف اشعه و نتژن و الکترون در سایر دول و ملل [صفحه ۵۹] میشده و ابتکار تلگراف و استخدام قوه برق و صناعت ماشین آلات و تهیه جهاز دودی (کشتیهای بزرگ) می‌کردند در ایران بهمان اموری که ذکر شد مشغول بودند. آری دولتی را که روس تزاری تعهد سلطنت او را کرده چه احتیاجی باین ترقیات دارد ؟ ! ! ! فنون ریاضی از کلمات خواجه طوسی حتی در قرون اخیر نوشته جات شیخ بهائی باروپا سفر کرده و بر حسب تاریخ البر ناله فرانسوی تا ۲۵۰ سال قبل در برلن بهمان زبان عربی تحصیل می‌شده ولی در ایران بالمره متروک مانده و بجای این علوم طلسمات و این آداب و رسوم بکار رفته است.

اقتصاد ایران

پس از معاهده ترکمن چای و خیانت عباس میرزا راه تجارت روسیه بایران باز شده ظرف سازی ، کارخانجات بافندگی، کاغذ سازی ، بلور سازی ، استخراج معادن مس و آهن و سایر صنایع داخلی ایران بمبارزه صنایع روسیه بالمره از بین رفته، کارخانه کاغذ سازی کرمان بسته شده، کاغذ خانبالغ از روسیه آمده. کارخانه‌ی شالبافی اصفهان و یزد متروک مانده و بجای آن اقمشه خارجی وارده شده. پس از آن در ایران از معدن مس و آهن که قبلا- در خود ایران استفاده می‌شد بالمره نام و نشانی نمانده و بالجمله بواسطه عدم رعایت صادرات و واردات و بی ملاحظه‌ای در تقویت صنایع و محصولات داخلی ، ایران را تا اندازای محتاج بخارجه کردند که یک سوزن لباس دوزی یا یک دانه میخ برای نجاری در ایران تهیه نمی‌شده. [صفحه ۶۰] حاصل اینکه دولت ایران که از هر جهت تا قبل از جنگ آخر روسیه هم گردن با ملل راقیه بوده بحدی بذلت افتاده که شرافت ملی خود را از دست داده. بلی پس از همان معاهده است که خود سپهر در تاریخ قاجاریه تصریح می‌کند که پس از اینکه حاج میرزا آقاسی کناره گرفت و بحضرت عبدالعظیم پناه برد بمن پیغام کرد که سفیر روس را ملاقات کنم اگر او مایل است بماند که دوباره بر سر کار آیم والا راه خود را بگیرم و بروم. آری، آری پس از آن معاهده ضعف دولت ایران باینجا رسیده که در وقت حکومت ولیعهد ایران ناصر الدینشاه در تبریز در همان ایام که تازه وارد تبریز شده بوده یک سگ از خانه یک نفر ارمنی مفقود می‌شود در اثر آن چهل نفر از اشراف تبریز را قونسلگری روسیه گرفته حبس می‌کند همه اهل شهر تبریز اعتصاب می‌کنند ،دکان می‌بندند ، تجارتخانه‌ها را می‌بندند تا مدتی دولت ایران جرئت اینکه در مقابل قونسلگری روس برای گمشدن یک سگ گفت و شنیدی بنماید نداشته تا بعدا از مرکز (طهران) برای تخقیق موضوع سگ گم شده مامورین و بازرسها می‌آیند تا اشراف تبریز را از حبس نجات می‌دهند اعتصاب تبریز خاتمه پیدا می‌کند. بلی میخواسته‌اند بولیعهد جوان بفهمانند که سگ ارمنی خیلی خیلی شرافت دارد. بس است بیش از این اسباب ملال و افسردگی خوانندگان نشده و باصل مطلب پردازیم. این امور از ابتدای محرم ۱۲۴۲ واقع می‌شود. البته همسایه جنوبی هم (انگلیس) بیکار نمی‌ماند در سال ۱۲۴۳ و ۴۴ همه اطراف ایران یک مرتبه [صفحه ۶۱] مغشوش می‌شود خوانین قشقائی

و مسنی و بختیاری در فارس بیکدیگر می‌ریزند از سمت خراسان حسین خان سالار نهضت می کند. بروجرد بلوی می‌شود، پسر فتحعلیشاه که با وصلت دختر شاه پریان می‌خواسته سلطنت کند و دختر شاه پریان موهای ابرو و مژگان و ریش و سبیل و سر و صورت او را تماما نوره می کشد پیش اهل بروجرد خوار می‌شود از زیر بار حکومت و سلطنت او بیرون می‌روند. در اصفهان انقلاب می‌شود حکومت را بیرون می کنند. در کردستان حاکم بیرون می کنند. حتی یزد ترسو هم بر حکومت خودش غلبه می کند علی الاجمال شاه ایران در بغل روس است و متنفذین محلی در بغل انگلیس تاکی این وضع ادامه دارد خواهید فهمید. اینکه در حالات شیخ احمد خواندید که در سفر آخر اقبال زیادی باو شده متدرجا وجه آن را خواهید فهمید که فقط برای شکست جبهه اصولیین بوده است. فتحعلیشاه تا قبل از این جنگ بفقهاء اصولیین کمال احترام می کرده و شاهزادگان در همه جا مطیع آنها بوده‌اند مخصوصا محمد علی میرزا دولتشاهی دو مرتبه شهر زور کردستان را می گیرد و جمعی از سنیان را باسارت می‌آورد ولی بخواهش آقا محمد علی پسر آقا باقر بهبهانی که از بزرگان علماء کرمانشاه است شهر زور و توابع او را پس می‌دهد و هم چنین یکایک از شاهزادگان در هر کجا بودند رعایت فقهاء و اصولیین را می‌نمودند. اما از این تاریخ : برای شکست جبهه اصولیین در هر کجا زمینه‌ای فراهم می‌شود. فتحعلیشاه قبلا با صوفیه کمال مخالفت را داشته(مبادا بیاد مردم قطب و مرشد بودن صفویه بیاید) ولی از این ببعد قلندرها، مرشدها از هر کجا مورد ملاطفت می‌شوند تا آنها بهجو اصولیین (علماء قشر) اقدام کنند. [صفحه ۶۲] همسایه جنوبی هم از هر دو جهت استفاده می کند در همین اوقات آقا محمد خان کرمانی را که رئیس طایفه باطنیه بوده است در کرمان بجمع آوری اردو و نهضت دینی و جنگ با قاجاریه تحریک می کنند که بعد از این خواهیم فهمید در سال ۱۲۴۵ احمد علی میرزا بخراسان میرود فتحعلیشاه با حسینعلی خان فرمانفرما برای رفع اغتشاش (ساختگی) بین قشقائی و مسنی بشیراز آمده در مسنی در طعام شاه سم می کند که پنجاه نفر از آن خورده و تلف می‌شوند ولی از قضا خود شاه آنروز غذا نمی‌خورد. در سال ۱۲۴۶ حمشت الدوله حاکم کرمانشاه با عمویش حسام السلطنه والی لرستان جنگ می کند حسام السلطنه شکست می‌خورد. بسوء رفتار شجاع السلطنه اهالی یزد و کرمان آشوب می کنند. کرمان از او انتزاع می‌شود. در سال ۱۲۴۷ فتحعلیشاه با عباس میرزا بلرستان می‌رود دوباره جنگ بین حمشت الدوله و حسام السلطنه برپا می‌شود. در سال ۱۲۴۸ محمد میرزا بهرات میرود ، کامران میرزا را شکست میدهد نایب السلطنه عباس میرزا در همین سال فوت می‌شود آیا ارزش داشت هفده شهر ایران را بدهد برای سلطنت و بسلطنت هم نرسد؟ بفوت نایب السلطنه سفیر روس بتعزیت بایران می‌آید و بر خلاف مصالح ایران با بودن اعمام رشید و شجاع از طرف دولت و لا یتعهد بمحمدشاه بی حال مریض داده میشود این است اولین مداخله مستقیم خارجی در سلطنت ایران. پس از این هر کس دولت روس بسلطنت او موافقت کند پادشاه ایران خواهد شد. در سال ۱۲۴۹ نایب السلطنه از خراسان بر می گردد ۲۴ معلم انگلیسی از [صفحه ۶۳] طریقه دولت انگلیس برای معلمی قشون وارد می‌شود. البته در هر موقعیتی که روس داشته باشد باید انگلیس هم کم نیاورد. در سال ۱۲۵۰ فتحعلیشاه باصفهان میرود و با علماء که قبلاـ حسن سلوک داشته خیلی سوء سلوک می کند و بتهران بر می گردد چند روزی ناگذشته از حرم فتحعلیشاه خبر می‌آورند که شاه بغتتا فوت کرد (بعضی را عقیده آنستکه برای اینکه تردیدی پیدا نشود او را مسموم کرده‌اند) علی‌ای حال علی شاه ظل السلطان پسر فتحعلیشاه در تهران جلوس می کند شجاع السلطنه بافرمانفر در شیراز محمد شاه را قائم مقام از تبریز بحکم و لا یتعهد بتخت می‌نشاند. عموهای شاه را بعضی بتهدید، برخی بتطمیع و بعضی را بکشتن و جمعی را بمیل کشیدن از بین می‌برند تا اینکه محمد شاه را در تهران بتخت بنشانند. منوچهر خان گرجی (معتمدالدوله) نیز برای خاموش کردن فرمانفرما و شجاع السلطنه مأموریت پیدا می کند در شولکستان شجاع السلطنه شکست می‌خورد و با فرمانفرما خود را بارک شیراز می‌اندازد معتمدالدوله آسوری مسیحی تازه مسلمان پاک و پاکیزه که بی بته و بی پدر در ایران قد علم کرده موفقیت می‌یابد از لنر انگلیسی جدا می‌شود خود را بارک شیراز میاندازد و بدون خونریزی شجاع السلطنه و فرمانفرما را قانع کرده بتهران می‌برد فرمانفر و با گرفته و باسهال می‌میرد شجاع السلطنه را هم کور می کنند و سلطنت محمد شاه استقرار

می‌پذیرد. در سال ۱۲۵۱ قائم مقام الملک فرهانی وزیر که محمد شاه را به نیروی قلم و فکر بسلطنت رسانید و اعمام و سایر گردنکشان را از دیدار کور یابگور فرستاد بمیل دولت روس ،در باغ نگارستان محبوس و پس از گرسنگی سه چهار روزه زندگانی را بدرود گفت و یک نفر قلندر و عارف و از دنیا گذشته [صفحه ۶۴] و مخالف با مجتهدین و کم شعور یعنی حاجی میرزا آقاسی رئیس دولت محمد شاه شد زیرا در کودکی محمد شاه را نوید سلطنت داده بود (البته مملکتی که بمرشد بودن صفویه سلطنت کردند و بمرشد بودن نخست وزیر شدند و بچهله نشستن آشپختر روسی را کشته‌اند، همه اعالی وادانی بفکر جن گیری، مرشدی، چهله نشینی، آفتاب خواهند افتاد در نظر داشته باشید که همین اوقات است که میرزا علی محمد در بوشهر منشی گری خالوی خود را زمین گذاشته مشغول تسخیر آفتاب می‌شود چنانچه مفصلا خواهید فهمید) در همان اوقات میرزا آقاخان نوری خویشاوندی میرزا بزرگ نوری که همراه پدر محمد شاه به تبریز رفته و در قرار رفته صوری و معنوی روسیه دخیل بوده وزیر امور خارجه شد. در سال ۱۲۵۲ متعمدالدوله (همان گرجی که در زمان امردی از گرجستان با ۱۵ هزار نفر دیگر آغا محمد خان قاجار باسم اسیری آورده و بامراء خود قسمت کرده و در ایران کارشان بخرید و فروش کشیده و برای کلفتی، نوکری، پیشخدمتی آنها را فروخته‌اند و کینه دیرینه با ایران و اسلام دارد) مأمور خوزستان می‌شود و محمد تقی خان بختیاری را مقهور می‌کند و پسرش را گرو می‌گیرد در همین سنه خسرو خان گرجی (یک نفر ارمنی دیگر) حاکم اصفهان می‌شود و در آنجا بسخت گیری بروحانیین و خصوص مرحوم سید محمد باقر حجهٔ الاسلام زمینه آشوب را فراهم میکند. در سال ۱۲۵۳ امپراطور روس بتفلیس می‌آید ناصرالدین میرزای ولیعهد را که در طفولیت حکومت تبریز داده بودند با امیر نظام و امیر کبیر بحضورش می‌فرستند و امپراطور روس انگشتری باو میدهد از آنطرف تراکمه گرگان و یموت شورش می‌کنند مسترمکنیل وزیر مختار انگلیس بایران آمده [صفحه ۶۵] تحریک بفتح هرات و آوردن میرزا می‌نماید و در خفیه باو اطمینان میدهد که قشون ایران را برمی‌گردانم و کمک نقای هم بکامران میرزا میدهد (بگرگ می‌گوید بگیر، بآهو می‌گوید بدو) ولی در عین حال ایرانیان استقامت می‌کنند و امر محاصره شدت می‌یابد ایلچی روس هم که در میدانگاه حاضر بوده با تعرض خارج میشود. البته شاه ایران هم خیلی ترسناک می‌شود. در سال ۱۲۵۴ در اثر شورش اهالی اصفهان بواسطه فشار خسرو خان گرجی، متعمدالدوله سابق الذکر حکومت جنوب پیدا می‌کند و با اختیارات تامه اصفهان وارد میشود. هنوز هرات محاصره و در شرف فتح است جنوب هم که بدست متعمدالدوله است دولت انگلیس چگونه تحمل کند؟ قشون بخلیج فارس وارد و دولت ایران را مجبور بدست برداشتن از هرات می‌کند. در سال ۱۲۵۵ معتمدالدوله از سید محمد باقر حجهٔ الاسلام شکایت کرده شاه باقشون باصفهان می‌آید بی احترامی بسید می‌کند. شیخ محمد تقی اردکانی را که از علماء بوده و پناه ببست خانه سید برده بود از خانه سید بزور بیرون می‌برند تا کار بجائی میرسد که سید محمدباقر طلب مرگ خود را جهارا در حضور مردم از خدا می‌نماید و پس از برگشتن محمد شاه بسه روز فوت می‌شود. یکصد و پنجاه نفر از پیروان سید (حجهٔ الاسلام) را سیاست میرسانند بعضی را بدار زدن و کور کردن و برخی را بنفی بلد نمودن. در همان سفر امام جمعه بیسواد که بعدا او را خواهیم شناخت برای امامت جمعه اصفهان درست میشود. بحسن سیاست! حاجی میرزا آقاسی در همه اطراف ایران بعوض محکمات و علوم حقیقه طلسمات، نیرنجات؛ کیمیاگری، تسخیر آفتاب، شعبده بازی و قلندری رواج می‌گیرد که هنوز نسخه‌های مختلفه خطی و چاپی [صفحه ۶۶] از این سنخ مقالات که اصولیین حرام می‌دانستند در دست است و در همه کتاب خانه‌ای‌ها یافت می‌شود. آقاخان محلاتی در همین سال از بم کرمان قصد گرفتن ایران بلکه تمام جهان می‌نماید. آیا تحریک دولت انگلیس بوده ؟ ! قضاوت با خوانندگان است. آقاخان پس از شکست خوردن بهندوستان میرود و در آنجا بساط خود را کاملا- پهن می‌کند و بواسطه وجود شیخ محمد کریم خان در کرمان که مرکز دعوت او بوده پیازش سر نمیگیرد ولی در هندوستان تا امروز حدود سی ملیون تبعه دارد که او و اولاد زاده او را در هر سال بنقد و در سال گذشته ببرلیان وزن کردند و اتفاق نمودند. البته این در حدود یکصد سال بعد از جریان اصل موضوع است برگردیم بمطلب حاجی میرزا آقاسی باندازه‌ی برای صدارت کامل عیار بوده که در

همین سنه امتیاز دریای خلیج فارس را که از طرف انگلیس مطالبه می شود می گوید: آب شور برای چه می‌خواهیم، بدهید ببرند اماله کنند، (تنقیه کنند) در سال ۱۲۵۶ در کردستان ایران دو دسته دینی تشکیل می‌شود یکی علی اللهی که علی را خدا می‌داند، یکی کرد یزیدی که علی را کافر و مستحق لعن میشمرند و در همان سال بیکدیگر ریخته انقلاب می کنند. در سال ۱۲۵۷ محمد تقی خان بختیاری و شیخ سامرخان عرب با هم ساخته بهوای تجزیه عربستان و لرستان می‌یافتند. بتحریک کی بوده خوانندگان با هوش میدانند! مخصوصا متعمدالدوله «گرجی» مأمور می‌شود از طرف کی آنها را شکست میدهد. [صفحه ۶۷] در سال ۱۲۵۸ متعمدالدوله در اصفهان بین امام جمعه و ملا هاشم فتنه می کند و باندازه‌ی دامن بآتش میزند که مردم از نماز و جماعت سرپیچ میشوند. در سال ۱۲۵۹ مرض نقرس محمد شاه شدت می کند شاه از اندرون بیرون نمی‌آید و کسی تماس باو پیدا نمی کند حاجی میرزا آقاسی که منفور عموم بوده همه اختیارات را پیدا می‌نماید و در اثر آن از همه جای ایران در یک سال صدای شورش و انقلاب بلند میشود. در همین سنه سید کاظم رشتی فوت می کند و پس از شش ماه میراز علی محمد اولاد دعوی جانشینی سید کاظم «رکن رابع بودن» و بعدا نیابت خاصه امام و سپس باب الامام و بعدا باب العلم را مینماید و پس از آن چنانچه مفصلا بیان خواهیم کرد از پنجم جمادی الاولی سنه ۱۲۶۰ که عمر اوطبق تصریح خودش ۲۵ سال بوده است با تناقص صدر و ذیل اولا دعوی نیابت امام و ثانیا امام و ثالثا پیغمبری بنحو خفا و بدون اظهار و علانیه می‌نماید و بعد از این خواهیم خواند. [صفحه ۶۸]

سید باب کیست و ارزش او چیست؟

اشاره

سید باب میرزا علی محمد شیرازی اسم پدرش میرزا ارضای بزاز و مادرش خدیجه در اول محرم ۱۲۳۵ در شیراز تولد یافته . پدرش در شیر خوارگی او فوت شده در تحت تربیت میرزا سید علی برادر مادرش «خال او» تربیت یافته. پس از ایام شیرخوارگی و طفولیت بروش آن روز در مکتب خانه‌ی که در تکیه معروف بقهوه اولیاء و فعلاـ مسجد است در نزد معلمی پاک دین با عده‌ی دیگر از اطفال آن محله برای تحصیل خواندن و نوشتن او را سپرده‌اند تا حدود سن ۱۵ در نزد همان معلم خواندن و نوشتن را می‌آموزد (خودش در ضمن کتاب بیان می گوید درس نخوانده) در صورتیکه در تفسیر کوثر خطاب ان یا معلمی می کند و درس خواندن خود را اذعان و بهائیان هم مختلف می گویند. همان معلم مثل سایر معلمین شهرستانهای آن روزی و تا چهل سال قبل مقداری صرف و نحو عربی باو تعلیم می‌نماید. در این مدت موضوع قابل ذکری نیست الا اینکه می گویند میرزا علیمحمد یکوقت در مکتب خانه باطفال گفته خواب دیده‌ام با امام جعفر صادق علیه السلام (بقول بهائیها) و امام زمان (بقول شیرازیها) کشتی گرفته‌ام معلم او را تأدیب می کند (اگر خواب اساسی جز خیال نداشته باشد خیالات او از همان طفولیت استکشاف میشود) فی الجمله استاد بهمان روش آنروزی پاک او را فلک کرده چوب کاری می‌نماید (بعد از این بهمین جهت بوده که در کتاب بیان چوب زدن اطفال را در مکتب خانه تحریم کرده است). [صفحه ۶۹] بابیها می گویند بعدها معلم باو ایمان آورده و در راه او کشته شده است (۱) نگارنده با اینکه در این کتاب فقط بر حسب دستور خودشان تحقیق و تحری کرده‌ام و اینک آنچه بدست آمده می‌نویسم و هیچ مایل نیستم تکذیب بیجا نمایم صریح می گویم دروغ می گویند فقط این حرف را می‌توانستند بمردم غیر شیرازی بگویند و اگر این ضعیف این کتاب را نمی‌نوشتم شاید صد سال بعد از این بخود مردم شیراز هم می‌توانستند مشتبه کنند. حقیقت مطلب این است که آن معلم بی اسم و رسم و بی فامیل نبوده که بشود چنین دروغی درباره‌ی او گفت. آن معلم مرحوم ملا زین‌العابدین که پسر او مرحوم شیخنا و فامیل آنها فامیل مختاریهای امروز شیراز هستند بوده همه اهالی شیراز فامیل مرحوم شیخ موسی تاجر معروف بعطار و شیخ محمد واعظ پسر مرحوم شیخنا ۱ - در مقاله‌ی سیاح که برای اثبات مدعای خودشان نوشته‌اند

تصریح می کند که سید باب در میان مردم مشهور بعدم تعلیم و تعلم بوده. نویسنده خیلی تعجب می کنم که کسی که بعدا باید میرزا خدا شود و حتی این کاوش گر و فحص کن و تحقیق نما را می‌خواهد بهر وسیله است در سلک اغنام بیاورد چرا دروغ باین بزرگی گفته است ؟ آیا تصور نکرده است که اغنامی هم در شهر شیراز (حول کعبه)باید داشته باشد و آنها این دروغ را از خدا زاده خودشان نمی‌توانند بشنوند هضم کنند. علاوه براین تناقض در کلمات این طایفه فراوان است هر موضوعی را وجودا و عدما تصدیق و اثبات و نفیی و سلب می‌نمایند و بهر دو صورت می‌خواهند برای خود ساتفاده کنند اگر صرفه داشت می گویند درس نخوانده و اگر صرفه داشت می گویند درس خوانده و معلم بعد از آن باو ایمان آورده و حتی در راه او کشته شده است یک بام و چند هوا را خوب ملاحظه فرمائید؟ [صفحه ۷۰] را می‌شناسند. مرحوم حاجی شیخ محمد کریم مختار تا چند سال قبل زنده بوده. چندین سال عضو انجمن شهرداری شیراز شده. این فامیل صغیرا و کبیرا و ذکورا و اناثا همه نماز خوان و روزه گیر و اهل عبادت و اطاعت هستند و حتی یک نفر هم در میانه آنها بابی و بهائی یافت نمی‌شود پس حق دارم صریحا بگویم دروغ می گویند. خوانندگان محترم برای اطلاع بیشتری ممکن است بسنک قائمی که بفاصله ۸ / ۹ متر از پائین قبر محمود دهدار در شیراز نصب شده و متعلق بمرحوم شیخ زین‌العابدین معلم سید باب است که در تاریخ رجب ۱۲۶۳ برحمت ایزدی پیوسته است مراجعه فرمایند. بهر حال حد تحصیل او در نزد معلم مکتبی خودش گفتیم مقداری صرف و نحو است آن اندازه از صرف و نحو عربی که در آن ایام در نزد معلم در مکتب خانه خوانده میشده در حدی نبوده که شاگرد یک نفر ادیب و کامل در صرف و نحو و لغت بشود بلکه اگر کسی می‌خواسته ادامه تحصیل دهد باید در غیر مکتب خانه و بمدرسین بالاتری رجوع کند بآن اندازه از تحصیل شاگرد نمی‌توانسته است محاوره عربی کند یا شرح و ترجمه عربی نماید یا عبارت عربی انشاء کند اگر هم میکرده چنانچه بعد خواهیم دید خیلی مغلوط و بی رویه بوده. توضیح مطلب اینکه یکی از ارکان علم صرف اشتقاق و تمرین اشتقاق است. در اینجا شاگرد باید ورزیده شود در اینکه از یک لفظ طبق قواعد الفاظی مشتقف ئکند خواه آن الفاظ در لسان عرب استعمال شده باشد و معنی داشته باشد یا نداشته باشد فقط باید وزن (ف – ع – ل) در او محفوظ بماند مثلا برای تمرین ضرب را بهمه افعال باب خودش صرف می کند و بهفت فعال ماضی، مضارع، امر، نهی، جحد، نفی، استفهام میبرد و در هر یک چهارده صیغه که [صفحه ۷۱] جمعا ۹۸ صیغه است می گذارد ممکن است برای تمرین بباب افعال، تفعیل، مفاعله، افتعال، استفعال، انفعال، افعلال؛ افعیلال و سایر ابواب ثلاثی مزید هم ببرد که در این صورت ۸ نود و هشت وجه که ۷۸۴ وجه و صیغه است اشتقاق می‌شود ولی اینها مورد استعمال و معنی داشتن در لسان عرب نیست فقط باب مفاعله و تفاعل از ماده ضرب بیشتر استعمال ندارد و اگر اوزان صفت مشبهه و صیغه مبالغه و اسم فاعل و اسم مفعول و اسم آلت و اسم زمان و مکان را بر او اضافه کنند از یک ماده ضرب هزار صیغه اشتقال می کند. آن صرف و تمرین فقط برای کلاس اول خوب است و اما شناختن اینکه کدام یک از این صیغه‌ها مورد استعمال در لسان عرب دارد یا ندارد تقریبا برای کلاس ششم علوم قدیمه خوب است. حد تحصیل سید باب تا کلاس علوم قدیمه نمیرسیده. از همین جهت تشخیص اینکه چه صیغه مورد استعمال دارد و چه صیغه‌ی ندارد بهیچوجه نمی‌داده مثلاـ از لفظ بهاء نمی‌دانسته که باب افتعال ابتهی، یبتهی، ابتهاء، مبتهی، مبتهی استعمال ندارد و همچنین نمی‌دانسته است (باه) بعمنی آلت رجولیت (ایر) است و از ماده (بوه) نه از ماده (بها) و آن ناقص است و این اجوف یعنی حرف عله در وسط واقع شده از روی این غلط و اشتباه خدا را (باه) می‌خوانند و می گوید الله باه و همچنین در فن نحو در لسان عرب فتحه و کسره و ضمه در آخر کلمات تغییر دهنده معنی است و این قسمت را بعد از خواندن عوامل در کتب نحو و اعراب باید خواند. سید باب بآن اندازه نخوانده بود از همین جهت عباراتیکه از او سر میزد همه مغلوط بود و اگر بغلطها اعتراض می‌شد جواب نامربوط اینکه بعد از آمدن من غلط و صحیح یکی است و عبارات از قیود صرف و نحو رسته‌اند می‌داد (البته پس از دعوی) [صفحه ۷۲] برگردیم بمطلب. در سن ۱۵ سالگی که موافق با ۱۲۵۰ هجری میشود از طرف خالوی خودش برای منشی گری حجره تجارتی بوشهر نامزد می‌شود (منشی تجارتی یکی از خواص او اینستکه خیلی تند نویس باشد زیرا

گاه واقع می‌شود که در یک شب برای پست خصوصا در آن ایام که هراز ماهی یکمتبره پست می‌رفته باید صد کاغذ که هر یک دارای سی سطر است بنویسد. منشیهای تجارتی بهمین خصوصیت بر یکدیگر مزیت پیدا می‌کردند) می‌گویند سید باب که در شش ساعت ۱۰۰۰ بیت تقریبا ساعتی ۱۶۶ بیت ، دقیقه‌ی ۳ سطر تقریبا می‌توانسته است بنویسد (خودش هم دعوی کرده) در آن تاریخ که پس از شهرت عمل میرزا محمد اخباری و دوره وزارت حاجی میرزا آقاسی است. بلی در همان تاریخ که شاهزاده در بروجرد بدست مرد شیادی که دلالی بین او و دختر شاه پریان می‌کرده جواهرات خود را از دست می‌دهد همه را بفکر چهله نشستن و تسخیر جن و آفتاب و ارواح نمودن انداخته بود. شاهزادگان، اعیان، اشراف، تجار هر کس دماغی ضعیف داشته و فراغتی پیدا می‌کرده متوجه این افکار می‌شده است. س - آیا میرزا علیمحمد مجنون بوده؟ ج - از مرتبه جنون تا مرتبه نبوغ در عقل مراتبی است: بلاهت، سفاهت، غباوت، کم فهمی، فهم متعارف، جودت ذهن، استعداد قوی : ذکاوت، حسن قریحه، قوه حس و نبوغ. هرکس از این قبیل اشخاص در عمر خود دیده است و از کردار و رفتار و گفتار آنها بحد ادراک آنها پی برده است. لازم نکرده که هر کس ادارکش از حد متعارف کمتر باشد او را مجنون و دیوانه بخوانند. میرزا علیمحمد بعمل تسخیر شمس و امثال آن اقدام می‌کرد. اگرچه گفتیم که در آن عصر از طبقات مختلف و حتی شاهزادگان مشغول باین اعمال می‌شدند [صفحه ۷۳] ولی پیداست که همه آنکسانی که در آن عصر و بعد از این مشغول این امور غیر متعارف شده و میشوند ادراک متعارف نداشته و ندارند و در تحت تأثیر رنود واقع می‌شوند. خود ما دیده‌ایم که فرزند یک نفر صاحب املاک و عقار بفکر کیمیاگری بگدائی افتاده یا بفکر تسخیر جن یا آفتاب بروزگار سیاه و مذلت گرفتار شده. میرزا علیمحمد طبق این عمل نشان داده که ریاضت نه برای تقرب بخدا و استحقاق ثواب بوده بلکه برای این بوده که بتواند باین روش کارهای فوق العاده انجام دهد و بالجمله دیوانه نبوده اما عاقل کار قابل اعتماد هم تصور نمیشود. شعور است و درستی که او را مانع شود از اینکه با سر برهنه و شکم گرسنه در مقابل آفتاب سوزان بوشهر نایستد نداشته. این سنخ از مردم پس از مدتی که مشغول عمل می‌شوند برای گردن باری و رفع نگرانی بغمز و لمز و اشاره اول بدیگران و بعد خورده خورده حتی بخودشان هم گول می‌زنند. مثلا بیک نفر کیمیاگر که برسید و بگویید بکجا رسیده‌ای هیچوقت صریحا بشما نمی‌گوید بهیچ نرسیده‌ام زیرا گردنش بار است می‌گوید ۱۰ می‌گذارم ۹ بر میدارم یا ده می‌گذارم یازده بر میدارم ولی خیلی مشقت دارد. این از لوازم ابتهاج ذات بذات است که جبلی هر ذی شعوری است که رفع نخعه از خود بنماید. نویسنده از جنون و عقل میرزا علیمحمد پس از تحقیق و تحری بیش از این نفهمیده‌ام که اگر بلاهت نداشت اینگونه اعمال از او صادر نمی‌شد. س - با اینکه جنون نداشته و فقط تا آن تاریخ آثار بلاهت از او بروز می‌کرده بعد از این اعمال آیا تأثیر آفتاب سوزان بوشهر مغز او سستی گرفته و دیوانه [صفحه ۷۴] شده یا نه ؟ ج - تحقیق و تحری نگارنده تا همین اندازه بود که نوشتم تشخیص اینگونه امور با دکترهای حاذق است. بهر حال پس از ۵ سال ماندن در بوشهر بنفقه سید علی خالوی او روانه عتبات میشود. بعضی می‌گویند قبل از رفتن بعتبات بشیر از آمده و زن گرفته و حتی یک اولاد بنام سید احمد یافته و اولاد او هم مرده و بعدا بعتبات رهسپار شده و برخی می‌گویند خالوی او بملاحظه اینکه خیالات او را از نداشتن زن و عمل درویشی دانسته در صدد زن دادن باو برآمده. چون چندان مدخلیتی در اصل مطلب ندارد در صصد تحقیق برنیامده‌ایم. برای استشفاء یا برای درس خواندن بهر حال با سابقه این اعمال بکار منشیگری حجره تجارت خالویش نمیخورده و او را از سر خود دفع و رفع کرده است. وارد عتبات که می‌شود در اول امر متوجه علماء اصول می‌گردد ولی حد تحصیل او یعنی همان مقدار صرف و نحو مختصر کفایت برای کتابهای اولی وسطحی فقه و اصول هم نمی‌کند زیرا که اقل تحصیلات برای این قسمت کمتر از ادبیات کامل تا حد درجه استادی فایده‌ی ندارد. یک نفر طلبه اصولی باندازه‌ای تسلط بر صرف و نحو داشته باشد که اگر لازم بدون مراجعه بتواند کتاب کامل صرف و نحو را املاء کند. ناچار چون موقعیتی برای خودش در طلاب فقه و اصول نمی‌بیند اعراض نموده بدرس کاظم رشتی (که خود او از علوم عربیه و ادبیه بی اطلاع نبوده ولی برای شاگردانش چندان لازم نبوده و اساس تحصیل فقط بقابلیت پیدا کردن و مورد توجه واقع

شدن بوده) میرود. [صفحه ۷۵] گرچه پایه تعلیمات سید رشتی قبلا تذکر داده شده ولی برای روشن شدن مطلب قسمتی هم اینجا ذکر می‌شود. خطبه‌ای است مورد اثبات و نفی، بعضی می گویند حقیقت ندارد و از علی علیه السلام نیست. اهل غلو در مقام امیر المؤمنین آن خطبه را از آن سرور دین میدانند اول کسیکه نقل کرده شیخ رجب برسی در مشایخ الانوار است. نوعا اخباریین و اصولیین آن خطبه را از حضرت علی علیه‌السلام نمی‌دانند. در آن خطبه لفظ طتنج ذکر شده. بهمین مناسبت او را طتنجیه می گویند همچنانیکه در سوره البقره لفظ بقره ذکر شده و سوره بهمان اسم ذکر می‌شود و در سوره حجر لفظ حجر ذکر شده و سوره را بنام حجر می‌خوانند در سوره رعد لفظ رعد نام برده شده سوره رعد می گویند زیرا تسمیه و اسم گذاری فقط برای تشخیص مسمی از غیر مسمی است. این است مقال اصولیین. اینک برای شما عبارات سید کاظم را در وجه تسمیه طتنجیه مینگاریم: و انما یقال لها الطتنجیه لاشتمالها علی اکرار الوجود و ادواره المنحصرة فی کرتین و الدائرة المتعاکسی المتحاوی السطحین المتقابلی المیلین فی حال اجتماعها مفترقتان و فی اقتراقهما مجتمعتان و هاالطتنجان ای الخلیجان المنشعبان من البحر المحیط و ذلک البحر هو الماء الذی خلق الله منه بشرا فجعله نسبا و صهرا فجری خلیجان احدهما من باطنه و هو الماء العذب الفرات السائغ شرابه و منه انشعب اربعة انهار فالنهر الذی من الماء من میم بسم الله الرحمن الرحیم و الذی من العسل المصفی من هاءها و الذی من اللبن الذی لم یتغیر من میم الرحمن الی آخر. اصولیین حروف را فقط برای ترکیب کلمات و کلمات را برای ترکیب جمله‌ها و جمله‌ها برای فهماندن معنی است امور را احتمال می‌دهند و الفاظ را یک امور جعلی و وضعی برای فهمانیدن معنی بیش نمیدانند و معتقدند [صفحه ۷۶] که مسلمانان باید مثل سایر امم بحقایق معانی بپردازند تا بتواند قوه برق؛ الکتریک و سایر عوامل طبیعیه را استخدام کنند و صنایع محیر العقول ایجاد نمایند و از لفظ بالمره انصراف پیدا کنند. یک قسمت دیگر از شرح خطبه برای شما بقل می کنیم. سید کاظم در ذیل الحمدالله چنین می‌نویسد: مادة الحمد بیان الشکل المربع و صورته شرح شکل المثلث فعند الجمع هو السمیع المثانی و القرآن العظیم فاستنطق منه الیه قبل الله تعالی قالت الیهود یدالله مغلوله. این عبارت بدست یک نفر آدم حسابی که داده می‌شود از اول خیلی بی ربط بنظر میآید ولی برای کسیکه بمسلک شیخیه آشنا و بعلم طبایع حروف نزدیک باشد اگر چه از خود علم و معلوم هم بخندد مدلولش اینستکه: حمد مرکب از سه حرف است که این سه حرف یا خود چهار است یا مراتب عالیه‌ی چهار است ا ب ج د - ه و ز - ح ط ی - ک ل م ن ۱ - ۲ - ۳ - ۴ - ۵ - ۶ - ۷ - ۸ - ۹ - ۱۰ - ۲۰ - ۳۰- ۴۰ - ۵۰ زیرا که (ح) در جدول ابجد عدد هشت است که تقسیم بدو چهار می‌شود و (م) عدد ۴۰ است که تقسیم بده چهار می‌شود و (د) خود چهار است: غرض از اینکه حمد شکل مربع است اینستکه مرکب از سه حرف ۴ است و از همین جا معنی اینکه صورت شکل مثلث است معلوم می‌شود چون سه حرف است که چهاری است آنوقت جمع می کند سه و چهار را سبع می‌شود که هفت باشد. سبع را مثالی یعنی دو مرتبه می گویند تا چهارده می‌شود آنوقت عدد (ید) ی مساوی ۱۰ د مساوی ۴ پس عدد (ید) ۱۴ است از این مقدمات می خواهد نتیجه بگیرد که حمد یعنی ید. خوانندگان عزیز اگر دلشان خواست کمی بخندند اگر [صفحه ۷۷] هم نخواست ما باآنها حرفی نداریم. بعد از کشف اتم دیگران می‌آیند و می‌خندند چه خندیدنی؟ باز اگر مایلید از تحقیقات سید کاظم برای شما نقل کنم بشرطی که بدگمان بعالم ملکوت نشوید و از اقرار بوجود ملائکه صرف نظر نکنید یک قسمت از تحقیقات ایشان را در ملائکه موکله بعالم بالا برای شما از همان کتاب شرح خطبه طتنجیه نقل می‌نمائیم: می گوید و الاشخاص والاعوان و الخدام رؤساء الملائکة فی کل سماء معلومون (اگر از آن آقا پرسیده میشد از کجا میدانید می گفت بکشف و الهام) فالفلک الاول ملکه الکلی اسمائیل و الملک الثانی شخائیل و سمون و زیتون و شمعون اطیائیل و السماء الثالثه سد بائیل و زهر بائیل و الرابعة صاصائیل و کلیائیل و شمائیل و الخامسة کاکائیل و مرنائیل و السادسة سمجائیل و مثرائیل و السابعة قرنیائیل و رقائیل و الثامنة حراسها کثیره و کذلک الرؤساء یجمعهم انهم اصناف الاول اسماء الملائکة الکلیه هکذا شراحیل، نهفائیل، شراطیل، شحکیل، سهرائیل ، صرصائیل، سرتبائیل، شمکائیل، مهکابیل، متنائیل و الثانی فاسمائهم هکذا: معائیل، بکائیل، احقائیل، افرائیل، خزائیل و تیائیل، ریائیل، فراصیل، اروائیل، هلدائیل، رشائیل،

فرهائیل، لقبائیل تا آخر حدود صد اسم دیگر که شما خسته خواهد کرد. اگر مایل باشید سنخ تفسیر مرحوم سید کاظم را هم بدانید یک قسمت برای شما نقل می کنیم: مقدمتا در قرآن در قصه حضرت ابراهیم اشاره باینستکه چون در بابل که مرکز تبعه‌ی تنگلوش حکیم و ستاره پرستان بود حضرت ابراهیم در معبدهای ستاره پرستان عبور کرد و هر کدام از آنها چه آنها که ستاره زهره می‌پرستیدند [صفحه ۷۸] و چه آنها که مهتاب پرست بودند و چه آنها که آفتاب پرست بودند همه آنها را عبور فرمود و اعراض نمود و متوجه بدرگاه خدای بی همتای غیب گشت که این آیات است و این قصه در همه کتب آسمانی بهمین نحوه مذکور است و از همین جهت توحید بحضرت ابراهیم نسبت داده می‌شود. فلما جن علیه اللیل رای کوکبا قال هذا ربی فلما افل قال لا احب الافلین . فلما رای القمر بازغا قال هذا ربی فلما افل قال لان لم یهدنی ربی لاکونن من القوم الضالین - فلما رای الشمس باز غتا قال هذا ربی هذا اکبر فلما افلت قال یا قوم انی بریء مما تشرکون انی وجهت وجهی للذی فطر السموات و الارض حنفیا و ما انا من المشرکین. سید کاظم بعد از اینکه ابراهیم را شیعه علی میخواند بواسطه قوله تعالی و ان من شیعته لابراهیم آنقوت تفسیر می کند این آیات را : زهره را (عثمان) و قمر را (عمر) و شمس را (ابوبکر) تأویل می‌نماید و این است عبارات او: (فلما جن علیه اللیل بعد غروب المشمس النبوۀ و طلع الاحمدیۀ فی المرتبۀ الختمیه و ظهرت الاختلافات و ظهر قوله تعالی عزوجل و ما محمد الا رسول قدخلت من قبله الرسل افان مات الوتقل انقلبتم علی اعقابکم رای کوکبا و ذلک هو الثالث(یعنی عثمان) تا می گوید فلما رای القمر بازغا فهو الثانی (عمر) ای قمر الضلاله ابوالشرور العلۀ صوریه لکل الفکار و المنافقین و الخبائث و النجاساۀ تا می گوید فلما رای الشمس بازغتا و هی الاول (ابوبکر) و انما عبر عنه بالشمس لانه ابوالدواهی و اصل الشکوک و الشبهات و منشأ الضلالات و هو النقطۀ اللتی تدور علیها و حی الجهل الکلی) باز در مسئله بیعت برای آشنا شدن شما بسنخ گفتارهای سید کاظم می گوئیم [صفحه ۷۹] ثم ان الله تأکیدا للعهد و اتماما للحجۀ و اکمالا للنعمۀ اظهر تلک الارض اللتی اخذ البیعۀ عن الخق لال محمد صلی الله علیه و آله بالولایۀ و لنفسه بالربوبیۀ و بنی علیها بیتا مربعا نسبه الی نفسه). اینک یک خانه چهار دیوار و چهار ستون درست می کند (فا الرکن الاول باذاء الست بربکم و هو سبحان الله و الرکن الثانی باذاء و محمد نبیکم و هو الحمدلله و الرکن الثالث باذاء و علی ولیکم و الائمۀ الاحد عشر من ولده و فاطمۀ سلام الله علیهم اولیائکم و امنائکم و هو لا اله الا الله علی تریه اثنی عشر حرفا و الرکن الرابع باذاء اوالی من والا و اعادی من عادا و هو الله اکبر و المجموع تمام الاسم الاعظم) این است سنخ تعلیمات سید کاظم رشتی. با این تعلیمات سه بنیه و اساس پیشرفت برای خودش درست کرده و بالجمله سه صناعت در دستگاه سید کاظم دیده می‌شود. ۱ - پرداختن عبارات بی معنی و برخ این و آن کشیدن باینکه معانی خیلی دقیقه دارد و شما بآن حد نرسیده‌اید و خودش در هر دو سه صفحه یک مرتبه تصریخ باینکه هنوز اهلی برای اینکه تحقیق زیادتری کند نمی‌بیند کرده و همین مطلب را ملکه راسخه پیروان خود قرار داده که مدعی معلوماتی بشوند که دیگران نمی‌دانند و بالجمله مثل بچه آدم کلمه‌ای که بگوید من فهمیده‌ام و تو هم بفهم ندارد بلکه همه من فهمیده‌ام و کسی را یارای فهم آن نیست میباشد و لازم این قسم تعلیم این است که عقلای بی غرض دور می کشند و عقلای باغرض برای استفاده جمع می‌شوند و یک مشت بله کم شعور را خر و منتر می‌نمایند. دستگاه دوم - چنانچه گفته شد شیخ احمد هیچ دعوی رکنیت، بابیت و امثال آنها بصراحت نکرده ولی سید کاظم همانطور که معمول است در محافلی که پله و سور چران جمع می‌شوند وقتی که یکی از آنها برای خودش چاهی میخواهد [صفحه ۸۰] اشاره می کند که آقا (یعنی پهلو دستی من) چاهی میل دارند تا اینکه میزبان چاهی برای این و آن هر دو بیاورد یعنی شیخ احمد را از عنوان اینکه یک نفر از علمای شیعه است بالاتر میبرده و او را در رتبه‌ی اتحاد با احمد مرسل بلکه باطن احمد مرسل نشان می‌داده (یعنی مشتی قلیان نکشیده است) اینجا شما را متوجه می کنیم بعبارت سید کاظم در شرح قصیده در ذیل این شعر: بضجیع حضرتک الجواد محمد و حفیدها و هو الامام الافضل می گوید پیغمبر دو اسم داشته یک اسم در زمین و آن محمد است و یک اسم در آسمان و آن احمد است. باسم زمینی در زمین در قوس نزول سیر کرد تا ۱۲۰۰ سال در هر مائه یک بروز داشت و در ۱۳۰۰ بقوس صعود سیر می کند و بنام احمد

(شیخ احمـد) بروز نمود پس شیخ احمـد مروج و رئیس در رأس این مائه است که مظهر قوس صعود و باطن پیغمبر می‌باشـد پس شیخ احمد باطن پیغمبر خواهد شد (مشتی قلیان نکشیده‌اند) وقتی رو بصعود شیخ احمد باطن محمد است پس از شیخ احمد معلوم است که مقامی بالاتر از او خواهد بود البته ما باختصار و ترجمه دردسر عبارت سید کاظم را از سر خوانندگان رفع کردیم. دستگاه سوم - البته کسی که خودش باید این جاه و جلال را داشته باشد بشاگردهای رند خودش هم باید القابی بدهد زیرا که باید پای منبر مظهر اتم پیغمبر، سلمان، اباذر، مقداد، عمار نشسته باشند بلکه چون مظهر اتم پیغمبر آخر الزمان است بایـد شعیب، هود، صالـح، موسی، عیسی و پیغمبران دیگر در آنجا جلوه گری داشته باشند. از همین جهت بآنها بـا کمـال غلو لقبهائی میداد و زمزمه اینکه جوهره لطیفه روح گذشتگان در آینـدگان جلوه‌گری می‌کنـد داشت. [صفحه ۸۱] و نود حق پرست که در آنجا بودنـد اعتباراتی میبردنـد ولی سفها، بلها که در آنجا بودند آه می‌کشیدند، گریه می‌کردند، ریاضت می‌کشیدند که یک اسم و عنوانی پیدا کنند و راه اسم و عنوان پیدا کردن کرنش، تعظیم، خشوع، خضوع؛ نسبت بحضرت ایشان حضرت آقا بود. همان اساسی را که قطب و ابدال و مرشد اوتاد و غوث و نجبا و نقبا درست می‌کنند برای خود بصورت شیخی در آورده بود. درست در نظر بیاورید که اشاره کردیم دستگاه شیخیه و باطنیه از یک چشمه آب میخورد. بالاخره میرزا علیمحمد بچنین دستگاهی با آن حالت آشفته و آن حد از تحصیل و آن سنخ فکر وارد شد. آیا با بودن شیخ محمد مقامی؛ شیخ محمد کریم خان؛ حاج میرزا شفیع تبریزی و سایر کسانیکه اولا حدود بیست سال دوره درس شیخ احمـد را دیـده و بعـد اطراف سیـد کاظم بودنـد البته ممکن نبوده است جائی برای تازه وارد بگذارنـد. دویست، سیصد نفر بـا هیکل‌هـای تمـام عیـار و سوابق زیـاد و هر یک باسم و نام و شـهرت تمام پای منبر نشسـته هر وقت حضـرت ایشان، حضـرت آقا؛ آقای مطلق وارد میشدند کرنشها، تعظیمها می‌نمودند اینها همه ممکن بود عقب بروند تا تازه واردی جلو بیاید؟ آنهم آن تازه واردی که تا اینجا او را شناخته‌ایم؟ تا مدتی چنانکه دأب شیخیه در مجلس درس بود که کسی حق صحبت نداشت و بایـد سـراپا گوش باشد و زیر لب زمزمه‌ی ذکر کند و با دلی پر حسـرت متوجه مظهر اسـماء الله و ظهور اولیاء الله باشد و بآه و گریه استمداد از عالم غیب کند تا اینکه مطالب آقا را بفهمد سید باب بسکوت و بهت گذرانید. پس از آن چند وقتی از درس غیبت کرد (چهل روز) بعدا دوباره وارد مجلس درس [صفحه ۸۲] شد. و گاهی زیر لب می‌گفت (فاد خلوا البیوت من ابوابها). (ادخلو الباب سجـدا) معلوم بود که خودش بخودش لقب باب العلم میدهـد. در همان اوقات شیخ محمـد ممقانی و شیخ محمـد کریم خان و ملا حسن گوهر از اول باو متوجه شدنـد که چه حرفی است میزنـد او را یافتند که سـرش بوی قورمه سبزی گرفته است ولی چون از این عناوین در آنجا زیاد بود فقط بسـخریه و استهزاء تلقی کردنـد. لقب‌هائی در همه جا می‌بینم که در اغلب بسـخریه داده می‌شود ولی متـدرجا علمیت پیـدا می‌کنـد و نـام طرف مقابل می‌شود، خواه خوبی، خواه ببـدی. مثلا دیـده‌ایم فلان ذغال فروش را که یک وقتی خواسـته اظهار طبابتی کنـد حکیم گفته‌انـد یا خودش را حکیم خوانـده و بعد این سـخریه بنحو علمیت او را اسم شده است و از این قبیل در همه بسیار است. در همان اوقات زمان سید کاظم بهمین نحوه گاهی بمیرزا علی محمد اسم باب و ذکر بسـخریه گفته شده است.

استفاده از موقع استفاده از اشخاص

البته اشـخاص بله وسفیه خودشان بواسطه کمی شعور نمی توانند از هیچ موضوعی استفاده کنند ولی ممکن است اسباب دست مردم با شعور شده و از وجود آنها استفاده‌هائی بنمایند.

برای تفریح

البته در دوره‌های سابق که امور اقتصادی در تحت کنترل نبوده این قسم وقایع بسیار اتفاق می‌افتاد. ولی امروز بصورت دیگری افتاق

می‌افتد. چهار نفر تاجر ایران در یکی از قسمت‌های هند واقع شده بودند و بواسطه خسارتی نزدیم بود شکست می‌شوند یک نفر بله ایرانی وارد می‌شود آن چهار [صفحه ۸۳] نفر کنکاش می کنند، ایرانی تازه وارد را در تحت اختیار خود آورده او را بحمام برده، لباس تجارت پوشانیده، شهرت می‌دهند که یک نفر تاجر درجه اول که در همه شرکتهای ایرانی شریک و در همه بانکها سهیم است تازه وارد شده و خیال معامله دارد. مجلس می گیرند، تهیه آمد و شد می کنند، فقط بتازه وارد دستور العمل می‌دهند که سکوت اختیار کند و با سر تصدیق آن چهار نفر را بنماید. مهر اسم طلا و آدرس برای او درست می کنند. پس از آمد و شدهای خیلی وزین و مجالس خیلی رنگین خورده خورده متمولین هند را متوجه کرده که آقا صاحب، خیال معامله دارد. با آقا صاحب مغازه و متجر آنها میروند آقا صاحب بامضاء خودش خریدها می کند و حواله جات بر سر بانکها می‌نماید و امضاء کرده بدست بستانکارها می‌دهد و آنها هم تنخواه زیاد تحویل او می کنند. پس از تحویل و تحول و قبل از رسیدن موعد وصول بروات آقای بله را خرج مختصری میدهند و روانه بمبئی می کنند که همراه حمالهای گمرک مشغول بحمالی شود. تجار رنگون حواله جات را باطراف می‌فرستند پس از چندی نگول همه بروات می‌آید. حاجی آقا صاحب هم از رنگون رفته است. پس از کاوش و تحقیق او را در بین حمالهای بمبئی پیدا می کنند. در مراحل بدوی استنطاق از او سئوال می‌شود که شما خرید کرده‌اید یا نه ؟ همه را اقرار می کند. در موقع سئوال از پرداختن پول فکرش باندازه‌ای بهم ریخته میشود که بلاهت فقط بمقالات جنون آمیز تمسک میجوید. گویند آخر حرفش در استنطاق که قابل شنیدن بوده این است که من حواله کردم آنها نپرداخته‌اند بمن چه. [صفحه ۸۴] پس از چند روزی حبس ،آقای بله با تصدیق همه اطباء بجنون او ، از محبس خارج میشود. اگر خواننده فهمید که آن چهار نفر تاجر که نزدیک بور شکست بودند سر و کارشان بکجا انجامید؟ با کمال عزت و آبرو مدتهای مدید بعد از آن تجارت کردند و گاهگاهی تأسف میخوردند که بیچاره آقا صاحب دیوانه شد. گاهی هم برخ این و آن می‌کشیدند که معلوم نشد دارائی او چه شد. راوی روایت می‌کرد که تا آخر عمر و بعد از سی سال هر وقت هم قرعه با هم میشدند با یک لبخند می گفتند: بیچاره آقاصاحب . بلی خدا کند که مردم کم فهم اسباب دست مردم زرنگ نشوند والا خودشان بکشتن میروند و هزاران نفر بی گناه را بکشتن می‌دهند و دیگران عیش میکنند. برگردیم باصل مطلب: سید باب بدرس سید کاظم حاضر میشده خورده خورده زمرمه‌ی فادخلوا البیوت من ابوابها می‌کرده بعضی می‌گویند و یادداشتهای کینیاز دالکورکی هم مؤید آنست که شخص نامبرده که بلافاصله بعدا وزیر مختار دولت روسیه در تهران میشود در آنوقت باسم شیخ عیسی لنگرانی در کربلا بوده و بتحریک او سید باب دماغش بابن خیالات گرم شده است. بهائیها می‌گویند این مطلب دروغ است زیرا که کینیاز دالکورکی در حدود هشتاد سال بعد سفیر بوده و بر حسب تاریخ درست نمی‌آید ولی این اشتباه است زیرا بتصریح ناسخ التواریخ جلد قاجاریه (صفحه‌ی ۴۸۵ سطر آخر و صفحه ۵۰۳) دالکورکی در وقت فوت محمد شاه وزیر مختار دولت روسیه بوده و اول کسی است که فوت محمد شاه رابناصر الدین شاه در تبریز گزارش نموده و معاصر با فرنت شارژد فر سفیر دولت انگلیس بوده. [صفحه ۸۵] دالکورکی دیگر در تاریخ ۱۸۸۸ میلادی بسفارت روسیه در تهران منصوب شده که معاصر درومند سفیر انگلیس و این سفیر از دالکورکی مزبور است. این ضعیف که یک نفر ساعت ساز هستم از آرشیو دولت تزار اطلاع ندارم مخابرات سری و رمزی دولت روس و ایران را نمی‌دانم تحقیق کنم و تحری نمایم از همین جهت تصدیق و تکذیب را با خوانندگان میگذارم و میگذرم و لیکن اگر سید باب در کربلا هم اسباب دست کسی نشده بعدا خواهیم دید که با دلیل و برهان اسباب دست دیگران شده است. آیا مدت تحصیل سید باب در نزد سید کاظم چه اندازه بوده؟ آیا در وقت فوت سید رشتی در کربلا بوده یا بوشهر یا شیراز یا بین راه مکه؟ هیچیک محل نظر ما نیست گفتارها هم مختلف است. قدر مسلم آنستکه در دستگاه سید رشتی اهمیتی پیدا نکرده و حتی اجازه معمولی که استاد بشاگرد میدهد از طرف سید رشتی نداشته و لقب باب و ذکر را خودش بخودش داده. سید رشتی ملا محمد ممقانی و حاجی میرزا شفیع تبریزی و شیخ محمد کریمخان را اجازه داده و اینست صورت اجازه سید رشتی برای شیخ محمد کریم خان: بسم الله الرحمن الرحیم جناب مستطاب عالم

فاضل کامل المسدد المؤید بتأیید الملک المنان محمد کریم خان حکم ایشان مطاع و ترجیح ایشان متبع و راد برایشان راد بر خدا و رسول و ائمه‌ی طاهرین سلام الله علیهم میباشد بر کافه ناس المثال اوامر ایشان لازم و اذعان و انقیاد مراحکام ایشان را متحتم و امضای حکم ایشان بر هر کس لازم و مخالفت ایشان در آنچه بذل جهد نموده وترجیح داده بعد از استیضاح تام حرام. جائز التقلید و نافذ الحکم هستند هر کس خواهد تقلید ایشان کند که فائز و ناجی خواهد بود انشاالله تعالی و الله سبحانه هو العالم و الواقف [صفحه ۸۶] کتب العبد کاظم ابن قاسم الحسینی الرشتی انتهی البته اجازه مفصل عربی دیگر هم باو داده که ما بواسطه اختصار بهمین یکی قناعت کردیم. جای این سئوال است که با اینکه در دستگاه سید رشتی چنانچه سابقا گذشت لقب دادن، اعتبار دادن زیاده بوده چرا سید علیمحمد محروم مانده جواب آن واضح است. هر لقب و اعتباری که داده میشود با توجه بموضوع و محل و شخصیت داده میشود. وقتیکه سید رشتی با اینکه تا حدی که ذکر شد ادبیات داشته و میدیده است که سید علیمحمد بهمان اندازه کلاس یک و دو از ادبیات از بیش ندارد و سایر شاگردانش هم اگر چه در همان ادبیات باشد تا حدی تحصیل کرده بودند چگونه ممکن بوده مشت خودش را باز کند و بکسی که مقالات او در سخنان بعد از نظر خوانندگان می گذرد اعتباری بدهد.

مقالات سید باب، سید باب بوجود حضرت حجهٔ بن الحسن در بدو امر معترف بوده

اشاره

بهر حال سید باب یا بعد از فوت سید کاظم رشتی یا قبل از فوت او ببوشهر= می‌آید ولی مقداری از تفسیر سوره یوسف را که نوشته بیست و پنجساله بوده اینک برای اطلاع خوانندگان چند کلمه از تفسیر سوره یوسف را مینگاریم سید باب در ابتداء سوره یوسف وعده میدهد که آن سوره را به ۱۲۰ سوره [صفحه ۸۷] تفسیر نماید ولی چند قطعه از آن بیشتر در دست نیست! علت اینسکه بواسطه افتضاح آن میرزا حسینعلی بها دستور جمع آوری آنها را داده است یا اصولا موفق بنوشتن آن نشده است و فقط مثل کتاب بیان وعده بخودش داده چنانیکه در کتاب بیان وعده میدهد که نوزده واحد بنویسد که هر واحدی ۱۹ باب داشته باشد در صورتیکه یازده واحد که هر یک از آنها هم تمام نوزده باب را ندارد بیشتر ننوشته و سراغ نداریم و این خود دلیل است براینکه بخودش دائما وعده میداده که اینقدرها بنویسد ولی موفق نشده بهر حال این قسمت بدون اشکال از تفسیر سوره یوسف و گفته سید باب است: اذا قال یوسف لابیه یا ابت انی رأیت احد عشر کوکبا و الشمس و القمر رأیتهم لی الساجدین (قرآن) (و قد قصد الرحمن من ذکر یوسف نفس الرسول و ثمره البتول حسین بن علی بن ابیطالب مشهودا قد اراد الله فوق العرش مشعر الفؤاد ان الشمس و القمر و النجوم قد کانت ساجدهٔ لله الحق مشهودا) می گوید تا بتفسیر این آیه می‌رسد: قال یا بنی لا تقصص رؤیاک علی اخوتک فیکیدوا لک کیدا ان الشیطان للانسان عدو مبین (قرآن) (اذ قال علی یا بنی لا تخبر مما اریک الله من امرک لاخوتک ترحما علی الفهم و صبر الله العلی و هو الله کان عزیزا حکیما) می گویند تا در شرح: اذا قال الیوسف و اخواه احب الی ابینا منا و نحن عصوه ان ابانا لفی ضلال مبین (قرآن) (اذا قالوا حروف لا اله الا الله و ان یوسف احب الی ابینا منا بما قد سبق من علم الله حرفا مستسرا بالسر مقنعا علی السر محتجبا) بالجمله یوسف را بحسین بن علی علیه السلام تعبیر می کند و برادران حسود را بیازده امام دیگر و درست از روی [صفحه ۸۸] بی التفاتی علی را گاهی یعقوب پدر یوسف و زمانی برادر یوسف می‌خواند و متوجه نیست که یازده امام حضرت امام حسین را در چاه نیانداختند و اذیتی بان حضرت ننمودند. اینجا است که خواننده اگر می‌بیند که کینیاز دالکورکی مینویسد قلیان می کشیده و در قلیان اسراری بوده اصراری بر انکار نخواهد کرد. در همین تفسیر سوره یوسف خود را از طرف امام زمان معرفی می کند و عبارات آن اینست: (و لا یقولوا کیف یکلم عن الله من کان فی السن خمسهٔ و عشرونا اسمعوا فورب السماء و الارض انی عبدالله اتانی البینات من عند بقیه الله المنتظر امامکم هذا کتابی قد کان عندالله فی ام الکتاب بالحق علی الحق مسطورا و قد جعلنی الله

مبارکا اینما کنت و اوصانی بالصلوة و الصبر مادمت فیکم علی الارض حیا) تا اینکه می گوید: (و ان الله قد انزل له بقدرته من عنده و الناس لا یقدرون بحرفه علی المثل دون المثل تشبیرا) چنانچه می‌بینیم با غمض بصر از غلطهای عبارتی در اینجا کتاب خودش را از طرف بقیهٔ الله منتظر می‌داند و در عین حال می گوید کسی مثل یک حرف (ا – ب – ت – ث – ج – ح – خ – د – ذ – ر – ز) نمی‌تواند بیاورد بیچاره بگوشش خورده که قرآن تحدی نموده که کسی مثل یک سوره یا یک آیه نمی‌تواند بیاورد و او هم خواسته است از پیغمبر عربی هاشمی تقلید نماید برای اینکه عامیهای مقل خودم هم بفهمند می گویم مثلا بنائی عمارتی می‌سازد طاقها، رواقها بنا می کند می گوید هیچ بنائی نمی‌تواند یک طاق مثل طاقی که من زده‌ام بزند ولی یک نفر بله دیگر آجرهائی روی هم بی ملاط (گل) می‌چیند و می گوید هیچکس نمی‌تواند یک آجر مثل این آجر بیاورد. البته معلوم است که بهمین حروف تهجی تلفظ می کنند و لفظ [صفحه ۸۹] حروف همه مثل هم است همچنانکه آجر همه طاقها هم آجر است و مثل یکدیگر است و اگر آجر کمالی دارد مربوط بآنشخص نیست بلکه مربوط بکوره آجرپزی است. حرف هم اگر کمالی دارد مربوط بواضع حرف است نه آنکه استعمال حرف می کند. خلاصه برگردیم باصل مطلب: سید باب تفسیر سوره کوثر نوشته است و در آن تفسیر هم تصریح بدوازده امام باسم و رسم و خصوص امام دوازدهم و اینکه آنحضرت حجهٔ بن الحسن علیه السلام است و بیان تولد و غیبت صغری و غیبت کبری و نواب اربعه می‌نماید و پس از آن برای خودش دعوی می کند که من نایب خاص آثاری آنحضرت هستم (قبلا گفته شد که در یک کلمات شیخیه دیده می‌شود که نایب خاص را دو قسم تصور کرده‌اند یک قسم نایب خاص منصوص و آن همان چهار نفرند که قبلا ذکر شده و یک قسم نایب خاص آثاری که نصی درباره آنها نیست ولی از آثار می‌توان آنانرا شناخت) در تفسیر سوره کوثر سید باب درست بهمه‌ی آنچه شیخیه ملتزم هستند ملتزم است. اینک عبارت تفسیر سوره کوثر: (و لک حق ان تفسیر الکوثر بمحمد (صلعم) فی مقام ثم بعلی ثم بفاطمهٔ (بعد یکی یکی ائمه را نام میبرد) تا می گوید : ثم بالقائم فی مقام الجوهریهٔ فی الظاهر و الباطن تا می گوید: و انک یا ایها الناظر ان کنت من اصحاب الکاظم تعرف حکم رکن المخزون بمثل ما تعرف ارکان الثلثه) باز می گوید: (ان الذی یقولون من الناس فی ایام غیبته الکبری بان الذی رأیته کذب کذب اذا کذب و لکن اذا شاء الله لامره لامره و لکن لا یعرفه الا اذا شاء الله من بعد تا می گوید: فلما ایقنت بذلک فلاشک فی وجوه امام الغائب القائم المستور سلام الله علیه لولم یکن لم یک ماسواه و ان امره ظاهر بمثل هذا الشمس فی [صفحه ۹۰] وسط الزوال فان المنکرین من المسلمین ساقطون اقوالهم عن درجهٔ الاعتبار لان الشک فی وجوده علیه السلام یلزم انکار قدرهٔ القهار و من شک فی الله انه مرتاد و اما المسلمون من فرق الاثنی عشریه فقد ثبت عندهم یوم ولادته روحی و روح من فی الملکوت الامر و الخلق له الفدا و غیبته الصغری و معجزات ایامه و آیات سفرائه و الایات النازله فی کتاب الله والا حادیث المرویهٔ عن رسول الله والائمهٔ الاطهار و الاخبار المعمرین من الناس فی حقه بمثل ما اعتقدوا فی حکم رسول الله و لا ریب فی ذلک) اگر چه تابحال برعایت اینکه خوانندگان ملول نشوند و هم‌ترجمه عبارت غلط مشکل است‌ترجمه نکرده‌ایم ولی این قسمت را ترجمه می‌نمائیم: (پس چون یقین کردیم بآنچه گذشت پس شکی نیست در وجود امام غائب قائم که از نظرها پنهان است زیرا اگر او نباشد هیچ چیز نخواهد بود و بی گمان امر او مانند آفتاب در وقت ظهر آشکار است و قول بعضی از مسلمین (بعضی از اهل سنت) که وجود او را انکار کرده‌اند از درجه‌ی اعتبار ساقط است زیرا شک در وجود او انکار قدرت خداست و هر که در خدا شک کند مرتاب است و اما مسلمین از فرقه ۱۲ امامی ثابت کرده‌اند روز ولادت او را که جان من و جان هر کس در ملکوت امر و خلق است فدای او باد و ثابت کردند غیبت صغری و معجزات ایام او را و شواهد نواب خاص او را و آیات نازله در کتاب خدا درباره و احادیث مرویه از پیغمبر و ائمه اطهار درباره او و اخبار معمرین از مردم در حق او طبق آنچه اعتقاد دارند در حکم پیغمبر و هیچ شکی در این نیست) تمام شد ترجمه‌ی قسمت اخیر. پس از آن می گوید : فاذا لاحظت ما نزل فیه فاعرف ان له کان غیبتان باذن الله و قد حضروا بین طلعته خلق لا یعلم الا ماشاء الله و ان فی غیبته [صفحه ۹۱] الصغری و کلاء معتمدون و نواب مقربون و ان مدتها قضیت فی سبعین سنهٔ و اربعین و عدهٔ ایام). ترجمه: پس چون

ملاحظه کردیم آنچه درباره او نازل شده پس بدان از برای او دو غیبت است باذن خدا و بتحقیق که طلعت آن حضرت را دیدار کردند جمعی که عدد آنها را نمیداند مگر خدا و بدرستیکه در غیبت صغرای آنحضرت و کلائی بودند محل اعتماد و نایبهائی بودند مقرب و مدت غیبت صغری گذشت و هفتاد و چهار سال و چهل و چند روز) سید باب پس از آن بیان غیبت کبری می کند و کسانیکه دعوی بابیت کرده‌اند ناحق میشمرد بالخصوص (حسن شریعی) - (محمد نریمی) - (هلال کرخی) - (محمد بلالی) - (حسین منصور حلاج) - (محمد شلمغانی) را نام می‌برد و نفرین می‌کند که خدا عذاب آنها را زیاد کند پس از آن می گوید: (ان الیوم لیس الحق لیکون لاحد حجهٔ الا نفسی و ان الله قد اظهر امره بشأن لم یقدر احد ان یتأمل اویشک فیه لان قد اختار بحفظ دین رسوله و اولیائه عبدا من الاعجمی). ترجمه: امروز حق نیست غیر از من بر کسی حجتی باشد چه آنکه خدا ظاهر کرده امر خود را چنانکه یک تن نتواند در آن تأمل یا شک کند زیرا خدا برگزید برای حفظ دین رسول خودش بنده‌ای از فارسی زبانان از خوانندگان تمنا می‌شود که این قسمت را بدقت مطالعه فرمایند. [صفحه ۹۲]

تاریخ مختصر دعوت باب تا کشته شدن

این تاریخ را بدو علت باختصار می‌نویسم یکی آنکه مطالبی که خلاف و اختلاف در او هست حذف می‌کنم و آنچه را محقق و بدون گفتگو است که هم خود بابیها و بهائیها و هم دیگران نوشته‌اند متذکر می‌شوم ۲ - اینکه بزیادی نوشتن اسباب دردسر خوانندگان و تصدیع خاطر آنان نشده باشد. سید باب از بوشهر دعوت آغاز کرده ولی بین الخفاء و الظهور بلکه مخفی و حتی سفارش می‌کرده که نامش را نبرند ولی وعده علانیه (آشکارا) دعوت کردن بخودش و پیروان میداده چنانچه در تفسیر سوره یوسف می گوید: (فسوف یعلم الله علانیهٔ من الحق الی الحق قریبا) و کسانی را که باطراف میفرستاده مأمور ببشارت بوجود خودش می‌نموده ولی دستور میداده که بابهام بگذرانند و شخص او را معرفی نکنند و اگر کسی هم بمناسبت خط سیر آنها تفرس می کرده جلوگیر نباشد. شیخ علی بسطامی را بسمت عراق عرب روانه کرده که باقرهٔ العین در آنجا برخورد مینماید، ملا محمد صادق خراسانی و ملا علی اکبر اردستانی را بسمت شیراز میفرستد و همچنین اشخاصی را بکرمان و خراسان فرستاده است. با هر یک از آنها تفسیر سوره یوسف و دعوت نامه بنام علماء هر محل ارسال نموده است. البته در اغلب علمائی را اختصاص بنامه و دعوت میداده که کم مایه در فن [صفحه ۹۳] اصول و بالخصوص شیخی مسلک بوده‌اند. بهر حال دو نفر فرستاده نامبرده او بشیراز می‌آیند و شیخ ابوتراب امام جمعه شیراز را دعوت می کنند. شیخ ابوتراب از نگارشات او غلطهای زیاد گرفته و فرستاده‌های او را طرد نموده و ضمنا علما شیراز را جمع کرده متعرض حکومت وقت حسین خان مراغه‌ای صاحب اختیار [۱] می‌شود. در تاریخ دو شعبان ۱۲۶۱ علماء در محضری جمع شده از حکومت وقت جلوگیری سید باب و فرستادگان او را می‌خواهند. حکومت دو نفر فرستاده را گرفته ریش آنها را سوزانیده، گوش آنها را مهار کرده در شهر شیراز گردانیده و بعدا در زندان حکومتی شیراز محبوس می‌نماید و سید باب را در تاریخ ۱۶ شعبان همان سال بشیراز احضار می کند. در تاریخ بیستم رمضان او را تحت الحفظ بشیراز میرسانند. ابتدا او را در منزل پدری خودش سکنی میدهد (کوچه ششمیر گرها) ولی در تحت نظر بوده در همان چند روزه سید یحیی پسر سید جعفر کشفی دارابی وارد شیراز میشود (سید یحیی بر حسب گفتار بهائیان بعنوان مأموریت از طرف محمد شاه و بر حسب ظاهر حال برای تحقیق شخصیت باب خودش شیراز آمده) سید یحیی بدیدن تفسیر سوره کوثر تعلق بباب پیدا می کند. در همان ایام ملا حسین بشرویه بشیراز میآید (یا مستقیما از مشهد خراسان یا از کربلا) (ملا محمد علی بار فروشی هم یا بعد از رسیدن به باب در طریق حج چنانکه بهائیان می گویند یا بصرف موافقت با بشرویه‌ی) در شیراز ملاقات او را در همان چند روز درک می کند و بتفسیر سوره یوسف باو علاقمند میشوند. پس از چند روزی که سید باب در منزل پدریش بوده در مقام دعوت ببعضی [صفحه ۹۴] اظهارات بلندی میکرده از قبیل اینکه منحصرا من رکن رابعم، منحصرا من حجت بر خلقم (چنانکه در شرح سوره کوثر گذشت) ولی این

دعویها را بالخصوص با کسانی در میان میآورده که از آنها بدگمان نبوده حتی اگر علماء کسی را می‌فرستاده‌اند دعوی او را بفهمند خودداری میکرده و زیادتر از اینکه من جانشین سید کاظم هستم ، دعویش این بوده که من حجت بر خلق هستم و غیر از من کسی نیابت از امام ندارد و باید همه مطیع من باشند. از همین جهت در میانه مردم گفتگو بسیار شده و علما در امرش دچار حیرت شده‌اند که این چگونه دعوی است؟ با کسانیکه می گفته قائم هستم بعنوان قائم و صفی و اینکه برای پیشرفت دین اسلام قیام کرده‌ام سخن میگفته است. حسین خان صاحب اختیار تمهیدی می کند و او را بگفتار و اظهار و ادار مینماید تمهید او را از اینقرار است: که او را بپارک حکومتی طلبیده و نهایت درجه کرنش و کوچکی نزد او نموده و او را تعظیم و تجلیل بسیار کرده و استغفار و توبه از رفتار سوء با فرستادگان او نموده و با اتکاء بیک خواب جعلی اظهار عقیدت کامله با او می‌نماید سید باب هم (مغل آمده) بی پروا اظهار دعوت کرده و وعده سلطنت روم را بعد از غلبه بر دنیا باو داده است. حسین خان در عین حال نزد علماء فرستاده و قرار میدهد که سبد باب را در محضری حاضر نماید و علماء هم تا حدی مسامحه کنند که باب دعوی خودش را بقلم خودش بنویسد تا بعدا جای انکار نماند و پس از آن هر حکمی درباره او کنند بموقع اجراء گذارد. از آن طرف بسید باب اظهار میدارد که من با همه قوا و قشونی که در تحت اختیار دارم حاضر برای نصرت و یاری شما هستم اگر امر کنید همه علماء را [صفحه ۹۵] قلع و قمع خواهم کرد ولی مناسب این است که برای اتمام حجت در یک مجلس علماء را جمع کنم و شما آنها را دعوت کنید. سید ساده با کمال اشتیاق میپذیرد علماء جمع میشوند، شروع بدعوت می کند علماء از او خواستگار نوشتن میشوند؛ بی محابا می‌نویسد ، پس از فراغت از نوشتن بدست علماء میدهد و آنها فورا غلطهای عبارتی او را گرفت و صاحب اختیار هم از جلد بیرون آمده شروع بفحاشی و بدگوئی بسید باب مینماید و می گوید تو که از عهده نگارش چند سطر بی غلط بر نمی‌آئی چرا دعویهای گزاف مینمائی؟ آنهم چند سطری که دعوی خود را میخواهی تقریر کنی و بالجمله از علماء در حکم او استفتا می کند. مرحوم شیخ مهدی کجوری که از علماء اصولی و از شاگردان بزرگ شریف العلماء بوده و سابقا هم خود سید رشتی را در کربلا تکفیر کرده بوده او را تکفیر و کشتن او را واجب میداند. شیخ ابوتراب بعنوان اینکه سید سفیه است بتوبه علنی و الزام بترک دعوت اکتفا می کند و از مجلس برای اقامه جماعت برمیخیزد و به مسجد وکیل میرود. حکومت سید باب را چوب کاری کرده و بمسجد وکیل میفرستد. پس از نماز شیخ و با حضور انبوه جمعیت که کثیری از آنها تا حدود سی چهل سال قبل از این در سن ۸۰ - ۹۰ سالگی که در آن وقت بوده‌اند نقل می کردند: پس از دست بوسی از علماء و شیخ ، سید باب بمنبر رفته و اظهار میدارد اصولا من دعوی نداشته و ندارم و اگر هم از زبان من چیزی بیرون رفته توبه میکنم و حتی بتلقین عبارات رکیکی هم بخودش نسبت میدهد و با التزام سید علی خالوی او بمنزل او سپرده میشود بشرط اینکه آمد و شد با او نشده و دعوت ننماید (عبدالبهاء در مقاله سیاح اقرار ضمنی در این [صفحه ۹۶] خصوص نموده است) . منزل سید علی دو درب دارد یکی در سمت بازار مرغ و یکی در سمت کوچه پشت مسجد نو. در همان اوقات وبا از سمت هندوستان و افغانستان بخوزستان و کرمان و بالاخره بتمام ایران سرایت کرده تا حدی که ادارات بی بند و بار دوره استبداد بواسطه وبا از هم پاشیده شده و حتی خود حکومت از شیراز بسمت قلات ۶ فرسخی شیراز فرار مینماید. معتمدالدوله گرجی ارمنی که قبلا معرفی شده از اصفهان دوازده سوار می‌فرستد و سید باب را از شیراز می‌برند. از آنطرف حکومت پس از اطلاع البته بخود خیلی می‌پیچد که حبسی او را باصفهان برده‌اند ولی ضمنا شری هم از سر او رفع شده بود. بهمین مناسبت سید یحیی را هم خودش از شیراز بیرون نموده و التزام میگیرد که در فارس نماند. ناگفته نماند که ملا حسین بشرویه‌ای قبل از این وقایع از سید باب دستور گرفته و با مقداری کاغذ برای اصفهان و تهران و کاشان و خراسان حرکت کرده و در اصفهان ملا محمد تقی هراتی را (که از اتباع سید رشتی بوده در ضمن وقایع سال ۱۲۵۵ گفتیم که ملاحظه ابتلای بمالیات در خانه مرحوم سید محمد باقر حجة الاسلام متحصن بوده و محمد شاه او را بیرون آورده) ملاقات و او را متوجه بباب و جانشینی او از سید کاظم مینماید. ملا محمد تقی بر منبر رفته و علی رؤس الاشهاد دعوت بباب می کند و معتمدالدوله کاملا از او پشتیبانی نموده و مانع از نفوذ سایر علما

میشود. در این وقت که باب را بسمت اصفهان می‌آورند امام جمعه(که قبلا گفتیم بدستور حاجی میرزا آقاسی و برای جلوگیری از نفوذ سید محمد باقر و کلباسی در اصفهان درست شده بود) از طرف معتمدالدوله مأمور پذیرائی میشود و با استقبال شایانی باب را وارد منزل او مینمایند و مردم برای دیدار، [صفحه ۹۷] آمد و شد میکنند. تا چهل روز در منزل امام جمعه می‌ماند. در این مدت خود را کاملا نگاهداشته و اظهار هیچگونه دعوتی نمینماید فقط بذکر خواندن، ورد خواندن و سکوت میگذارند تا بالاخره علماء اصفهان برای بدست آوردن دعوی او ، او را بنوشتن تفسیر والعصر وادار میکنند. سکوت شکسته میشود و بواسطه غلطهای و بیمایگی کاملا مفتضح و ضمنا دعوی او هم از خلال تفسیر سوره والعصر معلوم میشود و شاید چون اقتضاح او بر خلاف سیاست معتمدالدوله بوده فورا او را دعوت بارك التی (عمارت خورشید) مینماید که بیشتر از آن نوشته‌ها و گفتار او بدست مردم نیفتد افتضاح بار نیاورد ولی همان تفسیر سوره والعصر منشأ غلط گیری و بروز دعوی او بعنوان نایب خاص بودن ، مخصوص بالهام شدن میشود علماء فشار بعتمدالدوله میاورند، مجلس مناظره تشکیل می‌شود. ، مجلس منجر برسیدن موقع نهار و اشتغال باب بنوشتن لوح میشود و بواسطه بی ربط نویسی و کثرت غلط که آن لوح فقط مشتمل بر یك مقدار زیاد اشتقاقات غلط و غیر مستعمل و بدون ارتباط با اصل مقصودش بوده علماء با استهزاء و تمسخر بعد از صرف نهار و گذشتن وقت از منزل خارج میشود. پس از آنمجلس علماء فشار برای قتل سید باب میاورند. معتمدالدوله متعذر یشود که دولت مرکزی طهرات سید باب را طلبیده و باید او را روانه تهران بنمایم. روزانه در انظار عموم او را سوار کرده بسمت تهران میفرستند ولی شبانه او را برگردانیده در عمارت دولتی با نهایت پذیرائی مخفی نگاه میدارد تا پس از چندی که معتمدالدوله میمیرد و برادر زاده‌اش بجای او حکومت اصفهان پیدا میکند و بودن باب را در اصفهان منافی با وضع حکومت خودش می‌بیند. [صفحه ۹۸] و از آنطرف از تهران تأکید می‌شود ناچار او را پس از سیزده ماه توقف در اصفهان روانه آذربایجان مینمایند. در بین راه در قلعه کناره گرد بیست روز برای مکاتبه بدر بار و تقاضای حضور بتهران توقف مینماید و چند روز در حوالی زنجان مانده و در تاریخ آخر رجب ۱۲۶۳ به تبریز وارد و پس از چهل روز در قلعه ماکو چند فرسخی تبریز او را محبوس می‌نمایند ولی محبوسی که یا بسیاست یا بمسامحه آمد و شد باو میشده و سید حسین یزدی ملازم او بوده سپس او را بمجلس ولیعهد میبرند ، با علماء مناظره میکند، منتهی بچوب خوردن میشود و پس از آن او را بقلعه چهریق برده حبس میکنند. محمد شاه در ۶ شوال سال ۱۲۶۴ فوت می‌کند ناصرالدین شاه در ۲۵ ربیع الثانی ۶۵ در تهران تاجگذاری مینماید. جنگ قلعه شیخ طبرسی بوسیله ملاحسین بشرویه و ملامحمد علی بار فروسی که از بابیان بودند در اوائل سلطنت ناصرالدین شاه پس از فوت محمد شاه واقع میشودو پس از آن جنگ زنجان از جمادی الثانی ۱۲۶۵ تا ذیحجه ۱۲۶۵ خاتمه مییابد و بواسطه نهضتهای پی در پی بابیه ناصرالدین شاه باعدام سید باب تصمیم می‌گیرد. بالاخره سید باب در بیست و هفتم شعبان ۱۲۶۵ در تبریز اعدام شده است این است تاریخ مختصر دعوت باب که از پنجم جمادی الاول ۱۲۶۰ در خفا شروع شده و در رمضان ۱۲۶۱ بشیراز آمده ، در اوائل ربیع الاول ۱۲۶۲ باصفهان رسیده و در آخر رجب ۶۳ بتبریز وارد شده و پس از حبس در ماکو عودت بتبریز داده شده و مجلس مناظره تشکیل یافته و ثانیا در قلعه چهریق محبوس گردیده و در شعبان ۱۲۶۵ اعدام شده است. بهائیان کشته شدن او را در شعبان ۶۶ نوشته‌اند و کاملا از روی غرض [صفحه ۹۹] و دروغ و اشتباه است و بهیچ تاریخی درست در نمیآید چنانیکه خواهید خواند مجموع مدت دعوت او که جمعا از پنجم جمادی الاول ۱۲۶۰ تا رمضان ۱۲۶۱ مخفیا و از رمضان ۱۲۶۱ تا شعبان ۱۲۶۵ بوده چهار سال و سه ماه میشود.

معذرت و تکذیب

نویسنده نتیجه تحقیق و تحری خودم را می‌نویسم. نظر حب و بغض را کنار گذارده‌ام. حساب دو دو تا چهار تا است ربطی بمحبت و عداوت ندارد. این حساب این هم شما. کتاب مقاله سیاح قلم شخص عبدالبها است در صفحه ۵۷ می‌نویسد: در خلال و قوعات

زنجان امیرکبیر فرمان بقتل باب داد و نیز میرزا حسین زنجانی که از جمله اسراء زنجان است و عکس او در بین اسراء زنجان گراور شده و مشهور است و در تهران بامیرزا حسینعلی بهاء بانکار باب جان در برده‌اند در تاریخ حجهٔ زنجانی مینویسد (تا اینکه روزی سپهر شعبده باز برای فرقه بابیه سرحقه دیگر باز کرده و غربال قضا خاك عزا بر سرشان بیخته و خبر شهادت سید باب رسید) بنابراین مقال قضیه اعدام سید باب در بین وقایع زنجان بوده یعنی جمادی الاول ۱۲۶۵ فتنه زنجان شروع شده چهار ماه بعد و قبل از خاتمه کار رنجان باب اعدام گردیده (در تاریخ شعبان ۶۵) مؤید دیگر اینکه عزیزالله خان مکری که مأمور رفتن بروسیه برای استقبال نیکلا بوده در وقت فتنه زنجان در زنجان بوده و بعد از کشته شدن باب در مراجعت به تبریز رسیده و با فوج بهادران بتهران برگشته ، پس تمام دعوت علنی سید باب از شیراز تا اعدام از بیستم رمضان ۱۲۶۱ تا شعبان ۱۲۶۵ هجری بوده که مجموعا چهار سال و یک ماه کم [صفحه ۱۰۰] (سه سال و ۱۱ ماه) میشود. آقای عبدالبهاء (عباس) با اینکه خودش تصریح کرده که در خلال وقوعات زنجان فرمان اعدام باب صادر شده اعدام او را در صفحه ۶۳ از همان کتاب یعنی ۶ صفحه بعد پیش از ظهر ۲۸ شعبان ۱۲۶۶ مینویسد. آیا این نویسنده‌ی ضعیف حمل بر اشتباه کند یا تعمد؟ و برای چه یکسال بر عمر باب افزوده؟ آیا برای زمینه دعوت پدرشان و وفق با ۱۳ سال است یا برای درست کردن دعوت هفت ساله میرزا علیمحمد؟ چه باك هم دارد که برای هر دو منظور باشد یا هر سه مقصد که سنه ۹ و یا تسع در بغداد باشد والا سنه ده میشود.

تکذیب دیگر با معذرت

چنانکه همه متفقند دعوت باب در شیراز بیستم رمضان ۱۲۶۱ بوده شش ماه طبق تاریخ ناسخ در صفحه۴۲۹ و تاریخ باب الابواب در صفحه ۱۴۱ در شیراز بوده است(از رمضان ۶۱ تا اول ربیع الاول ۶۲ – ۶ ماه) آقای عبدالبهاء در صفحه ۲۱ مینویسد چهار ماه در اصفهان مانده و معتمد برحمت یزدان پیوسته بنابراین فوت معتمد جمادی الثانیه ۶۲ میشودو حال آنکه بدون شبهه فوت متعمد در ربیع الاول ۶۳ بوده یعنی یک سال و دو ماه بعد از آن. میپرسم دروغ باین بزرگی برای چه گفته‌اند آیا نمی‌خواسته‌اند روابط میرزا حسینعلی بها را با معتمد بامال کنند؟

تکذیب پر افتضاح

بدون هیچ شبهه ورود باب بتبریز در زمان ولیعهدی ناصرالدین شاه [صفحه ۱۰۱] قاجار بوده و مجلس اول مناظره با حضور او بعمل آمده است. خروج ناصرالدین شاه از تهران ۱۹ صفر ۶۳ چهل روز در بین راه بوده. ورود بتبریز غره ربیع الثانی ۶۳ شده است. فوت محمد شاه شوال ۶۴ بوده تاجگذاری ناصرالدین شاه در اواخر شوال شده که مجموعا حکومت ناصرالدین در تبریز یکسال و نیم طول کشیده است (از غره ربیع الثانی ۶۳ تا آخر شوال ۱۲۶۴) بنابراینکه چهارماه سید باب بیشتر در اصفهان نمانده باشد و دو ماه هم برای ورود بتبریز فرض نمائیم باید شعبان ۱۲۶۲ بتبریز رسیده باشد که هشت ماه قبل از ورود ناصر الدین شاه باشد. یک دروغ گفتن در فن تاریخ بعین یك قلم زیاد کردن در محاسبات است یا یک صفحه طفره رفتن در نمره گذاری همین کتاب یا دفتر پلمپ است که باید همه تاریخهای جلو و عقب را خراب کرد و دروغ ساخت تا اینکه آن یک دروغ پابرجا گردد و آخر هم نخواهد شد و اهل تحقیق و تحری او را پیدا میکنند.

تکذیب بنیان کن

(حساب دو دو تا چهار تا) آقای عبدالبهاء در مقاله سیاح می‌گوید سید باب چهار ماه در اصفهان بوده در صفحه ۲۵ گفته است نه ماه در ماکو بوده. در صفحه ۲۸ نوشته است سه ماه در قلعه چهریق محبوس شده و پس از آن مجلس مناظره تشکیل یافته. بنابراین با

۱۵ ماه فاصله بین مجلس مناظره در تبریز و اعدام باب سه سال و سه ماه می‌شود (از رمضان ۱۲۶۱ تا ذیحجه ۱۲۶۴) پس از بحساب ایشان باید [صفحه ۱۰۲] اعدام سید باب در ذیحجه ۶۴ باشد و حال آنکه خودشان اعدام او را در شعبان ۶۶ نوشته‌اند و تحقیق مطلب این است که هر دو دروغ است. ورود باب به تبریز آخر رجب ۶۳ و مجلس مناظره یازده ماه بعد یعنی در تاریخ جمادی الاول / ۶۴ بوده و بعد از ۱۵ ماه که از تاریخ انعقاد مجلس مناظره گذشته است در شعبان ۱۲۶۵ اعدام شده است و ذیلا خلاصه‌ی صورت این تاریخ را بنظر خوانندگان دقیق می‌رسانم. ۱ – از رمضان / ۶۱ تا اول ربیع الاول ۶۲ در شیراز و راه اصفهان ۶ ماه ۲– از ربیع الاول ۶۲ تا آخر ربیع الاول ۶۳ که متعمدالدوله مرده و مسلم است که بعد از مردن او سید باب او را از اصفهان بتبریز برده‌اند. مدت توقف باب در اصفهان ۱۳ ماه ۳ – اول ربیع الثانی / ۶۳ تا دهم جمادی الاول / ۶۳ بین راه اصفهان بتبریز و چهل روز پشت دروازه تبریز توقف داشته ۲ ماه ۴ – ۱۰ رجب ۱۲۶۳ او را برای ماکو حرکت داده‌اند در ماکو مانده است ۱۱ ماه پس از ۱۱ ماه که او را برای مناظره بتبریز آورده‌اند و بعد به چهریق برده‌اند تا روز اعدام شدن ۱۵ ماه مجموع مدت ادعا از شیراز تا اعدام در تبریز ۴۷ ماه این صورت که کاملا با تاریخ موافقت دارد گفته‌های دروغ عبدالبهاء را در مقاله‌ی سیاح ظاهر و آشکار میسازد و جای هیچ شبهه و انکاری برای خوانندگان باقی نمی‌گذارد. [صفحه ۱۰۳]

قسمتی از یادداشتهای کینیاز دالکورکی و برگذاری به قضاوت خوانندگان

اشاره

یادداشت‌هائی از کینیازدالکورکی (دالغورکی) در دست است که ادعا میکنند که این یادداشتها عینا در مجله شرق (ارکان رسمی‌دولت شوروی) دراوت ۱۹۲۴ و ۱۹۲۵ مسیحی نشر یافته است و چون مجلی رسمی دولت روسیه است مدرک کامل برای این یادداشتها است که در صورت تحقق قابل هیچگونه انکاری نیست ولی چون نویسنده دسترس بتحقیق آن نداشتم خلاصه‌ی از آن را بنظر خوانندگان میرسانم ممکن است یا از روی قرائن و مقارنات یا از روی مدارک تصدیق یا تکذیب نمایند قضاوت با خود آنان است. کینیازدالکورکی چنین می گوید: من در ژانویه ۱۸۳۴ مسیحی وارد تهران شدم بعنوان مترجمی سفارت در تهران برای تحصیل عربی که در تکمیل لسان فارسی مدخلیت دارد و معلم گرفتم تا مقدار مهمی تحصیل کردم که شایسته مجالس علماء شدم در این وقت که عمل خودم را بدولت خودم اطلاع دادم مرخص شدم باین که بصورت مسلمانان درآیم و در مجالس و محافل راه پیدا کنم همین عمل را انجام دادم ضمنا بخانقاه میرزا احمد گیلانی رفت و آمد پیدا کردم بصورت یکنفر مسلمان باعبا و عمامه و روش دینی کامل . حتی زن مسلمان گرفتم ، اولاد پیدا کردم. در آن خانقاه که حتی مثل میرزا آقا خان نوری آمد و شد داشتند از بچه مستوفیها میرزا حسینعلی نوری (بهاء) میرزا یحیی (صبح ازل و ازل) با من مربوط شدند از هر جا خبری میشد بمن اطلاع میدادند (جاسوسی میکردند) کینیازدالکورکی در این جا شرح مفصلی از اقدامات خودش مینگارد منجمله علی ظل السلطان را تحریک کردن بسلطنت طلبی و بعد او همراهانش را به [صفحه ۱۰۴] اسیری دادن ،و شدت احتیاج درباریها را بخودش تحکیم کردن ، و پس از ورود محمد شاه بتهران باو نزدیک شدن (که همه این امور بر حسب قرائن تاریخی تأیید میشود) بالجمله می گوید پس از ۵ سال در تهران مأمور بودن و اشتغال براپورت دادن بدولت روس در لباس مسلمانی موفق شدن مواجب برای میرزا حسینعلی و میرزا یحیی (بهاء نزول) قرار دادم و آنها را از مستخدمین صمیمی دولت روس ساختم. از آنطرف شاهزاده رکن الدوله و امام وردی میرزا و سایر کسانیکه با علی ظل السلطان قیام کرده بودند برای محمد شاه لولو درست کرده بودم و او را بوجود آنها مرعوب نموده بودم و محمد شاه هم کاملاـ مطیع دولت روس شده بود در همین اوقات بود که برای دوستان خودم پی در پی منصبها از دربار میگرفتم متعمدالدوله گرجی را از مقام خواجه‌ی حرم بودن و پیشخدمتی بمأموریت پیشکاری فارس رسانیدم. (طبق تاریخ فارسنامه

معتمدالدوله گرجی در سنه ۱۲۵۱ وزارت و پیشکاری مالیه فارس را داشته است) یک روز میرزا حسینعلی در گرمی هوا و وقت ظهر آمده بود که مرا ملاقات نماید ولی من درد و فرسنگی شهر بودم و پس از آمدن بشهر در صندوق نامه‌هایم یک نامه‌ی از میرزا حسینعلی دیدم که نوشته بود و چنین را پورت داده بود که دیشب غروبی قائم مقام صدراعظم بخانه‌ی حکیم احمد گیلانی آمده بود و من بوسیله‌ی کل محمء نوکر حکیم بعنوان تماشای صدراعظم کنم وارد اطاق قهوه خانه شدم حکیم باقائم مقام صحبت می‌کرد که این شخص (محمد شاه) لایق سلطنت نیست، نوکراجنبی است ،نوکر روس است باید او را از بین برداشت و یکنفر پاک طینت مثل زندیه روی کار آورد وسائل کار را بتوسط و کمک اعیان [صفحه ۱۰۵] و سردارها باید فراهم کرد و همسایه‌ی جنوبی دولت انگلیس هم حاضر است همه جور با ما کمک کند.حکیم احمد هم تصدیق میکرد. پس از خواندن این راپورت فورا بسفارت رفته بدون اینکه مطلب را با دیگری بمیان بگذارم بدولت خودم راپورت کردم و از آنجا بباب همایون رفته و پیغام کردم که مطلب لازمی دارم محمد شاه را ملاقات کردم و راپورت را باو هم گفتم شاه گفت با اینکه اینهمه بصدر اعظم محبت کرده‌ام و تمام اختیارات را باو داده‌ام میخواهد مرا وادار کند که با دولت امپراطوری روسیه مخالفت کنم و شهرهای ایران را واپس بخواهم و حتی وعده‌ی مساعدت دولت انگلیس را هم بمن میدهد. ولی من بدولت انگلیس اعتماد ندارم. عرض کردم باید او را از میان برداشت. گفت این کار آسانی است ولی همان حکیم احمد ممکن است بوجهه روحانیت هزار فتنه کند. عرض کردم کار او هم بعهده من او را هم من از بین میبرم. محمد شاه اظهار ممنونیت کرد و یک انگشتر الماس بمن انعام داد آمدم بمنزل زهر قتالی تهیه نموده میرزا حسینعلی (بها) را خواستم یک اشرفی فتحعلیشاهی باو دادم و زهر را باو داده که داخل گلاب قند باو بخوراند. او هم عمل را انجام داد. در بیست و هشتم صفر ۱۲۵۱ حکیم مرد، قائم مقام را هم بنگارستان بردند و در سلخ صفر ۱۲۵۱ (چنانکه در تاریخ مختصر اشاره کردیم) کار او هم یکسره شد با این که چندین نفر مثل آصف الدوله و الله یارخان داعیه صدارت داشتند حاجی میرزا آقاسی ایروانی را که معلم ولیعهدی شاه بود (و چنان چه دأب معلمین شاهزادگان است که چاپلوسی کنند و معلم هر شاهزاده در هر دوره‌ی طبعا وعده سلطنت بشاگرد خودش داده و چندین مرتبه هم دعا کرده است) و یکنفر قلندر بیش نبود بصدارت معین نموده راپورت عملیات خود را بدولت خودم دادم [صفحه ۱۰۶] راپورت دوم تأثیر زیادی در دولت روسیه کرد و در اثر آن پول زیادی به اختیار من گذاشتند و اختیارات زیادتری بمن دادند منهم مخارج خوب میکردم و از آنطرف اقدامات مؤثر و این که هر یک از دستگاه دولت که با روسیه موافق بود حکومتهای خوب برایش فراهم می‌کردم و هر کس با همسایه جنوب همراه بود بهر نحوی بود یا بنگارستان میرفت یا بمسلخ تا اینکه مرض و با بتهران آمد عیال من ،اولادی که از او داشتم ،پدرش همه مردند حال من دگرگون شد،مرخصی گرفته خود را بدر بار تزار رساندیم و مخصوصا لباسهای زن و بچه خود را همراه برده و بپوشانیدن بزن و بچه در روسیه و نمایش به نیکلا خیلی او را متوجه کردم خصوص خودم هم لباس عمامه ورد او بعلین پوشیده با آن زن و بچه نمایش دادم. و در حضور امپراطور تقلید علماء ایران در آورده و باعصا زوجه خود را کتک زدم و او هم صدای شغال در آورده نمایش غریبی شد ضمنا گزارش عملیات پنجساله خود را داده و فهماندم که من شخصا در ایران رسیدگی کرده‌ام محمد شاه همه جور حاضر خدمتگذاری هست ولی در مقابل باقی ماند،نفوذ روحانیین نمی‌تواند عرض اندم کند. (البته دولت روس هم هنوز زلزله که از حرکت سید مجاهد بروس افتاده بود فراموش نکرده بود) پیشنهاد کردم ماموریت دهند با این تحصیلاتیکه در علوم دینی مسلمانی کرده‌ام و می‌توانم بصورت یکنفر ملای بتمام معنی بعتبات بروم اجازه دهند بعتبات رفته مشغول فتنه دینی شوم که بهر اندازه و بهر قیمت باشد از نفوذ روحانین کاسته نمایم اجازه گرفته روانه عتبات شدم باسم شیخ عیسی لنگرانی در تمام این مدت مکاتبه خودم را با میرزا حسینعلی ترک نکرده بودم در عتبات بدرس سید کاظم رشتی رفتم و متوجه بودم که چه گونه عنصری را می‌توانم صید کنم و آلت دست خود قرار دهم درآنجا برخورد [صفحه ۱۰۷] بسید علی محمد باب نمودم سید در درس سید کاظم می‌آمد ولی در باطن اعتقاد بسید کاظم نداشت مخارج او فقط جزئی چیزی بود که از خالوی او باو میرسید، دل بدرس نمیداد، قلیان می‌کشید .

و چیزی مثل موم در او میریخت و میگفت اسرار است. فقط علاقه بقلیان داشت (در نامه حاج میرزا آقاسی که بعلماء اصفهان نوشته بچرس و بنگ کشیدن باب اشاره کرده است و این مؤید سخنان کینیاز دالگورکی است علاوه بر این آقای شوقی امام فعلی بهائیان نیز در کتاب تاریخی که بانگلیسی نوشته عکس قلیان سید باب که در گفتار دالگورکی است «بلکه کلیه سخنان این سفیر» بهیچگونه مورد تردید نیست) با او خیلی انس گرفتم و در خلوت با هم طعن بسید کاظم میزدیم که با اینکه مطلبی ندارد خوب مردم را خر کرده است در آن مدت هم در خانه پیش من از علم حساب ۴ عمل اصلی را بزحمت یاد گرفت و خیلی تند هوش و با ذکاوت بود که با هزاران زحمت من توانستم چهار عمل اصلی (جمع – تفریق – ضرب – تقسیم) یاد او دهم میگفت من کله ریاضی و حسابی درستی ندارم یکوقت قلیان خود را بمن داد باندازه‌ی دهان وامعاده مرا خشک کرد و تشنگی شدید آورد و تا صبح مرا خنداند تا بالاخره بشربت آبلیمو و دوغ مرا علاج کرده (البته کسیکه این اسرار را داشته باشد فن حساب و ریاضیات را نمی‌تواند درک کند) با سایر همدرسها که می‌نشستیم مدح از سید میکردم که اتصال بعالم بالا دارد ،بعد از او معلوم نیست کی جا گیر او شود ، تنها که می‌شدیم تشویق میکردم میرزا علی محمد را که خودت جا بگیر او باش از تنگدستی و اینکه جا بگیر او شدن خرج زیاد دارد شکایت میکرد خورد خورده و نرم و نرمک باو فهماندم که مخارجش اهمیت ندارد و حتی دولت روس حاضر است برای کمک [صفحه ۱۰۸] همین که نزدیک بقبول شد او را گوشزد کردم با این که یک دولت بزرگی کمک باشد باید دعوی بالاتری کرد او را مهیا کرده روانه ایرانش نمودم. از آنطرف همسایه جنوبی راه بسر من برده بود و میترسیدم گرفتار عثمانی شوم. خودم فرار بروسیه کردم و گزارش عمل خود را داده منتظر بودم بهمان عنوان منشی سفارت مأموریت تهران بیابم ولی عملم در نظر دولت تزار ارزش پیدا کرده بود بعنوان سفارت مأمور ایران شدم (از نظرتان نرود که گفتیم در وقت فوت محمد شاه کینیاز دالگورکی گزارش فوت او را در تبریز قبل از کارگزاران ایران بناصر الدینشاه داده است و ناسخ التواریخ نبهمین نام و نشان تصریح مینماید) پس از ورود بتهران معلوم شد سید علیمحمد باب شروع بدعوت کرده و در شیراز گیر افتاده معتمدالدوله (گرجی ارمنی حکومت اصفهان) را بگریزاندن و نگاهداری او دستور دادم و پس از آن او را از سمت جنوب بشمال ایران بردم و بعنوان او بتوسط حسینعلی بها، در تهران و جاهای دیگر هر اندازه توانستم هیاهو و جنجال راه انداختم ولی گرفتار یک نکته بودم و آن کمی سواد و اطلاع سید علی محمد بود که مشت همه را باز می‌کرد و آنچه بافته بودم پنبه می‌شد خصوص نشریات او که منتشر می‌شد و سررشته از دست ما بیرون می‌رفت از همه گذشته در مجالس مناظره با علما افتضاح بار میآورد علاج در این دیدم که با این که نتیجه‌ی که می‌شده از وجود او گرفته شود گرفته شده و وجود داود دیگر لازم نیست او را بکشتن دادم و پس از او شیونها بنام او بلند کردم تا نوبت بتیر اندازی ناصرالدین شاه رسید البته این عمل آخر خیلی مفید بود عنوان حمله‌ی بشاه از طرف دین تازه بهمه جا خبر می‌رسانید پس از قربانی‌ها که از ایرانیها برای این منظور داده شد میرزا حسینعلی طبعا بسفارت پناه آورد با دستورات کافی او را از کشته شدن نجات داده با عده‌ی به بغداد رساندم [صفحه ۱۰۹] در آنجا او خوب بازی کرد. چون دست پرورده خودم بودم بصورت یکنفر سنی و درویش در آمده منهم بیکار نماندم. هی عقب هم مردمی را در تهران متهم کرده فرار ببغداد دادم هر که متهم میشد علاجی جز این نداشت. خورده خورده در بغداد دور میرزا حسینعلی جنجال شد از آن طرف مبلغ زیادی باطراف فرستادم بمیرزا حسینعلی دستور داده بودم که میرزا یحیی را در پس پرده نشانده و خودش متولی امامزاده شود و نوشته جات بمعنی باب را تا توانستم جمع کرده و بجای آن لوحهائی بعنوان میرزا حسینعلی نشر میدادم و پول زیادی برای این مذهب خرج میکردیم معلوم بود که اهل علم ممکن نیست با این الواح گول بخورند ما هم کار بکار آنها نداشتیم تا می‌توانستیم از مردم بیسواد استفاده می‌نمودیم در آن مدت یک قسمت کار سفارت خانه منحصر بتهیه الواح و انتظام کار بابیها بود آقای کینیاز دالگورکی باین جمله کتاب خود را ختم می کند (اختلاف جدید را در دین اسلام نمودم تا خود آنها بادکان جدید خود چه کنند؟)

شوخی با مزه

اگر کینیاز دالکورکی زنده بود نویسنده با او شوخی می‌کردم می‌گفتم اگر مقال شما راست باشد و شما این امامزاده را ساختید مردم می‌گویند حریف شما از شما زرنگتر بوده. شما امامزاده ساختید او بفوریت متولی آن شد شما کشتید، بکشتن دادید؛ بنا نهادید ؛ شالوده درست کردید، خرج کردید، ولی حریف شما اولا صبح ازل را ربود بعد از آنکه بیعرضگی او را تشخیص داد ببها و عبدالبها راه نزدیک کرد. از شما چه پنهان می‌گویند عبدالبها بجا سوسگری در عکا بر علیه حکومت [صفحه ۱۱۰] عثمانی و برله همسایه جنوبی باندازه‌ی خدمت کرد که لقب و نشان سری [۲] گرفت و باندازه‌ی تشویق شد که از سماء مشیت بامر پروردگار لوح دعا برای جرج خامس نازل کرد ولی از آنجا که این امامزاده شما از اول برنگ آمیزی تربیت شده بود چیزی نگذشت که سر از آمریکا بیرون کرد و تا امروز هنوز باد تموز امریکا میوزد و بعنوان صلح عمومی نفحات عالم قدس بمشام جهانیان میرسد تا کی مسلک کمونیزم از هر دو بزند.

قرائن مقال دالکورکی (سفیر روسی در ایران)

اگر چه خوانندگان متوجه شدند که نویسنده که یکنفر ساعت ساز بازاری هستم و راهی بتحقیق مجله‌ی شرق و آرشیو سفارت کبرای تزاری ندارم و نمی‌توانم در این موضوع از روی مدارک تحقیق و تحری بنمایم ولی قرائنی را ذیلا در دسترس خوانندگان می‌گذارم و قضات را بخود آنان بر گزار می‌نمایم. ۱ - یکنفر طلبه کربلاـ که مخارج او را خالوی او تأمین میکرده چگونه و به چه خرجی میتوانسته است چندین نفر را از ابتدای امر بفرستد آیا این مبلغین که در اغلب از همان سنخ طلبه‌ها بودند همه ملیونر بوده‌اند که قربةً الی الله از جیب فتوت خودشان خرج کنند و بشمال و جنوب ایران شهر بشهر بگردند و تبلیغ نمایند؟ یا این که باد قپک بوده‌اند و اصولا مخارج [صفحه ۱۱۱] نمی‌خواستند یا ملائکه و از خورد و خوراک بی نیاز بوده اند یا در همان ابتدای امر که هنوز چندان کسی اسم سید باب را نشنیده بیت المالی تشکیل شده بوده و پولهای درستی به آنها داده میشده یا کینیاز دالکورکی راست می‌گوید؟ ما می بینیم شیخ علی بسطامی به عتبات رفته و آنجا باقرة العین مصادف شده و شیخ علی بسطامی را تبعید کرده‌اند و بعد از آن یک عده‌ی که کمتر از چهل نفر نبوده‌اند زن و مرد حرکت کرده‌اند و سرازیر بایران شده‌اند و هر ده و قریه سر و صداها بلند کرده‌اند و قبل از ورود به کرمانشاه سه منزل یکی زنانه یکی مردانه ،یکی برای تبلیغات برای آنها اجاره شده است و در آنجا مدتی مشغول تبلیغ بوده‌اند آیا حرکت چهل نفر با این سنخ مخارج و مصارف بی مایه و بی پول در ابتدای امر ممکن بوده یا نه؟ ما سؤال می‌کنیم که اغنام شیرده پشم و کشک می‌فرستند اگر یک همچنان نهضتی را بخواهند ایجاد کنند تمکن مالی آنها اجازه میدهد یا نمیدهد؟ قضاوت با خوانندگان است.

سید باب در بوشهر

سید باب ببوشهر میرسد می‌گویند (ص ۱۳۰ مفتاح باب الابواب) که سید خال برسیدن باب ببوشهر و اظهار دعوت از او نفرت و انزجار پیدا کرده و باب ناچار در منزلی دیگر مأوی و قرار گرفته و در مدتی که کمتر از پنج ماه نبوده در بوشهر بوده و فرستاده باطراف میفرستاده اگر این مطلب درست باشد با دو شاهد (۱ - در ورود بشیراز سید خال در ابتدا او را در منزل خود نپذیرفته و پس از چوب کاری و توبه بضمانت او باب را در منزل خال سپرده ۲ - اند می‌گویند خال تا آخر عمر تصدیق او نکرده و حتی در تهران از جمله‌ی تبری جویندگان بوده و کتاب [صفحه ۱۱۲] ایقان را میرزا حسینعلی بهاء و یحیی ازل بخیال خودشان برای هدایت او نوشته‌اند و بالاخره هم مؤثر نشده است) در این صورت باید سؤال کرد مصارف ماندن در بوشهر، باطراف مبلغ فرستادن از کجا تأمین میشده؟ از این که از مردم سرشناس پولدار در ابتدای دعوت کسی باو ایمان نیاورده بوده و اگر بود یک علف خودرو و

بیکس و کار بنیام و نشان نبوده و البته اهالی شیراز و بوشهر چنین مرد پولدار، خراج را شناخته بودند ولی شناخته نشده حرفی نیست آیا مناتهای روسیه در کار نبوده؟ با اینحال صدق مقال کینیاز دالکورکی ثابت نیست؟

باب در اصفهان

موضوع رفتن باب باصفهان را کثیری از اهل اطلاع می‌نویسند معتمد الدوله گرجی او را مخفیانه از محبس شیراز که همان خانه خال بوده باصفهان گریزانیده و بتوسط ۱۲ نفر مأمور مسلح از چنگ حکومت شیراز بیرون برده‌اند. خود عبدالبهاء (ص ۱۷ مقاله سیاح) چنین می‌نویسد (حکومت باب را در شب طلب نموده و چون از قضا در آن شب علت وبا و اشتداد حرارت هوا حسینخان را مجبور فرار نمود باب را بشرط خروج از شهر رها کرد و در صبح آن شب باب با سید کاظم زنجانی قصد اصفهان نمودند و پیش از ورود باصفهان مکتوبی بمتعمد الدوله حاکم ولایت مرقوم و به اطلاع حکومت در محل مناسب منزل خواست حاکم محل امام جمعه را معین نمود چهل روز در آن جا اقامت کرده) در این جا شخص عاقل متحیر میشود که: ۱ – در آن شب چطور یکمرتبه و با اشتداد پیدا کرده و در صورت اینکه آنا و با اشتداد یافته باشد شامه‌ی حکومت چه اندازه قوی بود که فورا درک کرده [صفحه ۱۱۳] و از شهر فرار نموده است. ۲ – در صورت التزام سید باب به بیرون رفتن از شهر آیا مأمور اجراء داشته است یا نه؟ ۳ – آیا سید باب با آن هیاهو و هو و جنجال در بین راه بهمه جا جواز حرکت از شیراز را داشته و ارائه میداده که هیچکس تصور فرار نکرده و مانع او نشده یا این است که در بین راه بخواندن ذکری همه را کور کرده ، یا این است که خبر حبسی بودن او بگوش هیچکس نرسیده بوده است. از این تردیدات چیزی نمی‌فهمیم ولی چند سؤال داریم: ۱ – برای چه حکومت اصفهان ۱۲ نفر مأمور از اصفهان میفرستد که باب را از شیراز بربایند و به اصفهان ببرند. کمتر سابقه داشته که حکومت فارس مقصر و حبسی داشته باشد و حکومت اصفهان در قلمرو و حکومت فارس بدون هیچ سببی مداخله نمید و او را برباید؟ چند احتمال در اینگونه امور فرض می‌شود که عقل نگارنده هیچیک را باور نمی‌کند: ۱ – رشوه. آیا یک نفر سید، بی چیز آنهم برای چنین امر مهم و بزرگی چقدر میتوانسته رشوه بدهد مخصوصا برای معتمدالدوله که آنقدر پول اندوخته بود که با نداشتن وارث بواسطه خواجه حرم بودن و معلوم نبودن عشیره‌ی او مالیه او مورد گفتگوها شده و حتی در مرض موت تاریخ جابری نقل می‌کند که همی می‌گفته: هفت کرور پول، هفت کرور پول ، هفت کرور پول به چه رشوه‌ای میشده او را باین عمل وادار کند ؟ . دوم – صرف ارادت و ایمان و عقیده که منعکس در عبارت عبدالبهاء است اگر شما باور می‌کنید که یک نفر خوجه ارمنی که اظهار اسلامیت می‌کرده و حدود سی سال در ایران بمراتب مختلفه وارد در عمل استبدادی آن دوره و [صفحه ۱۱۴] زدن ، کشتن ، بردن و خوردن بوده ندیده و ناشناخته باین اندازه ایمان پیدا کرده باشد که اقدام بچنین عملی بنماید من هم قبول می‌کنم. سوم – اینکه آنچه نقل کردیم از مقاله سیاح درست باشد و معتمدالدوله او را نه ربوده باشد باز بر این تقدیر باشکال دیگری برخورد میکنیم و آن اینستکه فراری یا مطرود از طرف حکومتی چگونه مورد لطف حکومت دیگر واقع میشود. آیا گزارش فارس بمرکز (طهران) نرفته بوده؟ آیا معتمدالدوله از اوضاع فارس هیچ اطلاع نداشته – اصولا یک نفر روحانی بدون هیچ سابقه فرض می‌کنیم که معتمد الدوله مرید او شده بود مکاتبه کردن و از او منزل خواستن چه مدلولی داشته؟ مگر آنکه سابقه‌ی ارادت غائبانه و ایمان غلیظ باشد یا سیاست دولت روس و گرجستان مقتضی شده باشد که سید باب را از چنگ حکومت فارس بیرون آرند و در کنف حمایت معتمدالدوله گرجی نگهدارند. نویسنده چیزی نمیفهمد آیا خواننده کدام یکی را ترجیح میدهد و بنظر او انسب می‌آید؟ فرض کنیم کمال ارادت را هم پیدا کرده یا رشوه گرفته چرا گول زده و او را روانه‌ی تهران نکرده و مخفیانه او را در ارگ ایالتی محفوظ داشته و پی رد کرده است این است عبارت آقای عبدالبهاء ص ۲۱ مقاله‌ی سیاح در این خصوص: (لهذا او را با جمعی سواران خاص خویش از اصفهان بخارج فرستاد و چون بمورچه خوار رسید بپنهان امر رجوع باصفهان فرمود و در خلوت سر پوشیده خویش مأمن و ماوی داد و جز خواص تابعان و

معتمـدان نفسـی از بـاب مطلع نبود. مـدت چهـار مـاه بر این منوال گـذشت معتمـد برحمت یزدان پیوست). (قبلاـ دانستیم که قطعا با رعایت تاریـخ ورود باب بتبریز و تاریخ مکاتبه حاج [صـفحه ۱۱۵] میرزا آقاسـی و تاریخ فوت معتمد مدت توقف باب در اصـفهان چهار ماه نبوده و سـیزده ماه بوده) در اینجا دقت فرمائیـد: کنترل آمد و شد با باب باین نحو از دقت که نفسـی: مطلع نشود عمل یک نفر سید بـاب است یـا یک نفر گرجی ارمنستان؟ و نیز این پی گم کردن فقط برای اغفال علماء اصـفهان بوده یا مرکز را هم اغفال نموده؛ آیا مرکز اغفال شده بوده و نمیدانسته یا در تحت تأثیر دولت روس واقع شده بوده و نمی‌توانسته دم بزند. خصوص که بودن سید باب در اصفهان درست مقارن همان وقتی است که بشرویه کاغذ برای شاه و رئیس الوزراء برده بود و مطرود شده بوده. آیا شاه و رئیس الوزراء از حال باب از معتمدالـدوله جویا نشده بودند؟ آیا او چه جواب داده است؟ آیا شاه مملکت ایران نمی‌توانسـته بیک نفر گرجی ارمنی که حکـومت داده چـون و چرا کنـد؟ . اگر صـورت اخیر بـوده بایـد برحـال ایران آن روزه امروز گریست. تـاریخ جـابری ص ۲۶۰ می‌نویسـد در وقت ناخوشـی معتمـد گرجی حـاج میرزا آقاسـی حکومتی برخلاـف میـل معتمـد باصـفهان فرسـتاد حکـومت تـا یـک منزلی اصـفهان آمـد و جرئـت ورود باصـفهان نکرد و همـان جـا مانـد تـا معتمـد مرد پس از مردنش هم گرگین برادرزاده‌اش بحکومت اصـفهان منصور شده است. آیا برخلاف میل دولت ایرات و بتأثیر دولت روس بوده؟ و بالجمله این ۱۳ ماه با این حال خیلی کارها میشـد بکنند اگر ارادت معتمد یا سیاسـیت روس بوده هر چه که بوده موضوع از وضع تبلیغ دینی بیرون رفته و در ارگان سـیاست افتاده. بست و بنـدهای باطراف و هو و جنجالها راه انداختن، صدور الواح کردن و بسـیاری از این وقایع در همین اوقات بوده. [صفحه ۱۱۶] فتنه‌ی سالار در مشهد مقارن نهضت ملاحسین بشرویه‌ی ،کوتاه شدن دست حمزه میرزا همه مقارن همین سیزده مـاه است. در همین اوقـات است که مرض نقرس شـاه شـدت کرده و همه‌ی امور بـدست حاجی میرزا آقاسـی که حتی سـنخ نگرش از این جمله‌ی عبـدالبها نیز معلوم میشود بوده: عبـدالبها در مقاله سیاح می‌نویسـد: (عدم کفایت و قلت بضاعت او بمثابه مهر منیرچه که در هر سـاعتی رأیی مینمود و حکمی می‌فرمود ساعتی تأییـد فتوای علماء میخواست و قلع و قمع با بیان را لازم میشـمرد « چون خودش هم سـرش بوی قورمه سبزی میـداده و خود را مرشـد و مظهر رب اعلی میدانسـته» و وقتی اسـناد تعـدی بعلماء میـداد و افراط تعرض را مخـالف انصـاف میـدانست و آنی عـارف میشـد و اینهمه آوازه‌هـا از شه بـود می‌گفت و ان هی الاـ فتنتـک تلاـوت می‌نمود و می‌خوانـد چونکه بی رنگی اسیر رنـگ شـد – موسئی بـا موسئی در جنـگ شـد) و تا آن روز هم چنانکه خواهیـد آمد قضـیه‌ی امام زمان بودن در کار نبوده و فقط سـید باب را مردی ممتاز از دیگران و اینکه راهی بخـدا دارد معرفی مینمودند. بهر حال خیلی جـای تو هم است اگر حرفهـای دالکورکی دروغ هم باشـد اگر راستی هم متعمـد ارادت ببـاب پیـدا کرده بوده باز یک نفر را مسـتور کردن و بعنوان او نشـریه دادن خیلی قابل ملاحظه است. نویسنده نظر میدهد که اگر سیاست عمومی روسیه تأثیر نداشته قطعا سیاست شخصـی معتمدالدوله کمال تأثیر را داشته و نشریاتیکه بنام باب در آنوقت انتشار یافته کاملا بی پایه میشود و سند اتصال آن بباب قطع میگردد. از همه گذشـته مستور داشتن باب آیا فقط از مخالفین او بده یا حتی از [صفحه ۱۱۷] گروندگان هم او را مستور داشـته‌اند و فقط کسانیکه محل اعتماد معتمـد بوده‌انـد او را ملاقات می‌کرده‌انـد؟ از عبارت سابق چنین بـدست می‌ایـد که خصوص معتمـدین معتمـد او را ملاقـات می‌کرده‌انـد چنانیکه بعـدا هم در گفتار بعـد خواهیم فهمیـد. آیا شـما تصور نمی‌کنیـد که یک عـده خاصی کمپانی دین سازی باین شکل درست کرده باشند؟

حکم روانه کردن باب به آذربایجان

بعـد از فوت معتمـد بـاب را از اصـفهان بآذربایجـان فرسـتاده‌اند. اصولاـ یـک نفر را از اول نقطه جنوب (بوشـهر) بـآخر نقطه شـمال (چهریق) تبعیـد کردن منشأ خیلی توهمها است. آیا نمیخواسـته‌اند او را در سر حـد روسـیه و ارمنستان نگاه دارنـد تا اگر مسـلمانان بخواهنـد او را بربایـنـد راه فرار داشـته باشـد؟ آیا با آن قدرتی که ارمنی در آن روز در ایران داشـتند که در تاریخ گذشـته ذکر شـد

ممکن بوده است که یک نفر محبوس در آنجا بدون نظر آنها باشد؟ آیا با رقابتی که بین روس و انگلیس بوده این عمل برای این نبوده که از سرحدی که دسترس انگلیسهاست باب را بسر حدی که محل نفوذ روسهاست برسانند؟ همین امروز هم اگر شما بشنوید که یک نفر روحانی یا سیاسی را از مجلس شیراز باصفهان و از اصفهان بآخر نقطه شمال برده‌اند خیلی توهمات نخواهید کرد. [صفحه ۱۱۸]

بعد از معتمدوبین راه

فرض کنیم معتمدالدوله گرجی راستی ایمان آورده بود و او را سیزده ماه در اندرون خود حفظ کرد و جواب سربالا بدولت ایران داد و از هو و جنجال روحانیین اصفهان هم جلوگیری کرد و آنها هم هر اندازه بدولت مرکزی فشار آوردند ضعف دولت در مقابل قدرت معتمد الدوله نتوانست عرض اندام کند و حتی بعزل او و نصب حاکم دیگر هم چنانیکه گذشت اعتنا نکرد با همه این احوالات پس از فوت معتمد هم خیلی کارها اتفاق افتاده که قابل دقت است. مگر اینکه همانطور که میرزا جانی می گوید: هر کس که باب را میدیده یا نام او را می‌شنیده معتمدالدوله میشده. آقای عبدالبهاء ص ۲۱ مقاله سیاح می‌نویسد: (پس از فوت معتمد برادر زاده‌اش حکومت پیدا کرده و بوجود باب در خلوت معتمد الدوله راپورت بحاجی میرزا آقاسی داده) در صورتیکه تاریخ جواب حاجی میرزا آقاسی بعلماء اصفهان ۱۱ محرم ۶۳ بوده و فوت معتمد ربیع الاول ۱۲۶۳ است و در آن نامه چنین نوشته شده : (چون اکثر این طایفه «شیخی» را مداومت بچرس و بنگ است جمیع گفته‌ها و کرده‌های او از روی نشئه حشیش است که آن بد کیش باین خیالات باطله افتاده و من فکری که برای او کرده‌ام اینست که او را بماکو فرستم که در قلعه ماکو حبس مؤبد باشد) این نامه بچند موضوع دلالت دارد: ۱ - قبل از فوت معتمد حاجی میرزا آقاسی بتوسط گزارش علماء اصفهان [صفحه ۱۱۹] اطلاع برحال باب که در منزل معتمد است داشته . پس اینکه ظاهر عبارت عبدالبهاء میرساند که حاجی میرزا آقاسی از وجود باب در اصفهان اطلاع نداشته دروغ است و زورش نمی‌رسیده. ۲ - در همان زمان معتمد حکم بحرمت دادن او بماکو صادر شده بود ولی معتمد اجرا نکرده بوده. ۳ - گرگین همان حکم را در مقام اجراء گذاشته. اینجا جای سئوال است که چه شد که گرگین با اینکه برادر زاده معتمدالدوله بود سیاست او را تعقب ننمود؟ ممکن است خوف داشته که بهیجان عمومی باب بدست دیگران بیفتد و خیمه شب بازی عمودش شکسته شود و نتوانند از زبان او نشریه‌ی بسازند و البته بردن باب از اصفهان بعد از این مدت صلاح آنها بوده است. باز آقای عبدالبهاء می‌نویسد : (حاج میرزا آقاسی دستور العمل داد که باب را خفیا با لباس تبدیل در تحت محافظت سواران نصیری بتهران برند در بین راه امر جدید صادر کرد که او را بماکو برند در صورتیکه در نوشته سابق فکری که از ابتدا در نظر حاجی میرزا آقاسی بود همان بردن بماکو بوده که بعلماء نوشته بوده.) طبق نوشته آقای عبدالبهاء: (سید باب خیلی مایل بوده بتهران برود؛ مکاتبه کرده، خواهش کرده، حاج میرزرا آقاسی قبول نکرده). آیا نفرستادن سید باب بتهران و مخفی حرکت دادن و مستور داشتن در ماکو و چهریق بصلاح دولت ایران بوده یا نبوده؟ در صورتیکه صلاح نبوده. آیا کسی حاجی میرزا آقاسی را اغفال کرده و باشتباه انداخته یا دولت ایران را مجبور باین عمل کرده‌اند همه محل نظر است. [صفحه ۱۲۰] در صدر همان نامه حاجی میرزا آقاسی سید باب را واجب القتل می‌شناسد چه شده که با این حال فقط حبس آنهم در چهریق و ماکو برای او قائل شده‌اند؟ مگر دولت استبدادی آن روزی که شاهزادگان بزرگ را میل می‌کشیده‌اند، می کشته‌اند چه مانعی داشته که رئیس دولت و صدر اعظم بنظر خودش اقدام کند؟ آیا مجبور نبوده؟ نویسنده چیزی نمی‌فهمم خوانندگان درست دقت کنند از اصفهان باب را بلباس مبدل (لشکری) حرکت داده‌اند باز معتمدین در بین راه میتوانسته‌اند او را ملاقات کنند و بشناسند ولی غیر از آنها حتی گروندگان باو نمیتوانسته‌اند او را ملاقات نمایند. آقای عبدالبها ص ۲۴ مینویسد: (باب را در قلعه کلین بیست روز برای وصول و ایصال کاغذ او بدربار توقف داده‌اند و بعد هم با محمد بیک چاپارچی « پست بر، نامه رسان» او را روانه نموده‌اند که اگر تابعان پیغامهائی کنند

توسط محمد بیک واقع شود شما از اینکه حتی تابعان نباید بدون واسطه باو صحبت کنند حدس نمیزنید که یک کمپامی دین درست کنی بوده ملاقات نباب را بخودش محود مینموده؟ باز در ص ۲۶ مقاله سیاح مینویسد : (پس از رسیدن بماکو علیخان ماکوئی از فرط محبت بخانوادهی نبوت بقدر مقدور رعایت مینمود و بعضی را اذن معاشرت میداد). جای دقت است که آن بعضی که اجازهی ملاقات داشته‌اند چه اشخاصی بوده‌اند بهر حال بهمین تفضیل و منوال که بعضی اشخاص خاص سید باب را ملاقات کنند و دیگران اگرچه از گروندگان هم که باشند ممنوع باشند مدت محبس ماکو و چهریق سپری شده تا او را اعدام کرده‌اند اعدام باب پس از مسافرت عزیز خان مکری بروسیه و بردن هدیه از طرف [صفحه ۱۲۱] ناصرالدین شاه برای نیکلا پادشاه روسیه و عبور از زنجان در آن انقلاب و جنگ بزرگ بابیه بوده (چنانچه قبلا اشاره شده) آیا این مسافرت هم مدخلیتی در کار باب داشته یا نه؟ آیا مطلب همان بوده که چون روسها دیدند اگر باب زنده بماند بواسطه بشریات بی پا، بواسطه احتمال قوی اینکه بدست دیگران بیفتد و هرچه خرج کرده‌اند یا بافته‌اند پنبه می‌شود و بقاء او را گذشته از اینکه لازم ندانسته‌اند مضر هم شناخته‌اند بوده که موافقت باعدام او کرده‌اند. کینیاز دالکورکی می‌نویسد: (ولی چه باید کرد کاری را که باآن همه زحمت راه انداخته نمی‌توانستم از آن دست بردارم وانگهی مبلغ زیادی از برای این کار خرج شده بود) (یعنی کار دین سازی و ایجاد اختلاف در ایران) برای این قسمت بوده یا رعایت پادشاه ایران که بیش از این فتنه و جنگ و انقلاب داخلی در ایران نباشد؟ با آن مسافرت بهیچوجه مدخلیتی در این موضوع نداشته بلکه من باب المصادفه عزیزخان در حال جنگ بابیه بزنجان عبور کرده و بعد از کشته شدن باب از راه تبریز بایران برگشته همه محل دقت است. کینیاز دالکورکی در وجه بردن سید باب باذربایجان و کشتن او می گوید (وزیر مختار انگلیس کاملاـ متوجه عملیات من بود مقتضی نبود بیش از آنچه میکردم بکنم بعلاوه اگر سید را بتهران می‌آوردند و سؤالاتی از او میشد یقین داشتم با آن سادگی که دارد مطالب را می گوید و مرا رسوا مینماید پس بفکر افتادم که سید را در خارج از تهران تلف نموده پس از آن جنجال برپا نمایم). [صفحه ۱۲۲] هر چه بود سید باب را در تبریز اعدام کردند باین تربیت که او را بتوسط بند بدیوار و جرز سربازخانه بالا کشیدند. تیراندازی بسمت او شروع شد. تیر خطا رفت ببند رسید. سید هم افتاد دوباره او را به بند بالا کشیدند و تیر باران کرده کشتند. مباشر هم یا ارمنیها بودند یا لااقل صاحبمنصب ارمنی در کار بوده بعد هم نقاش روسی نقش نعش او را در کنار خندق تبریز برداشت. آقای عبدالبها در صفحه ۶۲ می‌نویسد: (پس از تیر به بند اصابت کردن سام خان مسیحی «فرمانده فوج همان که اول شلیک کرد و تیرش تعمدا به بند خورد یا دستور داشت معجزه‌ای برای باب درست کند» گفت: ما را «یعنی ارمنیها» از تیر اندازی معاف کنید یعنی این کرامت مؤثر افتاد که آنها معاف شوند و دوباره تیراندازی بباب نکنند). خوانندگان گرامی آیا شما چیزی از این مطلب می‌فهمید ! ؟ ولی سه احتمال دارد: ۱ - کرامت سید ۲ - خطا رفتن تیر ۳ - عمدا بباب نزدن و بریسمان زدن برای درست کردن کرامت آیا شما کدام احتمال را نزدیکتر بذهن می‌دانید؟ اگر سام خان حقیقتا کرامت تشخیص داده بود نام او را در تاریخ بابیه میدیدیم که یک نفر از پیروان صمیمی باب شده باشد در صورتیکه پس از این قضیه ابدا نام سام خان در بین نیست. در اینجا یک نکته دیگر را باید متذکر باشم و او این است که اگر پس از تیر به بند خوردن توانسته بود سید باب قوت قلب بخرج دهد سیاست دولت روسیه کاملا مؤثر می‌افتاد و درست همه منقلب میشدند و فقط مثل سام خان که اهل سر بود میدانست مطلب از چه قرار است یعنی اگر سید باب در [صفحه ۱۲۳] همان میدان پس از افتادن ایستاده بود و دعوت کرده بود قطعا کار گذشته بود ولی، ولی، ولی خدا چگونه چنین مجالی میدهد که کسانی بتوانند بچنین خیمه شبی مردم را از راه بیرون کنند ؟ ! ! این است معنی سحر با معجزه پهلو نزند این است معنی قطع وتین در جنگ حنین همه اردوی پیغمبر محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله قرار کرده. یک تنه ، بلی یک تنه حتی علی علیه‌السلام هم حاضر نبود. به تنهائی ،بلی به تنهائی در مقابل سی هزار اردو ایستاد و فرمود: انا النبی لا کذب، انا ابن عبدالمطلب این است معنی استقامت ،این است معنی تأیید خدا. اگر با این حال هم پیغمبر اکرم کشته شده بود این عمل شاهد پیغمبری او بود. باز عبدالبهاء در ص ۶۳ مقاله سیاح می گوید: (روز ثانی قونسول با نقاش حاضر شد و نقش آندو

جسـدرا بوضـعی که در خندق افتاده بوده برداشت). اگر عمدا و برای معجزه ساختن و بدسـتور کینیاز دالکورکی بوده تأثیری نکرده زیرا فورا بـاب گریخته و بقول مسـلمانان به بیت الخلاـ فرار کرده و در آنجـا او را جسـته‌اند و آورده و دوباره بـدار بالا کشـیده‌اند و بسته‌اند و کشته‌اند و بقول آقای عبدالبهاء ص ۶۳ مقاله سیاح (و باب را در همان حجره که در پایه‌اش آویخته بودند در نزد کانبش آقا سـید حسـین نشسـته دیدنـد). خوانند با مغز و فکر و تصور کند که در ساحت میدان در وقت تیر باران آیا حجره‌های سـرباز خانه بسـته است یا باز؟ و اگر در بی باز باشـد کدام درب است طبعا درب بیت الخلا باز میماند یا سایر حجرات؟ [صـفحه ۱۲۴] این نکته را بـاین قسـمت علاـوه نمائیـد که پس از ورود باب به تبریز و فتوای علماء بقتل او همین سـید حسـین که او را کاتب وحی میخوانند طبق همه تواریخ از باب تبری جسـته و باین واسطه از کشته شدن خلاص شده و بعد از دو سال بتصدیق خود بابیها همراه میرزا جانی کاشانی در تهران کشته شده و حتی بعضی از تواریخ (ناسخ التواریخ ص ۵۷۵ قاجاریه) می‌نویسد : گذشته از تبری سید حسین باب را لعن کرده و خیو «آب دهن» بصورت اوانداخته تا از کشـته شدن خلاص شده است . نویسـنده که یک نفر بازاری هستم می گویم کسـیکه باین داسـتانها از کشـته شـدن خلاص شـده آیا در آن حجره چه کار داشـته؟ اگر فـدائی بود که او هم کشـته می‌شـد و اگر خلاص شده از سامان تیر باران طبعا خیلی دور خواهد بود در هر صورت سید را اعدام کردند .

جسد سید باب

نویسـنده در موضـوع احـترام جنـازه افراطی نیسـتم، نمی گـویم ومرده پرسـتی بـد است، البته آثـار بزرگـان را بایـد محترم داشت در صورتیکه مجسـمه گذشـتگان را میسازنـد و احترام می‌کننـد قبر آنها را اگر اعتبار بدهنـد احترام کننـد بهتر است . کلیهٔ یاد آوری از گذشتگان منشأ ایجاد نبوغ در آیندگان است . ولی سخن من اینجاست که خود باب و بها نقل و حمل جنائز را حرام شمرده‌اند و در عین حـال در موضوع جسـد سـید باب سه قول است . ۱ – قول مسـلمانان که عقیـده دارنـد جسد باب را پشت خندق تبریز انداختند صاحب مفتاح باب الابواب می‌نویسد که پدرم روز دوم عبور کرده بوده و دیده [صفحه ۱۲۵] بوده که از طرف ران او تا مقداری از احشاء او را سگ خورده بوده . نقل می‌شود در وقتیکه قونسول روس عکس برداشـته یا بقلم رسم کرده است علامت دریـدن سـگ در جسد منعکس بوده است . ولی چون نویسـنده دسترسی نداشته‌ام نتوانستم تحقیق کنم اما مطلبی را پیر مردهای تبریز نقل کرده‌اند اینستکه مثل همه لاشه‌ها در ابتدا اطرافش سگهای خندق جمع شده و بعدا قطعه قطعه و هر قطعه از او بپوزسگی بطرفی پراکنده شده حتی اسـتخوانها او هم در یک جا جمع نشـده . قول دوم؛ بهائیها می گوینـد طبق صـفحه ۶۶ مقاله‌ی سیاح: (جسـد او را شب هنگام بخـانه شـخص میلاـنی محفوظ داشـته و در صـندوق کرده امـانت گذاردهانـد بعـد بموجب تعلیماتیکه از تهران رسـید از آذربایجان حرکت داده بکلی این قضـیه مستور ماند و بعد از آن می گویند بتهران آورده‌اند و مدتی در تهران بوده و بعدا او را در صندوق بلور گـذارده و بعکا انتقال داده‌انـد و در آنجا دفن کرده‌اند و فعلا زیارتگاه آنها است) قول سوم – ازلیها می گویند بر حسب وصـیتی که کرده بوده جسـد او را برده‌انـد و در جائی که خدا می‌داند و غیر خدا نمیداند بامر وصـی او «صـبح ازل» دفن کرده‌اند و تا امروز هم معین نیست که در کجا است . طبعیات مسـئله قول مسلمانان را تقویت می کند زیرا پس از کشتن باب دولت پاسبان گذاشته و کاملا رعایت اینکه کسی اقدامی نکند می کرده‌اند و اگر فرض کنیم پیروانی داشته که می‌توانسته‌اند جسد او را از مسلمانان بربایند خود او را ربوده بودنـد . از این که بگـذریم بـاز قول ازلیهـا که شب هنگام برده باشـند و دفن کرده باشـند نزدیکتر بقبول است زیرا در دین اسلام مثله کردن و اهانت کردن [صفحه ۱۲۶] بجسد کفار هم روا نیست . ممکن است مسلمانان مسامحه کرده باشند و پس از چند روزی بقایای جسد دفن شده باشد . خصوص اینکه سـید خوانده میشده و اما اینکه جسد را در تبریز نگاهداشته و بعدا بتهران برده و سپس بعکا حمل شـده باشـد از چند جهت بعید است: ۱ – بعـد از باب شـیخ علی ترشـیزی مصدر امور بابیها بوده نه بها و عبدالبها و شـیخ علی کاملا معتقـد بباب بوده و بر خلاف امر او که نقل جنازه را جایز نمی‌دانسـته اقـدامی نمی‌نموده تا اینکه امر کنـد جنازه را

نگاهدارند . ۲ – آن نحوه‌ی که مقاله سیاح می‌نویسد که بعد از دو شب او را امانت گذارده‌اند باید سئوال کرد بامر کی بوده؟ و طبق کدام شریعت بوده؟ زیرا اگر بابی بودند که نقل جنازه را جایز نمی‌دانستند تا امانت بگذارند و چنانچه مسلمان بودن علاقه‌ای نداشتند که او را در صندوق گذارند و بر فرض که آقای بها یا صبح ازل در همان وقت سرپرستی طایفه بابیه را داشته‌اند و هچه عملی را می‌خواسته‌اند انجام بدهند در ظرف دو روز از تهران به تبریز دسترس رساندن دستور و فرمان را کسی نداشته است و اگر بگویند قبلا پیش بینی شده در عبارات باب خواهیم خواند که هنوز امیداور بحیات و زندگی بوده و بخود وعده‌ی غلبه میداده و بتوبه کردن استدعای عفو و اغماض می‌کرده است که زنده بماند و خبر از کشته شدن خود نداشته . دو نفر با هم گفتگو می‌کردند و نزاع داشتند سر پنج تومان که در کوچه افتاده بود و هر دو نفر دیده بودند هر یکی حریف را عقب میزد در این اثنا صاحب پول رسید و نزاع آنها را برید، پول خود را برداشت . قول ازلیها در مقال قول بهائیها در جنگ است . بنابراین قول و مسلمانها بدون معارض ثابت میشود . [صفحه ۱۲۷]

ترور بازی

پس از کشته شدن باب باسم طلب خون او ترور بازی و آدم کشی در ایران شروع شده و تا حدود بیست سال این قسمت در ایران بود . با اینکه خواسته‌اند این مطلب را ماست مالی کنند و همیشه کسوت مظلویت بخود بپوشند و مسلمانان را بظلم نسبت دهند ولی از خلال حرفهای آنها مطلبی کاملا پیدا و پر ملا است . خود آقای میرزا حسینعلی (بها) در کتاب اینان می‌نویسد: (در این ایام که بحمدالله سطوت الهی چنان غلبه فرمود که جرئت تکلم ندارند «یعنی مسلمانان» و اگر یکی از اصحاب حق را ملاقات نمایند «یعنی بابیها» از خوف اظهار ایمان می‌کند و چون خلوت می‌کنند بسب و لعن مشغول می‌شوند و عنقریب است که اعلام قدرت الهی را در همه بلاد مرتفع بینی و آثار غلبه و سلطنت او را در جمیع دیار ظاهر مشاهده فرمائی) سید حسین در ماکو و چهریق همراه سید باب بوده باتفاق بابیه و مسلمانان و چنانچه در ص ۲۱۲ سطر ۲۰ کتاب نقطهٔ الکاف و ص ۱۳۲ تا ۱۳۳ این کتاب می‌نویسد: یحیی خان ارمنی حاکم ارومیه بواسطه همراهی نمودن بسید باب و راه دادن اشخاص متفرقه بملاقات او از طرف ولیعهد (ناصرالدین میرزا) محبوس گردیده است و بالعکس چون علی خان ماکوئی که مأمور محافظت سید باب در ماکو بود کمال محافظت و مراقبت را نسبت باو داشت و اسرار را بولیعهد میرسانید (طبق ص ۱۳۲ نقطه الکاف سطر ۱۵) سید باب او را نفرین می کرده نویسنده اهمیت باین جزئیات نمی‌دهم یا میرزا جانی دروغ گفته یا عبدالبهاء ولی این نکته را متذکر میشوم که با آن همه ادله که باید سید حسین دور از میدان [صفحه ۱۲۸] تیر باران باشد اگر هم ارامنه او را در آنجا نگاهداشته باشند و بعد از اصابت تیر به بند او را ملاقات کرده باشد بعید نیست زیرا جریان امر عادی نبوده که یک نفر که باید از میدان گریزان باشد در حجره مستور مانده باشد . علاوه بر اینکه بعدا هم بسید حسین خیلی کارها داشته‌اند و شاید هم لعن کردن و تبری جستن ، آب دهن بصورت سید باب انداختن و خلاص شدن مقدمه‌ای برای همان کارها بوده که آقای سید حسین از تبریز بتهران بیابد و آقای عظیم (شیخ علی ترشیزی) نایب مناب سید باب شود . بهر صورت و بهر تقدیر تماس سید حسین کاتب وحی (بقول بهائیها) با امنای روسیه خیلی زیادتر از خود سید باب هم بوده چنانچه در نقطهٔ الکاف ص ۲۶۷ از سطر یک الی هشت می‌نویسد: (ایلچی دولت تزاری روسیه مخصوصا برای ملاقات سید حسین به تبریز می‌آمده و با او ملاقاتهای متعدد کرده است) . برگردیم باصل موضوع: بازار و ترور بازی در تهران و سایر قسمتهای ایران گرم شد . علمائی که برخلاف باب فتوی داده بودند کاملا سلب اطمینان از آنها شده بود تا روزی که متوجه زدن شخص ناصرالدین شاه شدند و کسانیکه مؤسس ترور شاه بودند هر یک را در هر کجا بودند بدست آوردند منجمله بر حسب تواریخ رسمی که قابل دروغ بستن بشخص سفیر روسیه نیست آقای حسینعلی (بهاء) را درزر کنده که مرکز سفارت روس بوده خود سفارت بنام موافقت با شاه ایران بدر بار فرستاد و حتی آورنده‌ی او از صدراعظم ایران در آنزمان انعام هر گرفت و بعدا تبرئه

شد و از کشته شدن نجات یافت و کار او بحبس و نفی خاتمه پذیرفت . [صفحه ۱۲۹] (مدرک روزنامه وقایع اتفاقیه بتاریخ پنجشنبه ۱۰ ماه ذیعقدهٔ الحرام مطابق سال سیچقان ئیل ۱۲۶۸ اخبار داخله ممالك محروسه ایران دارالخلافه تهران نمره ۸۲ می‌باشد .) بدیهی است یک روزنامه رسمی ممکن نیست دروغ باین صریحی نسبت بسفارت دولت تزاری بدهد ولی آقای عبدالبها در این موضوع صاف و صریح و بی پروا بخیال اینکه غیر از گوسفندان دیگری نخواهد خواند و روزنامه هم روزمره از بین میرود در ص ۷۴ چنین می‌نویسد: (لیکن بهاء الله در کمال سکون و قرار از آفجه سوار شده به نیاوران که مقر موکب شاهی و محل اردوی شهریاری بود وارد و بمحض ورود در تحت توقیف در آمد) نویسنده خیلی اصرار ندارم که شواهد کذب ذکر کنم چون نتیجه‌ی تحقیق و تحری خود را می‌نویسم خوانندگان را متوجه چند قسمت زیر می‌نمایم: ۱ - اینکه میرزا حسینعلی (بهاء) در آن عصر از معروفین تابعین باب بوده والا فرار کردن و پناه بردن بمرکز سفارت روس بقول همه و خود را معرفی کردن بدربار بقول عبدالبها سببی نداشته و گذشته از این غارت کردن منزل او علتی نداشته یک نفر که غیر متهم باشد این گرفتاریها را ندارد پس کاملا متهم بمداخله در تیراندازی برای شاه هم بوده است . آقای عبدالبها در ص ۷۶ می‌گوید: (لهذا دولت جاوید مدت خواست که بعضی منهوبات اموال و املاك دارد و باین سبب دلجوئی نماید لیکن چون مفقود کلی و موجود جزئی کسی در صدد اخذ برنیامد) . آری میرزا حسینعلی متهم بوده و خانه او را غارت کرده‌اند و ملك هم داشته ضبط خالصه‌ی دیوانی شده است و باو هم واپس نداده‌اند ولی جان او محفوظ مانده و برای حفظ جان او کوششهای زیادی بعمل آمده است . [صفحه ۱۳۰] ۲ - آیا محفوظ ماندن او بسعی سفارت روس بوده؟ یا اهمیت موقع شخص او بوده؟ آیا از روی حقیقت چنانکه عبدالبهاء ص ۷۶ می‌نویسد: (و چون حقیقت حال آشکار شد برائت بهاء الله از این تهمت ثابت گشت حکم دربار بپاکی او صادر شد) بوده؟ خوانندگان در این چند قسمت دقت فرمائید بنابراین اگر تبرئه شده بود البته اموال او را باو میگردانیدند و او را تبعید بعراق نمی‌کردند پس تبرئه نشده و اگر موقعیت شخصی داشت اصولا خانه او را غارت نمی‌کردند پس بسبب موقعیت شخصی هم نبوده آیا بنظر خواننده چه میرسد؟ فقط و بقید احضار محفوظ ماندن او با دخالت در قتل سلطان جز مجبوریت در مقابل سلطان روس آیا علتی داشته است یا خیر؟ نویسنده که چیزی نمی‌فهمم خواننده دقت فرماید اگر چیزی فهمید دعای خیر بنویسنده کند . باز جای دقت است دولت روس چرا حفظ وجود حسینعلی بها را آنقدر اهمیت داده؟ اگر فرضیه‌ی کینیاز دالکورکی را کنار بگذاریم یك دولت تزاری بکسی که سوء قصد بشخص سلطنت ایران کرده است و کاملا متهم ببابیگری بود . چرا اهمیت داده است؟ آیا خواننده تفرس نمی‌کند که اختلاف در ایرن نگاهداشتن پیاز دو دستگی برای دولت روس باندازه قیمت وجود شاه ایران قیمت داشته؟ .

معجزه نمی‌خواهم

در دین اسلام و سایر دیانتها تصدیق نبوت بمعجزات است . خصوص نبوت اولوالعزم که چون قانون تازه می‌آورد و برای همه روی زمین است حتی [صفحه ۱۳۱] بشارت نبوت سابقه هم برای همه کفایت نمی‌کند زیرا بشارت نبوت سابقه مخصوص بگروندگان (مؤمنین) بآن است و برای دیگران نتیجه ندارد . پس راهی برای اثبات نبوت اولوالعزم یعنی کسیکه از جانب خدا قانون تازه بیاورد جز معجزه نخواهد بود . با بیان و بهائیان انکار و تأویل معجزات همه انبیا را نموده‌اند . اگر چه در گوشه کنار حرفهای آنها تصدیق معجزات و خرق عادات برای انبیاء ماسبق و برای خودشان بتلویح و اشاره هست مخصوصا در چند جا از کتاب ایقان تصریح شده است . نویسنده بهانه گیر نیستم، سر تسلیم پیش آورده ، ابوجهلی نکرده معجزه نخواسته‌ام . با آنکه اگر یک کاسه مسی در منزل داشته باشم و یك نفر ناشناخت را بفرستم خانم من آن کاسه مسی را باو نخواهد داد که برای من بیاورد مگر اینکه یك نشانی از قبیل انگشتر دست یا کلید جعبه و یا اینکه خط مرا بشناسد و من بنویسم و بدهم ببرند و اگر بدهد یا سفیه است ، یا مسئول من واقع خواهد شد . نویسنده برای خاطر مماشات دیانت را باندازه یک کاسه مسی هم ارزش نداده سر تسلیم فرود آورده معجزه نمی‌خواهم

.

شوخی کردم، اصل دعوی ثابت نیست، دلیل خواستن بعد از صحت ادعاست

اینکه نوشتم معجزه نمی‌خواهم ، دیانت باندازه یک کاسه مسی در نزد من ارزش ندارد ؛ حقیقت مطلب این است که شوخی کردم، برای مماشاهٔ گفتم دیانت از [صفحه ۱۳۲] جان عزیزم قیمتش بیشتر است زیرا تأمین سعادت ابدی مرا مینماید و البته بدون معجزه و خرق عادت شخص عاقل ممکن نیست بیک نفر عادی مثل خودش ایمان و اذعان پیدا کند اصل مطلب این است که طلب معجزه کردن ، دلیل طلبیدن بعد از تحقیق و تحری از اصل دعوی است . من در خم کوچه اول همه را کاملا سرگم و گیج تماشا کرده‌ام با کمال تحقیق و تحری مطلبی که از روی مدرک بدست من آمده این است:

شرایط قبول دعوت

قبول دعوت مدعی قانون گزاری از جانب خدا بهراسم که خوانده شود (رسول ، نبی، اولوالعزم ، سفیر ، نقطه اولی ، نقطه ثانی ، مظهر رب اعلی ، اسم الرب ، ذکر ، فؤاد) پیرو اسم نیستم متوجه رسم و حقیقت موضوع هستم این شرایط ، شرائط قبول دعوت کسی است که از جانب خدا برای نوع بشر قانون می‌آورد . ۱ - امکان عقلی داشتن امری که بآن دعوت شده زیرا اکر امکان عقلی نداشته باشد خداوندی که عقل آفریده تشریع برخلاف آفرینش خودش کرده است مبهم نویسی نمی‌کنم ، دعوی باید بچیزی باشد که قابل استماع و عملی باشد دعوت سید باب قابل استماع و عملی نبوده ۲ - اینکه دعوت کننده بدعوی خودش پابست باشد و استقامت در دعوی خودش داشته باشد زیرا اگر خودش بخودش ایمان نداشته باشد دیگران باو ایمان نباید بیاورند و اگر فرض کنیم کسانی هم اظهار ایمان کرده‌اند همینکه تحقیق کردیم می‌فهمیم یا سفهیانه بوده یا از روی غرض سید باب دعوی خودش ایمان نداشته . [صفحه ۱۳۳] ۳ - همانطور که تقریر از جانب خدا دلیل حقانیت است خذلان دلیل بطلان است توضیح اینکه من باب لطف بر خدا لازم است ابطال مدعی باطل و اگر مدعی باطل موفقیت یافت در محضر حضرت حق و خداوند عالم جلوگیری از او نکرد خداوند عالم ظلم فرموده و چون ظلم بساحت اقدسش راه ندارد مدعی باطل را همیشه مفتضح میفرماید چنانیکه بعد از این مفصلا خواهیم خواند . سید باب مورد خذلال بوده ۴ - پس از این که مدعی ممکن شد و دعوت کننده بدعوی خودش پابست بود و مورد خذلان خداوند هم نبوده آنوقت جای نظر در دلیل او است .

دعوی سید باب، قابل استماع نبوده

اشاره

اگر - اگر - اگر - کتاب بیان از سید باب بوده و سید باب مقرراتی و قوانینی آورده . اگر - اگر دعوی او فقط رکن رابعی نبوده اینمقررات قابل استماع و عملی نبوده زیرا از جمله مقررات آن حکم صریح محکم غیر قابل تأویل لزوم وجوب محو همه کتب و حرمت تعلیم و تعلم همه علوم است .

بهانه نمی‌گیریم

برخلاف نص صریح بیان که امر می‌کند باین که همه‌ی کتب را باید محو کرد و خصوص کتاب بیان و سایر آثار خودش را نشر داد و برخلاف ترغیبها و تحریصها که بنوشتن و نشر دادن و حتی کیفیت نوشتن باین که بسرخی نوشته شود و بیتها و سطرهای سی

حرفی نوشته شود و با خطی خیلی خوب نوشته شود و بر کاغذ [صفحه ۱۳۴] لطیف نوشته شود . برخلاف این تنصیص‌ها و تحریص‌ها نسخه‌های کتاب بیان و سایر آثار سید باب را جمع کرده‌اند و منع از نوشتن و نشر دادن نموده‌اند . میرزا حسینعلی (بهاء) در کتاب ایقان صفحه ۱۳۲ می‌گوید (و از این غمام رحمت « یعنی سید باب» این قدر نازل شده که هنوز احدی احصی ننموده چنانچه بیست مجلد الان بدست میاید و چه مقدار که هنوز بدست نیامده و چه مقدار تاراج شده و بدست مشرکین «یعنی مسلمانان» افتاده و معلوم نیست چه کرده‌اند) نویسنده بهانه گیر نیستم ، نمی‌گویم امروز یکنفربابی و بهائی ممکن است از اول عمر تا آخر عمرش یک نسخه کتاب بیان را ندیده باشد . نمی‌گویم که آثار باب که اساس و پایه و شالوده‌ی همه این هیاهوهاست کجاست؟ نمی‌گویم که شاید باندازه‌ی مفتضح و رسوا بوده که صلاح در جمع آوری آن بوده نمی‌گویم که شاید در خلال در همان آثار باب ادله‌ی بطلان او زیاد بوده . نمی‌گویم شاید در آثار باب ادله‌ی زیادی بر بطلان بهائیها، ازلیها بوده . فقط با این که بهانه گیر نیستم ناچارم آنچه را از بیان در اینجا نقل کنم از تکه‌هائی از بیان که در ضمن دلائل العرفان (دلائل الخذلان) تألیف میرزا ابوالفضل گلپایگانی که در تحت نظر مستقیم میرزا حسینعلی بهاء و در زمان او بطبع رسیده و کتاب ایقان که در هیجدهمین سال ایمان میرزا حسینعلی طبق ص ۱۳۸ که می‌گوید (هیجده سنه می‌گذرد)نوشته شده همچنین از کتاب اقدس (کتاب احکامی بهاء) نقل نمایم .

استفاده

شاید خوانندگان گرامی که بعبارت منقوله از بیان برسند تعجب کنند که [صفحه ۱۳۵] این عبارات زشت و احکام رکیک چگونه ممکن بوده که یکقرن ؛ بلی یکقرن جمعی را سرگیج کند و چون تردید کنند نویسنده را متهم نمایند که شاید خودم ساخته و بسید باب بسته‌ام البته از این که از کتب چاپ شده خودشان نقل می‌کنیم استفاده کرده و خودم را از تهمت مبری میدارم و اما اینکه چطور یک قرن این سرگیجی برای گروهی بوده با کمال تأسف از مجموع آنچه گذشت و آنچه خواهد آمد رفع خواهد شد و اوضاع ایران و ایرانی کاملا وضوح پیدا می‌کند .

محو کتب

این حکم محققا از بیان بوده شاهد آن : ۱ – در کتاب اقدس صفحه ۲۸ میرزا حسینعلی بهاء تصدیق می‌کند که در بیان اینحکم نازل شده پس از آن لطف فرموده و این حکم را نسخ نموده‌اند (چه لازم بود نسخ کنند گوسفند شعور ندارد که بفهمد اینحکم اصولا مخالف عقل و وجدان و آفرینش انسان است) گوسفند که نمی‌تواند بفهمد که چنین حکمی از جانب خدا بتوسط پیغام آوری ممکن نیست نازل شود . گوسفند که نمیتواند بفهمد که قبل از عمل بحکم ،نسخ حکم محال است زیرا ارزش قانونی پیدا نمی‌کند و فقط سخنگوئی بیهوده خواهد بود . گوسفند که نمی‌تواند بفهمد که اصولا این حکم با سازمان بشر که قابل تعلیم و تعلم آفریده شده سازش ندارد گوسفند که نمیتواند بفهمد که درس خواندن لااقل برای خواندن بیان فارسی و عربی لازم است و خود این حکم بالملازمه نقیص امر بخواندن و نوشتن خود بیان است زیرا تعلیم و تعلم بالنسبه ببیان واجب می‌داند ،درس خواند را حرام [صفحه ۱۳۶] میداند ، آیا بدون الفبا ممکن است کسی کتاب بیان را بخواند؟ گوسفند که نمیفهمد نسخ دلیل اثبات است خود آقای بها که نسخ اینحکم را کرده‌اند بالاقتضاء و بالملازمه تصدیق کرده است که اینحکم از جانب خدا بوده و در موقع خودش قوت قانونی نداشته و بعد نسخ شده . خلاصه چه لازم بوده نسخ کنند اگر برای گوسفندان بود مثل سایر احکام غیر عملی که نسخ نشده آن را هم بحال خود می‌گذاشتند . بهر حال در کتاب اقدس صفحه ۲۸ می‌گوید (قد عفا الله عنکم ما نزل فی البیان من محو الکتب و آذناکم بان تقرؤا من العلوم ما ینفعکم) ترجمه – خدا عفو کرد از شما (خطاب بگوسفندان) چیزی را که نازل کرده بود در کتاب

بیان که عبارت از محو کتب بود و ما اذن و رخصت دادیم شما را باین که قرائت کنید و بخوانید از علوم چیزی که نفع میدهد شما را (تکرار میکنم راستی آقای بها اظهار لطف نموده‌انـد) ۲ – در دلائل العرفان در صـفحه ۲۱۴ از بیان چنین نقل می‌نمایـد(فی الباب العاشـر من الواحـد الرابع لا ـ یجوز التـدریس الا ـ فی کتب البیـان ، و الکلام و المنطق ابـدا لا یجوز) ایضا در صـفحه ۲۲۵ (فی البـاب السـادس من الواحـد السادس فی حکم محو المکتب الا ما انشا فی هـذا الامر) این حکم بقوت خودش تا نزول نسـخ آن باقی بوده و اقل مـدت قوت او بر حسب عین عبـارت ایقان ص ۱۲۱ که می گویـد (و آن مـدینه‌ی کتب الهیه است در هر عهـدی مثلا ـ در عهد موسی تورات بود و در زمن عیسی انجیل و در عهد محمد رسول الله صفرقان و در اینعصر بیان) و باز در ص ۱۰۶ تعیین عصر نوشتن ایقان را مینماید و هزار و دویست و هشـتاد سـنه از ظهور فرقان گذشت [صـفحه ۱۳۷] پس از ۱۲۶۶ تا ۱۲۸۰ بقول بها این ۱۴ سال بشـر و نوع انسـان مأمور بوده که همه کتب روی زمین را محو نمایـد بر حسب دسـتور خـدای آسـمان و زمین و بنا بقول بابیهای غیر بهائی تا امروز هم بر حسب فرمان و حکم خدائی در بیان باید کلیه‌ی مدارس هم امم بسته و همه کتب محو و نابود شود .

قطع وتین

به به به به، چه بهتر از این دعویهای کذب از مقام اولوالعزمی و نوبت و رسالت و ولایت در ادوار بشـریت بسیار بوده و خداوند عالم هر یک را بقسـمی مفتضح و رسوا فرموده آنچه سـحر و شعبده بنام معجزات در مقابل انبیاء آورده‌اند باطل کرده ولی از همه ملیح‌تر این است که شاهـد کـذب در خود آیات صاحب دعوی باشد . آیا قطع وتین از این و شـیرین‌تر از این می‌توان فرض کرد که کسـی دعوی آیات از جانب خـدا بکنـد و خود آیه‌ی او دلیل دروغگوئی او باشـد این است حقیقت صدق مقال (و لو تقول علینا بعض الا قاویـل لا ـ خـذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین) که دست یمنای پر برکت حق صاحب دعوی باطل را مقهور می کنـد و رک دل او که همان شـبه آیات آوردن است دلالت بر ضـلالت او نموده و او را نابود و هلاک می کند (اگر خواننده گوسفند نباشد) در دلائل العرفان و ایقان و لائیل سـبعه مکرر در مکرر بتقریر تمسک میجوینـد که اگر از جانب خدا نبوده باید خدا او را باطل کند آیا بهتر از این فرض می‌شود که دعوی کسی را باطل کنند که شاهد کذب او را مقرون بدعوی او نمایند؟ [صفحه ۱۳۸]

برای خنده صدا دار

کورشور تا جمالم بینی ، کرشو تا صوت ملیحم بشـنوی قبول کن که خدا حکم بحرمت تعلیم و تعلم همه علوم در یک زمانی نموده باشد و منحصـر کرده باشد همه علوم را بکتاب بیان . آیا حق این سؤال را داری که احکامی که در بیان بوده و اولاد انسان منحصـرا بایـد آنها را یاد گیرد و عمل کند و هیچ علم دیگری تحصـیل ننماید و هیچ عمل دیگری از او سـر نزند چگونه جواهر آبداری بوده که درخشـندگی و رخشندگی آن کفایت از همه علوم و معارف را مینموده است اگر حق این سؤال را بخودت میدهی چند کلمه از بیان برای شما می‌نویسم تا منهم شریک در این خیر شده باشم .

دست بر دل بگذار و محکم باش، حکم مقعد

صفحه ۲۴۴ از دلایل العرفان از کتاب بیان نقل می کنـد: (فی الباب الاول من الواحـد التاسع عز کل ارض لله است «صدر مجلس» در هر مقعدی «یعنی در هر مجلسـی» سزاوار است جای یک نفس «یعنی یک نفر» باقی گذارند برای من یظهره الله چونکه نمیشناسند او را لاحترام او باسم او ولی او میشـناسد و میخندد و بر عبادی که بر اسماء این اعظام و احترام مینمایند) نویسنده ناچار است برای شرح اینحکم عرض کنـد: سید بـاب در همه نشـریاتیکه بنـام اوست از بیـان و غیر بیـان اظهـار عشـق مفرطی بمن یظهره الله مینمایـد یعنی کسیکه او را خدا ظاهر می کند (امام زمان شخصی که شیعه می گوید) (امام زمان نوعی) (پیغمبریکه بعد از دو هزار سال دیگر طبق

حروق مستغاث بیاید) (آقای میرزا حسینعلی بها چنانکه بهائیها می گویند) [صفحه ۱۳۹] معلوم نیست غرض او «سید باب» از من یظهره الله کیست . هر چه هست اظهار عشق زیادی باو داشته . در اینجا می‌خواهد بگوید: (در هر مجلسی صدر مجلس کسی نه نشیند و بنام او باقی گذارند که اگر در آن مجلس حاضر شود معطل جا نشود که خلاف احترام او باشد) مطلب باین سادگی را با آن عبارت خیلی قشنگ که ، در هر مقعدی جای یک نفس باقی گذارند ادا کرده است . باز کور شو ، کر شو : بگو ، از روی اذعان ، از روی ایقان ، انصافا ، خیلی بلاغت دارد ، در حد اعجاز است ؛ یک حرف او را هم کسی نمی‌تواند اتیان کند . پس از آن اطاعت کنید، در حد مقعد خودتان بامر ایشان جای یک نفس بگذارید . باز تکرار می کنم که از بیان ، بلی بیان آسمانی ، بلی بیانی که آیت حق است و از او آورنده او جز همین آیت نباید معجزه‌ای خواست ، بیانی که او را نشان نمی‌دهند . بیانی که نسخه‌های او را جمع کرده و در هر مجلس و محفل می گویند بیان نادیده از قرآن افصح و ابلغ است و هیچکس نمی‌تواند یک آیه ، بلکه یک حرف از او بیاورد . از بلاغت ، از فصاحت لذت برید ، کیف کنید ، از حسن عبارت ،از جودت تعبیر دوباره بخوانید (عز کل ارض لله است در هر مقعدی سزاوار است جای یک نفس گذارند الخ). البته این حکم برای عموم جهانیان و برای همه نقاط روی زمین در همه‌ی مجالس بوده و واقعا هم عملی بوده مثلا در یک مجلس که صدر او را خالی گذارده بودند کفایت از مجلس دیگر نمی کرده . در شرق و غرب عالم هیچ مجلسی نباید منعقد شود که در آن مقعد جای یک نفس نباشد . [صفحه ۱۴۰]

باز هم حکم مقعد

در کیش با بی‌ها و بهائیها طبق بیان و اقدس باید نوای قرآن خواندن را در آورند . و با صورت ملیح حزین بخوانند . شما هم اگر میل دارید با صورت حزین بخوانید و لذت برید ولی اگر در بین خنده گلوگیرتان شد البته نمی‌توانید با حزن بخوانید پس خیلی متوجه باشید که نخندید . صفحه ۲۲۳ دلائل العرفان از بیان چنین نقل می کند: (فی الباب السابع من الوحد السابع ینبغی لمن یدرک من یظهره الله ان یسئل من فضله اذا شاء یمن علیه فالیشر فن مقعده بتراب نعلین) ترجمه : (سزاوار است برای هر کس درک زمان من یظهره الله کند اینکه بخواهد از فضل او اگر اراده کند من یظهره الله منت گذارد بر او پس باید البته البته من یظهره الله مشرف کند معقد او را بخاک نعلینش) از جمله بالا- منظور سید باب آنستکه هر که درک زمان من یظهره الله کردن تمنا کند که به منزلش تشریف ببرند این مطلب ساده با آن عبارت قشنگ ، با فصاحت ذکر شده . از غلطهای عبارتی صرف نظر می کنیم – از غلطهای مدلولی اغماض می‌نمائیم نمی گوئیم برای کسی که این همه با و خشوع می‌شود حکم و جزبی مؤکد بنون تأکید ثقیله با سئوال و خواهش بی مناسبت است . نمی گوئیم هر حکم و جوبی که معلق باراده فاعل شد نتیجه ابحه و ترخیص میدهد، نمی گوئیم در این صورت فعل امر آوردن اصولا غلط است، منطق نمی‌خوانیم چون حرام است و قضیه‌ی شرطیه را از قضیه حتمیه فرق نمی گذاریم . [صفحه ۱۴۱] از همه گذشته بازاری می‌نویسم مشرف کردن مقعد بخاک کفش جز همان معنی (تی پا) (تو فلانی زدن) چیز دیگر هست ؟ آیا مشرف کردن مقعد بخاک کفش بمعنی تشریف بردن بمنزل کسی است؟ این عبارات افصح و ابلغ از همه عبارات را که مطلب بآن سادگی با همه پیچ و خم که نتیجه‌اش هم غیر از فحش نیست بمعجزیت پذیرفته و می گویم معجزه وارونه هم معجزه است و الحاصل خر میشویم می گوئیم اگر در بلاغت معجزه نکرده ، در رکاکت کرامت نموده است . کسی باین رکیکی نمیتواند عبارت بگوید اما بر گردیم به نتیجه حکم . اگر واجب شود بر من یظهره الله که بخانه کسانیکه درک دوره او را می‌نمایند برود باید بمنزل یک بلیون جمعیت روی زمین برود چون در خود بیان تصریح شده که همه روی زمین طوعا او کرها باو ایمان خواهند آورد بنا براین اگر هر منزلی راده نفر فرض کنیم یک بلیون نوع بشر بصد هزار بلیون منزل تقسیم می‌شود و برای هر منزلی سه دقیقه که فرض کنیم تمام یک عمر ۵۰۰ ساله کفایت نمیکند .

حکم بدیع

صفحه ۲۳۶ دلائل العرفان نقل از کتاب بیان : فی الباب الثالث و العاشر من الواحد السابع مما فرض الله علی کل عبید ان یکون عند هم (نوزده) آیه (ممن یظهره الله فی ایامه بخطه) حاصل معنی واجب است بر همه که نوزده آیهٔ بخط من یظهره الله نزد آنها باشد . بنابراین چون حکم این است که همه روزی زمین ایمان آورند جناب من یظهره الله باید یک بلیون ۱۹ آیه بنویسند . در این صورت حساب کنید چه اندازه باید عمر کند و همه مشغول نوشتن آیه برای مؤمنین باشد . [صفحه ۱۴۲]

حکم قشنگ

صفحه ۲۳۵ دلائل العرفان نقل از کتاب بیان (فرض علی الکل ان یکتب من مطلع شهر الی شهر آخر واحدا فی واحد مما یحب من اسماء الله) هر یکنفر باید یک طلسم از وفق اعداد در هر ماه پر کند پس مقدمتا همه افراد بابی و بهائی باید عالم بوفق اعداد و طلسمات باشند . تتمیم - در همان صفحه (فی الباب العاشر من الواحد السابع فلیحر زن کل نفس بهیکل اسم المستغاث) و اگر مستغاث را بر عدد اللهم طرح کنیم نوزده شود . اتمام - این حکم را برای زنها بشکل دائره و برای مردها بشکل مربع . البته با این حرز گرگ خوار نخواهید شد .

صد میلیون خانه در شیراز، کوچه شمشیر گرها

صفحه ۲۳۴ دلائل العرفان نقل از بیان چنین می‌نماید (الباب التاسع من الواحد السابع فرض علی الکل آن یبنی بیتا علی ابواب «نود و پنج» و بیتا علی ابواب « نود» توضیح مطلب این که واجب کرده محل تولد خودش خانه‌ی کوچه شمشیر گرها را که فضای او تقریبا چهار متر در چهار متر است و مشتمل بر یک اطاق بالاخانه و یک اطاق زیر آن و یک اطاق دیگر وصل بهمان تحتانی دارد) حکم کرده که این خانه کعبه باشد و قبله‌ی همه امم باشد و دستور داده است که برای کعبه ۹۵ درب بگذارند . در اینجا حکم می‌کند که بر هر در بی هر یکنفری یک خانه بسازد بنا بر این اگر همه روی زمین ایمان بیاورند و برای هر یک نفری یک خانه فرض کنیم بایستی یک بلیون خانه اطراف خانه او در کوچه شمشیر گرهای شیراز بنا شود . اگر خانه مورچه فرض کنیم البته ممکن است . [صفحه ۱۴۳] گوشت لر را زرورق میزنند که بفروشند++ صندوق سربسته را بتوصیف می‌چاکانند نویسنده حدود صد قسمت از اطراف نوشته جات چاپی بیان تهیه کرده بودم که بنویسم و خوانندگان را متوجه سازم ولی قبض پیش فروش داده‌ام ،کتاب از ۲۰۰ صفحه نباید متجاوز شود زیرا آن وقت در مقام طبع خیلی متضرر خواهم شد از همین جهت بقیه آنچه را جمع آوری کرده‌ام می‌گذارم برای وقت دیگری و بهمین جا تعرض و به بیان را خاتمه میدهم . آقای میرزا ابوالفضل در ص ۱۵ از فرائد می‌گوید: «و صاحب این امر امنع و ازید و افصح و اعلی و اظهر از آیات قبل دارد» خوانندگان دو مرتبه سه مرتبه برگردند ، هی مکرر بخوانند ، معنی فصاحت ، بلاغت ؛ علو ، ظهور زیاده را به بینند .

سید باب استقامت نداشته

اشاره

سید باب در باطن از دعوی خدائی هم کم نمی‌آورده . ولی در مقام اظهار و ابراز از ضعف نفس کاملا روز بین بوده . اگر خلوت بی اغیاری میدیده و یک نفر مستمع خوش باوری بوده بحمد باور از دعوی می‌کرده . از مقام نیابت سید کاظم رشتی ، مقام الوهیت ، رکن رابع ، باب امام ، نیابت مخصوصه از طرف امام ، خود امام بودن ، پیغمبر بودن ، خدا بودن و از همین جهت در ابتدای امر که

فقط میخواسته باب امام و بجای سید کاظم باشد مبلغینی که میفرستاده بانها دستور میداده که نام او را نبرند تا وقتیکه حسین خان حکومت شیراز [صفحه ۱۴۴] طاس او را از بام انداخت و او را بسخن در آورد که دعوی علنی کرده باز دو دعوی خودش بهمین اندازه قناعت کرد که بزرگترین رؤساء شیخیه باشد. دعوی قائم آل محمد بودن فقط از وقتیکه او را از اصفهان حرکت داده‌ان شروع می‌شود . دعوی دین تازه و احکام تازه فقط در وقتی بوده که در چهریق بوده اینک از عین عبارات او ما در عهده داریم که این مقصد را بخوانندگان گرامی محرز نمائیم :

دلائل سبعه

چنانیکه سابقا اشاره کردیم آثار باب را جمع کرده‌اند ولی بعض از آنها قسمی است که نتوانسته‌اند جمع نمایند و گذشته از این در کتابهای چاپ شده و الواح دیگر ثبوت آنها را تقریر کرده‌اند منجمله کتاب دلائل سبعه است که در وقتیکه سید باب در ماکو بوده نوشته یا باسم او نوشته‌اند و علی ای حال در نزد خود بابیها و بهائیها بمسلمیت ذکر می‌شود در آنجا می‌نویسد : (چون حد این خلق را می‌دانستم از این جهت امر بکتمان اسم خود نموده بودم) این امر کردن بکتمان اسم در همان وقتی است که هنوز حکومت شیراز او را بیرون نیاورده بوده و در ماکو از آن روزها یاد کرده است. بلی در آن وقت و تا اصفهان که بوده خود را رئیس شیخیه معرفی میکرده و قبل از واقعه‌ی شیراز جرئت اینکه بهمین عنوان هم اظهار و اجهار کند نداشته. بیاد شما می‌آورم عبارت حاج میرزا آقاسی را که بعد از کاغذ نوشتن بشاه و او که در آنوقت رئیس الوزرا بوده نوشته شده. در آن نامه حاج میرزا آقاسی می‌نویسد: چون اکثر این طایفه شیخی را [صفحه ۱۴۵] مداومت بچرس و بنک است» . پس خود را در نزد شاه و وزیر بهمین عنوان که رئیس شیخیه و نایب خاص است و زیاده اینکه با وجود من کسی دیگر نایب امام نیست و سلاطین باید بمن کمک کنند تا دین اسلام را رونقی تازه دهم بیش دعوی نمیکرده . بعدها قسمت «انی انا القائم» پیش آمد آنهم به معنی قیام کننده‌ی برای نصرت دین اسلام نه یک دین تازه بعدها قائل باین شد که روح امام زمان یعنی پسر حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام در او حلول کرده است و این همان وقت است که در ماکو بوده است که می‌نویسد: (و بدانکه در اینمقام آنجسد جوهری بعینه این جسد است و هر گاه خداوند خواهد هزار سال متجاوز عمر را بسن ۳۰ یا ۴۰ ظاهر فرماید) در کتاب دلائل سبعه در این قسمت و قسمتهای دیگر بخودش وعده غلبه‌ی تا دویست و هفتاد را میداده ولی خبر از مرگ خودش نداشته است .

من شک دارم

باستثناء تفسیر سوره‌ی یوسف و تفسیر سوره کوثر که قبل از حبس باب نشر یافته آنچه را که باو نسبت میدهند نویسنده بشک و تردید میپذیرد چنانیکه بعدا مفصلا خواهیم خواند .

پس می‌گویم

اگر - اگر بیان از میرزا علی محمد بود در آنجا دعوی خدائی کرده ص ۲۱۳ دلائل العرفان نقل از بیان : (فی الباب الاول من الواحد الرابع فی ان للنقطه « سید باب» مقامین مقام ینطق عن الله و مقام الیحکی عن العبودیهٔ الصرفه) مقام ینطق عن الله در ص ۱۹۵ از لوح سید باب برای میرزا یحیی نقل می‌کند [صفحه ۱۴۶] که بمعنی حلول حقیقی است و این که هر کس من یظهره الله هست خود خداست که در میانه‌ی مردم است این است عین عبارت او: (فایقن بان الله فیکم و ما اراد ان یعرف نفسه) می‌گوید یقین داشته باش که خدا در میانه‌ی شماست یعنی یکنفر مخصوص در میانه‌ی شما است که او خداست ولی میترسد و خود را معرفی نمیکند . باز در همان قسمت اول که زمینه خدائی ظهورات بعد را درست می‌کند می‌گوید: (و بعد از غروب شمس احدی غیر من یظهره الله

قادر بر این نحو ظهور نیست)

سید باب استقامت نداشته

استقامت دو مرتبه دارد . یک مرتبه استقامت در نفس خودش که خودش بخودش ایمان داشته باشد و یک دعوی محرز و معین از اول امر تا آخر عمر داشته باشد خواندیم که چنین چیزی نبوده بلکه هر دمی نغمه‌ی داشته است . رتبه دوم استقامت در مقابل خلق است . سید باب بهیچوجه استقامت در مقابل خلق نشان نداده از او چنانچه خواندیم بتصدیق خودش حتی دستور میداده که نامش را هم نبرند بعد از افتضاح در مسجد وکیل صریحا خود را انکار کرده و بعبارت غلط کردم ... خوردم توبه کردم و تا آخر عمر هم بعد از فتوای بقتلش توبه نامه او مشهور است و فعلا در ارشیو مجلس پارلمان ملی عینا مضبوط و رو نوشت آن عینا از نظر خوانندگان می گذرد . [صفحه ۱۴۷]

توبه نامه‌ی باب

اشاره

(که بناصرالدین شاه قاجار نوشته است) فداک روحی الحمدلله کما هو اهله و مستحقه که ظهورات فضل و رحمت خود را در هر حال بر کافه عباد خود شامل گردانیده بحمدالله ثم حمدا له که مثل آنحضرت را ینبوع رأفت و رحمت خود فرموده که بظهور عطوفتش عفو از بندگان و تستر بر مجرمان و ترحم بریاغیان فرموده شهدالله من عنده که این بنده ضعیف را قصدی نیست که خلاف رضای خداوند عالم و اهل ولایت او باشد اگر چه بنفسه وجودم ذنب صرف است ولی قلبم موفق بتوحید خداوند جل ذکره و نبوت رسول او ولایت اهل ولایت او است و لسانم مقر بر کل ما نزل من عندالله است امید رحمت او را دارم و مطلقا خلاف رضای حق را نخواسته‌ام و اگر کلماتی که خلاف رضای او بوده از قلم جاری شده غرضم عصیان نبود . در هر حال مستغر و تائبم حضرت او را و این بنده را مطلق علمی‌نیست که منوط با دعائی باشد استغفرالله ربی و اتوب الیه من ان ینسب الی امر و بعضی مناجات و کلمات که از لسان جاری شده دلیلش بر هیچ امری نیست و مدعی نیابت خاصه حضرت حجهٔ الله علیه‌السلام را محض ادعای مبطل و این بنده را چنین ادعائی نبوده و نه ادعائی دیگر - مستدعی از الطاف حضرت شاهنشاهی و آنحضرت چنان است که این دعا گو را بالطاف و عنایات بساط رأفت و رحمت خود سرافراز فرمایند و السلام . و ضمنا برای اطلاع خوانندگان رونوشت پاسخ علماء را بسید باب می‌نگاریم [صفحه ۱۴۸] سید علمیحمد شیرازی شما در بزم همایون و محفل میمون در حضور نواب اشرف و الا ولیعهد بیزوال ایده الله و سدده و نصره و حضور جمعی از علماء اعلام اقرار بطالب چندی کردی که هر یک جداگانه باعث ارتداد شماست و موجب قتل، توبه مرتد فطری مقبول نیست و چیزی که موجب تأخیر قتل شما شده است شبهه‌ی خبط دماغ است که اگر آن شبهه رفع شود احکام مرتد فطری بشما جاری میشود . علی اصغر الحسنی الحسینی حرره خادم الشریعه‌ی المطهره ابوالقاسم الحسینی کلیشه این توبه نامه علاوه بر کتاب ادوارد برون در صفحه ۴۶۹ و پاسخ علماء اعلام در صفحه ۴۷۱ سالنامه نوردانش نشریه سالیانه انجمن تبلیغات اسلامی سال ۱۳۲۵ شمسی نیز گراور شده است که از کتاب فلسفه نیکو نقل کرده‌اند .

خدا نمیترسد

خدای آسمان و زمین از کسی نمی‌ترسد، زبان گویای از جانب خدا را کسی نمیتواند ببندد . کسانی را که برای رسانیدن مقررات و قوانین میفرستد نباید بترس از خلق کوتاهی در تبلیغ بنمایند . [۳] اگر - اگر وقت و زمان مقتضی رساندن مقررات نباشد اصولا خدا

پیام نمیدهد . اگر پیام فرستاد کسی قدرت جلوگیری از آن را ندارد . از همین جهت سه چیز ویژه‌ی پیمبران است ۱ – باتفاق همه‌ی ملل و اجماع اهل عقل و کلام (که آقایان حرام کرده‌اند) پیغمبر تقیه نمیکند و جهرا و علنا پیغام خدا را میرساند . بلی امام چون پیغام آور نیست ممکن است برای حفظ احکام [صفحه ۱۴۹] مهمتری و مقررات بزرگتری تقیه بنماید آنهم از خصوص کسانی که بمداراۀ با آنها توسعه دین فراهم میشود (مثل تقیه امامان شیعه از خصوص اهل سنت و جماعت) و اما شخص پیام آورنده از جانب خدا و قانون گذارنده بین خلق یک تنه در مقابل همه اهل عالم استقامت باید بورزد و پیام حق را برساند . ۲ – پیغمبران کشته می‌شوند، محبوس میشوند، مقهور میشوند، اسیر میشوند ولی ولی پس از ابلاغ و اکمال که اتمام حجت و ایضاح مهجت شده باشد که اگر فرعون توانست موسی را بیک صندوقچه‌ی ببرد و حبس کند و نگذارد احکام خود را بمردم بگوید خدا که موسی را فرستاده مقهور فرعون شده است یعنی نقص غرض شده است و نقض غرض از قادر مطلق مجال است . ۳ – این که پیغمبران چون ایمان بخود دارند باک از کشته شدن ندارند و چون اعتماد بحفظ خدا دارند از اظهار حق و حقیقت پروا نمیکنند و خدا هم آنها را حفظ می‌فرماید تا احکام حق را بعباد ابلاغ بفرمایند .

تقیه

تقیه حفظ کردن جان و مال و عرض است در مقابل ظالم و معاند، تقیه دو قسم است،۱ – تقیه دینیه ۲ – تقیه ضرریه اما تقیه دینی معنای آن این است که در مقابل دیگری که در اصول هم کیش است و در فروع مخالف است تقیه کند این تقیه برای حفظ وحدت کلمه جایز بلکه واجب است . علی علیه‌السلام با این که بنص پیغمبر خلیفه است مداراۀ با غاصبین خلافت می‌نماید [صفحه ۱۵۰] حتی بجماعت آنها حاضر میشود تا اختلاف کلمه حادث نشود و مسلمانان بتواند در یک قرن از آنجا که آفتاب طلوع می‌کند تا آنجا که آفتاب غروب می‌نماید استیلا پیدا کنند و کلمتین لااله الا الله – محمد رسول الله را بلند نمایند این تقیه تقیه‌ی دینیه است یعنی تقیه برای حفظ دین خدا . این تقیه بر امام که پیام آور نیست جایز است بلکه در بعض مراحل آن واجبست . ۲ – تقیه‌ی ضرریه که در مقابل مخالف با اصول دین است، این قسم تقیه بر امام جایز نیست، خود را برای دین خدا فدا می‌کند و بکشتن میدهد و حفظ جان خود در مقابل دین خدا نمی‌کند و اما برای مسلمانان دائر مدار اهمیت موضوع و قدرت آنان است ممکن است برای ضعفا و مستضعفین جایز شود . اما پیام آور از جانب خدا نه تقیه دینیه بر او جایز است و نه تقیه ضرریه . بلی بلی ممکن است که باعدم استعداد و قوت اصولا قانون نباشد چنانیکه در ابتدای بعثت پیغمبر حکم جهاد، حکم زکوۀ نبوده و بعدا امر به آن شده امام این که پیغمبر بفشار ظالمی انکار خود کند در هیچ ملتی، در هیچ امتی بهیچ عنوانی دیده نشده است .

خذلان سید باب

اصولا ـ قبلا گفتیم که هنوز نتوانسته‌ایم بعد از تحقیق و تحری تصدیق کنیم که غیر از کمی از تفسیر سوره یوسف و سوره کوثر و العصر از سید باب محقق باشد و در همانها هم جز دعوی باب امام بودن و مروج دین اسلام بودن دعوی دیگری نیست و احکامی بر خلاف اسلام در آنها ذکر نشده است و خواندیم که از رمضان ۱۲۶۱ تا شعبان ۱۲۶۵ که او را کشته‌اند دائما در مجلس یا در خلوت متعمدالدوله بوده [صفحه ۱۵۱] و مردم بنحو عموم باو راه نداشته‌اند و کسی با او بالمشافهه نمی‌توانسته است تماس پیدا کند و حکمی از احکام مقرره‌ی از مقررات او، قانونی از قوانین او یا لااقل دعوت او را از خود او بدون واسطه بشنود در خلال این احوال فقط و فقط مردم خاص انگشت شماری او را درک می‌کرده‌اند چنانیکه در تاریخ مختصریکه بیان کردیم فهمیدیم و بالاخره یک جامعه‌ی قابل اعتنائی فرض کنید سیصد نفر، دویست نفر که خود آنها از زبان او دعوت او را به پیام آوری از جانب خدا بشنوند در تمام عمر او دیده نشده است حتی برای یکمرتبه هم دعوت خود را بدین جدید و آئین تازه علنی و جهاری نتوانسته است بگوید .

در این صورت آنچه نشریات باسم اوست غیر از همان قسمتها که قبل از قطع طرق از او بوده همه‌ی آنها محل تردید و شک است .

مماشاهٔ میکنیم

نمی‌گوئیم کتاب بیان از او نیست . در صورتی هم که باشد بر حسب تصدیق خودشان احکام و مقررات آن در زمان خود سید باب حتی بدست پیروان او نرسیده است . میرزا ابوالفضل در کتاب دلائل العرفان در صفحه ۱۹۴ در اطراف لوحی که در آخر عمر برای میرزا یحیی نوشته است چنین می‌گوید: (و چون ابتدای امر بود و از تعلیمات جدیده مطلع و آگاه نبودند و مقارن نزول این دو لوح نقطه اولی روح العالمین فدا را برصاص غل و بعضا شهید کردند) طبق این عبارت و عبارت آقای عبدالبهاء در مقاله سیاح ص ۴۹ در اطراف موضوع جنگ قلعه طبرسی (و در شهرهائی که جمعیتی داشتند چون سؤال از [صفحه ۱۵۲] تکلیف غیر میسر و جمیع ابواب مسدود بحسب عقائد سابق بدفاع برخاستند) احکام بیان نه عبادات (نماز ۱۹ رکعت) و نه سایر قسمتها بهیچکس در زمان خود باب نرسیده نماز را برویه اسلام اقامه می‌نمودند چنانچه در ص ۵۰ تاریخ زنجانی می‌نویسد که ملا حسین امر باذان کرد بلکه زیاده بر این بقلم میرزا حسین زنجانی در اطراف موضوع زنجان می‌نویسد (و در روز دوم هجوم بر حسب امر حضرت نقطه‌ی اولی چون مصادف با جمعه بود اقامه‌ی نماز جمعه در مسجد نمودند) سابقا خواندیم که قسمت کشته شدن باب مصادف با واقعه زنجان بوده پس طبق این ادله که ذکر شد سید باب توفیق نیافته است که احکام خود را حتی بگروندگان خودش برساند . اینست معنی واقعی و حقیقت خذلان هیچ نبی یا فرستاده‌ی و پیام آوری از جانب خدا قبل رساندن از پیام مقهوره نبوده زیرا این مقهوریت اگر واقع باشد مقهوریت خداست و نقص غرض است و خواندیم که بر قادر مطلق نقض عرض روا نیست .

ما صرف نظر می‌کنیم

نویسنده از این که بابیها و بهائیها طریق اثبات بیان را از جانب میرزا علیمحمد ندارند صرف نظر می‌کنم عمده‌ی اهمیت نظر این جاست که سابقا در ویژه دوم از برای پیام آوران از جانب حضرت یزدان گفتیم که باید بنحو اتمام حجت و ایضاح مهجت پیام را رسانیده باشند و خداوند عالم او را حفظ کند تا پیام خود را برساند خواه مردم بپذیرند یا نپذیرند میرزا علیمحمد نتوانسته است پیام خود را برساند و زائد براین در تمام مدت دعوت و اظهار قانون گزاری که شروع آن از [صفحه ۱۵۳] قلعه ماکو و اختتام آن بکشته شدن اوست و تماس عمومی با پیروان خود بهیچوجه نداشته از همین جا ارزش نشریاتی که در این مدت بنام او شده است معلوم میشود

بیان چیست؟

این اسم را از عبارت سید کاظم که در اوصاف رکن رابع گذشت (و باب البیان) برداشته از همان ابتدای سوره یوسف نوشتجات خود را بیان نام مینهاده پس این اسم در ابتدا برای همه نشریات بوده و بعد از آن طبق آنچه دستور میدهد که نشریان او را در ۱۹ کتاب و پنج جلد مرتب و منظم کنند و بعدا در اصطلاح با بیان و بهائیان اسم از برای خصوص کتابی که مشتمل بر ۱۹ واحد و هر واحدی ۱۹ باب باید باشد یافت می‌شود و در صورتیکه مکررا گفته شد که آنهم جز یازده واحد ناقص دیده نشده یعنی بندگان توانسته‌اند جلو دهن خدا را بگیرند و خدا بیش از ۱۱ واحد نتوانسته است بگوید بیچاره خدا !!!!

ارزش علمی سید باب

همه‌ی ملل صاحب کتاب: یهود - نصاری - مسلمانان تواریخ پیغمبران را از زمان حضرت ابراهیم تا این زمان محرز میدانند . بدون

هیچ شبهه در نزد هیچ ملتی از این سه ملت که ذکر شد موسی قبل از داود صاحب زبور و داود قبل از مسیح و عیسی از پیغمبر آخر الزمان بوده است فاصله بین موسی تا زمان داود ۵۰۰ سال و چیزی و فاصله بین داود تا حضرت عیسی در اغلب تواریخ ۱۲۲۶ سال است که پس از داود عیسی مبعوث شده . فاصله بین عیسی تا زمان پیغمبر بقول مشهور ۶۰۰ سال و قول غیر مشهور پانصد و اندی است . [صفحه ۱۵۴]

داود

اشاره

داود یکی از پیغمبران مرسل در نبی اسرائیل بوده و اقامه توراهٔ فرمود و تابوت سکینه را از اهل فلسطین که غلبه کرده بودند دوباره گرفته و با غلبه خدائی احکام توراهٔ را پس از ۵۰۰ سال اقامه فرموده زبور داود احکامی غیر از همان احکام موسی ندارد - در اغلب مناجاتها با اخلاقیاتی است که امت موسی را آن تربیت مینموده تاریخ داود خیلی واضح و روشن و بی ستر و خفا است . هر کس بگوشش تاریخ بیت المقدس خورده میداند سلیمان پسر داود بیت المقدس را بیک آبادی خیلی قابل ذکری تعمیر کرده و بالجمله هر بچه طلبه که باندازه ششماه تحصیل در ملل و نحل و دیانتهای روی زمین داشته باشد میداند که یک امت معینی باسم امت داود و دارای زبور غیر از بنی اسرائیل و عیسویان و مسلمانان نیستند . و در تمام روی زمین یافت نمی‌شوند که یک طبقه‌ی باشند که ایمان بموسی نداشته باشد و ایمان بداود و زبور داشته باشند . پس از آنی که خواننده‌ی گرامی داود را شناخت یک قسمت از دلائل سبعه را با فرمایش آقای عبدالبها از نظر خواننده می گذرانیم:

باب و عبدالبهاء در موضوع داود چه می‌گویند؟

یک نفر طالب حق بمیرزا علی محمد مکاتبه کرده (بعضی می گویند خال او است، در وقتیکه میرزا علی محمد در ماکو بوده) در کاغذش چنین می‌نویسد : (عین عبارت باب در دلائل سبعه [۴] که اشاره‌ی بکاغذ او می‌نماید مقدمه‌ی برای جواب) [صفحه ۱۵۵] (و آنکه میگوئی ما بین خود و خدا از برای من یقین حاصل نمی‌شود والا مؤمن می‌بودم بدانکه ما بین خود و خدائی که می گوئی محض و هم است حجتی بر آن نداری) یقین داشتن و یقین نداشتن وجدانی انسان است و هر کسی هر موضوعی را خودش می‌داند که یقین دارد یا ندارد، جواب از کسی وکه می گوید یقین ندارم نمی‌شود گفت یقین داری و خودت نمی‌دانی و تو هم می کنی که یقین نداری. (نظر کن در امت داد ۵۰۰ سال در زبور و تربیت شدند تا آن که بکمال رسیدند بعد که موسی ظاهر شد) اگر میل دارید قدری بخندید و حد دانائی ذکر - فوآد - باب الامام - نایب الامام - حضرت قائم - پیغمبر - نقطه اولی -رب اعلی را بدانید و یقین کنید که رب اعلی انقدر از حالات بندگان اطلاع دارد که داود قبل از موسی نبوده و زبوری قبل از موسی نیامده است . (قلیلی که از اهل بصیرت و حکمت زبور بودند ایمان آوردند و مابقی ماندند و کل ما بین خود و خدا خود را محق میدانستند) اهل هرامتی که یقین برخلاف واقع داشته باشند بحکم عقل دو قسم هستند،یک قسم کسانی که تقصیر در فهم نکرده باشند آنها طبق حکم عقل عقاب هم ندارند، مثلاـ در همان روز بعثت پیغمبر آخر الزمان فلان شخص عادی بازاری در محیط ایران یا اروپا که بدینی متدین بوده و اسمی از پیغمبر آنحضرت نشنیده بهیچ وجه مسئولیت ندارد ولی قسم دوم که بواسطه‌ی تقسیر در تحصیل بنحو عادی کرده باشند و یقین بر خلاف واقع داشته باشند مسؤل هستند این مطلب برای مرتبه‌ی تحصیل ابتدائی فن کلام کاملا واضح است بشخصی که پیغمبری می گوید میانه‌ی خود و خدا یقین ندارم پیغمبر باید اسباب یقین او را فراهم کند نه این که بگوید امتها دیگر هم یقین دارند و یقین ایشان فائده ندارد (نه این بود که می‌خواستند مکابره‌ی با حق کنند مثل حالت خودت که غرضت

مکابره‌ی با حق نیست [صفحه ۱۵۶] بلکه دوست میداری که یقین حاصل نمائی تا مؤمن شوی) ببینید این پیغمبر دروغی چطور خدا بزبانش گذارد . اعتراف می کند که این سؤال کننده جز حق طلبی منظوری ندارد و معذلک در مقام هدایت او به بل بله و دروغ بافی افتاده (امت داود را هم مثل خودت تصور کن که اگر یقین می‌نمودند موسی همان پیغمبری است که داود خبر داده احدی از امت از خطور دون ایمان نمی کرد چگونه آنکه کافر شود و حال آنکه از یوم ظهور موسی تا اول این ظهور «ظهور خودش» ۲۲۷۰ سال گذشته) عجبا دروغ باین گندگی لااقل از ملا ایلاوی یهودی با دکتر مسیح مسیحی یا سید کاظم رشتی می‌خواستی بپرسی از زمان موسی تا زمان خودت چقدر فاصله است تا بگویند / ۳۹۰۰ سال (و هنوز از حروف زبور «یعنی مؤمنین بزبور» باقی هستند در دین خود و مابین خود و خدا گمان می کنند که مصابند) ابدا در تمام دنیا یک نفر زبوری نیست و گذشته از این اگر هم بود و حقیقتا میانه خود و خدا بدون تقصیر بود و یقین داشت بهیچوجه معاقب نبود (حال ببین ما بین خود و خدائی که ادعا می کنند نزد یهودیها لاشیئی است چگونه نزد خالق کل و همچنین نظر نموده در امت موسی ۵۰۰ سال تربیت شدند تا آنکه بکمال رسیدند) فیما بین موسی و عیسی ۱۲۲۶ سال فاصله است این که می گوید ۵۰۰ سال بخود بندی دانش می کند با این که بیدانش است حق مطلب اینست که خدا بحال بندگان خبردار است و شاهد کذب او را همراه خودش فرستاده است (و آنچه وعده داده بود موسی بایشان از ظهور عیسی ظاهر و قلیلی از اهل حکمت و بصیرت بودند ایمان بعیسی آوردند و ما بقی هم کمال جد و جهد را نمودند و ما بین خود و خدا می‌خواستند که بانچه موسی گفته ایمان آورند ولی یقین ننمودند و ماندند که تا الان مانده‌اند و هنوز منتظرند پیغمبری را که موسی خبر داده و ما بین خود و خدا خود را مصاب می‌دانند [صفحه ۱۵۷] حال ببین اعائی که می کنند که ما بین خود و خدا یقین نکرده‌ایم که عیسی همان پیغمبریست که موسی خبر داده چقدر لا شیيء است نزدیک از امت عیسی چگونه نزد خالق . (این عبارات دلائل سبعه بود) ضمنا آن نکته را هم فهمیدیم که اگر کسی کمال جد و جهد کرده و یقین نکرده عقلا معذور است، لا شیيء نیست بلکه جد و جهد او در نزد خدا کاملا صواب دارد و از همه گذشته هر کس جد و جهد کرد او را خدا هدایت می کند الذین جاهدوات فینا لنهدینهم سبلنا نویسنده تحقیق و تحری کرده اینک نتیجه تحقیق و تحری خودم را در دسترس خوانندگان می گذارم که بینند از چه راههای واضح بطلان آنها ثابت شده است . در کتاب ایقاظ ص ۸۵ چنین می‌نویسد : آقای میرزا غلامحسین حکیم بنانی از همین موضوع داود و موسی از آقای عبدالبهاء سئوال می کند ایشان جواب می‌دهند، انکاری نمی کنند که چنین چیزی سید باب نگفته و دو جواب دیگر میدهند یکجواب اینکه : (این غلط از کاتب است اصل ۱۵۰۰ بوده ولی از قلم کاتب افتاده چنانچه در سایر الواح) جواب دوم این که : داود، دو داود است غرض از این داود، داود دیگری است که قبل از موسی بود. بالاخره نتیجه این پرسش و پاسخ اینستکه بر افتضاح دروغگو و دروغ پرداز افزوده شده و جای ایرادات زیر را باز کرده است

دروغ سازی و دروغ پردازی، مشت بازی است

اشاره

۱ - داودی قبل از موسی نبوده ۲ - زبوری قبل از موسی نبوده ۳ - داود بن یسا ۵۰۰ سال بعد از موسی است ۴ - داود مروج توراة بوده دین دیگری نیاورده ۵ - زبور مشتمل است بر مناجات و اخلاق و حکم مستقل ندارد [صفحه ۱۵۸] ۶ - حضرت داود امت بخصوص ندارد که ایمان بموسی نیاورده باشند . ۷ - اگر فرض کنیم داودی قبل از موسی صاحب زبور بوده از امت او فعلا یکنفر هم در تمام روی زمین پیدا نمیشود، در صورتیکه این مرد می گوید تا امروز هم هنوز ایمان بموسی نیاورده‌اند . ۸ - فیما بین موسی تا زمان سید باب ۳۹۰۰ سال است ۲۲۰۰ سال دروغ است . ۹ - فیما بین موسی تا عیسی ۱۲۰۰ سال است اینکه می گوید ۵۰۰ سال از روی بی اطلاعی است ۱۰ - هرامتی که متوقف در امت قبل شده وجد و جهد و تحقیق کرده و بحق نرسیده معذور است ۱۱ -

سئوال کننده در دلائل سبعه حرف حساب زده و گفته است ما بین خود و خدا از برای من یقین حاصل نمی‌شود والا مؤمن بودم این دروغها جواب او نیست . ۱۲ - خود سید باب تصدیق می کند (حالت خودت که غرضت مکابره‌ی با حق نیست بلکه دوست میداری که یقین حاصل نمائی تا مؤمن شوی) با این تصدیق یکنفر که بیک پیغمبر بگوید من یقین ندارم و طالب حقم و خود او هم تصدیق کند که تو طالب حقی و نتواند او را قانع کند آیا ممکن است گفتار چنین پیغمبری با اینهمه دروغ باقی قابل گوش گرفتن باشد؟ پس خواننده گرامی ارزش دعوت و مقالات سید باب را کاملا شناخته و از تحقیق و تحری نویسنده چنانچه بیغرض باشد مطلع شده و بهره‌مند خواهد شد .

ارزش باب

حاصل ارزش سید باب این شد که نه خدا بوده، نه پیغمبر، نه امام، نه رکن رابع ؛ نه نایب امام . فقط سیدی بوده کم سواد و پرمدعا و ساده مثل ماهرهائیکه در روزگار خودمان بسیار دیده‌ایم که خود را شاعر دانسته و شعرهای خنک و بیمعز میسرایند و در عین حال خود را از سعدی، فردوسی، نظامی بالاتر خیال [صفحه ۱۵۹] کرده و از روی سادگی دعویهای پوچ مینمایند . این گونه اشخاص ممکن است اسباب دست مردم زرنگ بشوند . سید باب دست آویز مردمی که می‌خواسته‌اند رخنه در عقاید عمومی بکنند شده . (یا کارکنان دولت روس چنانچه کینیاز دالکورکی می گوید، یا در اول اسباب دست معتمد الدوله گرجی ارمنی و بعدا اسباب دست تیپ میرزا حسینعلی، یا هر دووانه) پس از دعوی جانشینی سید کاظم رشتی و گفتن سخنان کفر آمیز و تکفیر شدن از علماء شیراز او را روی دست انداخته‌اند . پس از حرکت از اصفهان یا خودش دعوی قائمیت، بعد دعوی پیغمبری، بعد دعوی خدائی کرده یا او را در حبسها دور از دست عموم مردم نگاهداری کرده و از زبان او این دعویها شده . خود او هم گاهی که خوف و هراسی نداشته و اغفالش می کرده‌اند و اطمینانش میداده‌اند این دعویها را می‌نموده ولی بمحض اینکه احساس خطر میکرده دعوی خود را پس می گرفته . این است ارزش آقای سید علیمحمد باب

خداوند عالم با او چه کرد؟

خداوند عالم برای حفظ عباد از ضلالت و گمراهی با همه اسبابهائی را که چیدند در همه مراحل شواهد کذب او را همراه او بطور وضوح ابزار فرمود و طبق قرآن مجید(ولو تقول علینا بعض الا قاویل لاخدنا منه بالیمین ثم لقطعنامنه الوتین) قطع وتین و ابطال دعوی او را نمود که ذیلاـ گفته می‌شود: ۱ - قانونهای غیر عملی او ۲ - افتضاح در خود آیات او بحسب عبارات ۳ - توفیق ندادن باو که مقررات خودش را به پیروان برساند [صفحه ۱۶۰] ۴ - توفیق نیافتن برای تمام کردن کتاب بیان ۵ - پیروان او با منتهی درجه استقامتی که بروز دادند و هیچگونه تقصیری نکردند مخذول و منکوب شدند . ۶ - با این که قانون گذار از جانب خدا نباید انکار خود بکند بنحو رسوائی در شیراز، در اصفهان اوایل امر، در تبریز انکار خودش را کرده و بی استقامتی نشان داده و بعبارت غلط کردم ... خوردم که از هیچ نفس با شرافتی بروز نمی‌کند کتمان دعوی خودش را نموده ۷ - فرار کردن پس از تیربند زدن سام خان در موقع تیر باران ۸ - انصراف سام خان از اظهار ایمان و استقامت بر آن، که اگر سام خان ارمنی این تعلیم را گرفته بود قطعا منشاء اغوای کثیری از مردم میشد ۹ - اختلاف در دعوی که ممکن نیست بامر خدا و از روی الهام، کشف، وحی و هر چه نام ببریم مدعی در دعوی اختلاف داشته باشد ۱۰ - تاریخهای دروغ گفتن چنانچه خواندید ۱۱ - از عهده اظهار آیه برای یکنفر که بتصدیق خودش طالب حق بوده بر نیامدن بطوری که گفته شد ۱۲ - با اینکه امی‌نبوده چنانچه شرح داده می‌شود بدروغ دعوی امی‌بودن کردن. ۱۳ - در عین حال تصدیق بمعلم داشتن نمودن ۱۴ - در تمام مجالس مناظره مغلوب شدن ۱۵ - خیلی جبان و ترسو بودن و هیچ وقت باندازه‌ی یکنفر عادی شهامت بخرج ندادن. ۱۶ - وعده‌هائیکه داده تخلف پیدا کردن [صفحه ۱۶۱] ۱۷ - بر خلاف همه

پیغمبران تقیه کردن ۱۸ – لاشه او را سگ خوردن ۱۹ – بدون هیچ بینه و آیه و معجزه دعوی پیغمبری پس از خاتم انبیاء نمودن

درس ناخوانده وامی

یکی از شئون معجزات که مخصوص بقرآن است آنستکه قرآن بین قوم و عشیره پیغمبر اعم از مؤمن و کافر بدون هیچگونه انکار می‌فرماید : و ما کنت تتلوا من قبله من کتاب و لا تخطه بیمینک اذا لارتاب المبطلون (سوره عنکبوت آیه ۴۸) ترجمه – ای پیغمبر قبل از اینوحی نمیتوانستی کتاب بخوانی و نمی‌توانستی بنویسی تا جای شک برای کسی بماند . و این که قرآن از این جهت معجزه است مخصوص حضرت خاتم است زیرا سایر انبیاء همچو ادعائی نداشتند بمعجزات دیگر دعوی نبوت آنها ثابت می‌شد و نبوت آنها خاتمیت نداشت و معجزه باقیه نمی‌خواست اینکه درس ناخوانده کتاب آرد . تا روزی که سازمان بشراینست که باید درس بخوانند معجزیت قرآن در این جهۀ باقی است . همه روزه قرآن بندای فصیح و بلیغ می گوید وجود من بر خلاف جریان عادی بشر است . [صفحه ۱۶۲]

نوا، ادا، تقلید در آوردن

اشاره

باب و بها با این که درس خواندن آنها تا همین اندازه که آثار آنها (خط نامه – کتاب)باقی است کاملا محرز است که درس خوانده‌اند از معلم مکتب خانه تا مدرس و شیخ طریقت آنها معین است غایۀ الامر کم درس خوانده‌اند و بهمین جهت در عبارت آنها غلط بسیار است با این حال هر دو ادعای امی‌بودن (بمعنای درس ناخواندگی) نموده‌اند . من اعتراض نمی‌کنم که اصولا امی بمعنی منصوب بام القری (مکه) است من تسلیم میشوم که امی بعمنی مادر زاده (درس ناخوانده) است ولی بهر یک از این دو معنی اصل دعوی غلط است با نزاکت دروغ است با خروج از نزاکت، هم درس خوانده‌اند هم منصوب به مکه نیستند . باز تسلیم میشوم . از اول سر سخت و سر پیچ و سرکش نبوده‌ام به معنی آیات بالفطره گفتن است . نمی‌گویم هر کسی درس خواند بهر اندازه بهمان‌اندازه می‌تواند انشاء عبارت کند، درس خواندن قوه تحریر و تقریر میاورد و این قوه قوه فطری نیست و اختصاصی هم به این آقایان ندارد . نمیگویم خیلی هم کم درس خوانده بودند و از همین جهت انشاء عبارت را خیلی بد میکرده‌اند . نمیگویم میرزا علیمحمد چون . پس از کمی صرف و نحو خواندن و بدرس سید کاظم حاضر شدن و بعد از آن دائما در مجلس‌ها بوده و موفق بتکمیل درس [صفحه ۱۶۳] نشده و عمرش وفا نکرده و از همین جهت یک نواخت و بیک حساب معین غلط مینوشته و می گفته و بعکس میرزا حسینعلی عباراتش در ایقان نظیر (من السدره اللتی کانت فی رضوان الاحدیه من ایدی القدرۀ باذن الله مغروسا) و بعد از آن چون درس بیشتری خوانده و کار کرده عبارات کتاب اقدس کم غلط ترو در آنجا (لعل انتم تؤمنون) (و لعل تصلن الی شاطی البحر العرفان) و بعدا در آخر عمر عباراتش بهتر شده ولی بعین مثل کسی که در پیری درس خوانده نقش عاریتی دارد بوده اما آقای عباس عبدالبهاء چون از بچه گی درس خوانده درست باندازه یک نفر عادی عبارت مینوشته ولی باز هم کمی غلط دارد اینمطالب را نمیگویم . میگویم من درس ناخوانده هم بالفطره آیات دارم آیات من احسن و المع وادق و ارق و ابلغ، و ابین، و حکم، واثبت، وامکن، واوجز، و اخضر،و افضل، وافصل، واظهر، واکمل، واجمل، واکبر، واعلی، واشمخ واولی، والیق، واجود و اکرم، ووو از بیان و اقدس است (ها اوم اقروا آیاتی و استمعوا بیناتی یا اهل البیان و یا اهل الاقدس ان الامر علیکم ملبس قد اظهرنی الله لابطال البیان و الاقدس لو انتم تشعرون . لیس لاحد الا السمع و الطاعۀ ان کنتم توقنون . لا یکون لاحدان تعترض علی و یطلب المعجزه لو انتم تعقلون – علیکم الاتباع دون الاعتراض بمظهر الایات قد بینا البینات لعلکم تعقلون – قد امر کم ربکم فی البیان

ثم الاقدس بعدم الاعتراض بمن اظهر الایات و الدعی بکینونته انه من یظهره الله فامنوا بی والا تعترضون) ساذج کافور و خالص نوارین ظهور آنکه بر اهل بیان است که هر کس دعوی [صفحه ۱۶۴] کند که من یظهره الله است بدون توقف باو بگروند و جون غیر خدا آگاه نیست که در چه وقت ظهور می‌کند تحدید ظهور او تحدید کینونت علم لم یزل و لا یزال و غل بدست معطی فائض خدا زدن است پس بر همه مردم است چنانیکه تبیان این بیان در کتاب بیان و ذکر نقطه اولی است که هر کس دعوی من یظهره اللهی کرد بدون تأخیر و سئوال دلیل چون و چرا و گفتن لم و بم باو بگروند لعل اگر نگروند محزون گردد اینک این ظهور سراپا نور برای هدایت و راهنمائی شما بامرالله قیام کرده و بین الارض و السماء شما را ندا می‌کند که ابطلنا البیان و اضل الاقدس بایات البینات پس بدون تامل و تفکر و دغدغه و تثاقل تسریع کنید که باندازه تسع تسع عشر عشر آن توقف ننمائید . و پس از این آنچه کتاب و اقدس و ایقان و هیکل و الواح، مفاوضات و اشراقات و طرازات در دست دارید همه را بدست خود در آتش ریخته بسوزانید و بندگان خدا را از کجی برهانید طوبی طوبی لمن خضع لامرر به العزیز و ویل ویل للذین یعصون و فی البیان و الاقدس یتوقفون

بدون شوخی

اگر انصاف دهید همان خطبه اول این کتاب را با خطبه‌ی اول بیان فارسی مقایسه کنید میبینید تسبیح و تقدیس با تنزه از ادراک مناسب است و تکبیر بمجد و سلطنت و ازلیت و ابدیت و لم یزل و لایزال را در مقابل حدوث و فنا و اضمحلال باید بیاورند و تکرار ترجمه و مترجم فقط برای تمرین مبتدیان و تقریب مکتبیان است و الا برای اهل تکمیل جز اطناب و خروج از باب نخواهد بود . با این که در آن عصر در سر لوح همه قباله و جات و مستندات همه کس دیده که اهل تحریر به چه عباراتی دلپذیر حمد و ثنا گفته‌اند معلوم نیست که از کدام تازه کار محرر [صفحه ۱۶۵] اقتباس کرده که تافته حمد را بنسج کرباس بافته و با این حال چه مبلغ مبلغین مبالغه کرده‌اند و آن عبارات پر رکاکت را آیت خوانده‌اند . خاتمهٔ – سید باب هم در عنوان نیابت خاصه‌ی امام و هم بعنوان قائم بودن وعده‌ی غلبه بخودش و پیروانش میداده و مردمی را که در خاطره‌ی آنها غلبه‌ی امام زمان بر همه‌ی دنیا بوده است باینعنوان بکار میداشته و بهمین وعده‌ها مردمی دنیا طلب را گردهم جمع می‌نموده چنانچه اوایل سوره یوسف می‌گوید: (قل الله لیغلبنک علی الارض و ما علیها) (قل الله لیقهرنک علی کل شیئی و کان الله علی ذلک سلطانا) (قل الله لیسخرنک لک علی کل شیئی) ترجمه خدا غلبه‌ات بر همه روی زمین میدهد – همه روی زمین را برای تو مقهور می‌کند – همه روی زمین مسخر تو میشوند . بیچارگانیکه در قلعه شیخ طبرسی جمع شدند و ملا حسین فرمان باب را برای آنها قرائت کرده: (و تنهدرون من جزیرهٔ الخضراء الی صفح جبل الزوراء و تقتلوا نحو اثنی عشر الفا من الا تراک) سرازیر می‌شوید بکوه تهران و در آنجا ۱۲۰۰۰ نفر ترک (قاجاریه) را می‌کشید و تهران را فتح می‌کنید . و همچنین در کتاب فرائد صفحه ۲۳۷ نقل از بیان (فی الباب السادس و العاشر من الواحد السابع قد فرض علی کل ملک یبعث فی دین البیان ان لا یجعل علی ارضه ممن لا یدین بذلک الدین) چه امیدهای دور و درازی که باید گفت آرزو بر جوانان عیب نیست داشته که دین او سالهای دراز بماند و پادشاهانی در دین او پای بگیرند و برای آنها مقرراتی معین کرده من جمله این که هر پادشاهی که در دین او بر کرسی سلطنت قرار می‌گیرد در قلمرو خودش هیچکس را نگذارد که از دین بیان بیرون باشد بیچاره خبر از مرگ خودش نداشته بلکه [صفحه ۱۶۶] نگذاشتند خبر شود و بداند که این مالیخولیائی بیش نیست و گذشته از آن چیزی نگذشت که اینحکم و سایر مقرراتی که برای پادشاهان دین بیان معین کرده بفرمان خدای بعدی منسوخ شد، اما وقتی که دیدند زورشان نمی‌رسد عاشر و امع الادیان بالروح و الریحان گفتند اینها بود شرح حال سید علیمحمد شیرازی ساده که گفتیم و ذره‌ی از حقایق ننهفتیم نا خوانندگان عزیز چگونه قضاوت نمایند و راست را از کج و دینداری را از بیدینی تشخیص داده مطلع و بیدار کردند .

میرزا حسینعلی بهاء کیست؟ و ارزش او چیست؟

اشاره

قبل از ورود از ایناداستان تابعین سید باب را معرفی می‌نمائیم . به بلند شدن آواز دعوت سید باب بملاحظات زیر (۱ – زمینه سید کاظم رشتی ۲ – فشارئیکه بر جامعه ایران از روس و انگلیس وارد شده بود و بهم ریختگی اوضاع سیاست چنانکه قبلا تذکر یافت ۳ – مقارن ادعا او را از انظار مستور و راه آمد و شد تماس عمومی را بر او مسدود کردن) همهمه در ایران بلند شد . بعضی از روی زمینه شیخی بودن برخی از روی اینکه بهر وسیله است شاید راه نجاتی پیدا شده باشد بعضی برای اینکه دعوت مبهم بود چشم و دل و دیده‌ها از اطراف متوجه بسید باب شد در حالی که طریق استعلام و فحص بر همه مسدود بود . هر کسی از ظن خود شد یار او و بالخصوص ضعفای از طایفه شیخیه که حتی معروفیت بعلم و دانائی نداشتند بطوریکه میرزا حسینعلی در کتاب ایقان صفحه ۱۳۵ می‌نویسد (بعضی از مردمی که معروف نبودند) و درصفحه ۱۳۹ (و لکن معلوم باشد که این علماء و فقهاء [صفحه ۱۶۷] که مذکور شد هیچیک ریاست ظاهره نداشته‌اند) یک عده از شیخیه که وامانده از لحوق بحاج شیخ محمد کریم خان و میرزا محمد حسن گوهر و ملا محمد ما مقانی و ملا باقر تبریزی بودند و در بساط آنها راه نداشتند بعنوان جانشینی سید کاظم باو گرویدند و بعضی هم که آنگونه عبارات که خواندید ممکن بود در آنها مؤثر افتد بواسطه کمی فهم و اطلاع ملحق شدند . ما بصفحات کلمات بابیها و بهائیها که عبور می‌کنیم می‌بینیم گروندگان بسید باب را خیلی تقدیس و تجلیل و تعظیم می‌کنند ولی هم از خلال ایقان چنانکه فهمیدیم و هم از اینکه چطور اشخاصی ممکن است با آن عبارات مذکوره ایمان بیاورند حد ادراک مؤمنین بباب را بامیزانی صحیح سنجش و وزن می‌نمائیم . از جمله گروندگان بباب میرزا حسینعلی بها بوده است .

این شخص کیست؟

میرزا حسینعلی پسر میرزا عباس معروف بمیرزا بزرگ نوری است که سابقا او را از ابتدای نایب السلطنه بودن عباس میرزا در تبریز و معاهده با روس داریم (بصفحه ۴۱ مراجعه شود) سال ۱۲۳۳ متولد شده بقول خودش در ایقان در سنه ۱۲۶۲ ایمان بباب آورده زیرا در ایقان ص ۱۳۸ می‌گوید (هیجده سنه) و تاریخ ایقان را سنه ۱۲۸۰ معرفی می‌کند بعدا فراموش کرده خود را اول من آمن خوانده است در فرائد که بنظر میرزا حسینعلی نوشته در سنه ۱۲۶۰ او را مؤمن بباب بلکه همه کاره باب معرفی کرده چنانکه بعدا خواهیم خواند . بهر حال خودش و برادرش میرزا یحیی از معروفین به ایمان بباب بوده‌اند ولی بطور علنی باب را ندیده بودند . در وقت دعوت ملا حسین بشرویه باقرهٔ العین چندی در صحرای بدشت بگردش و گشت مشغول بوده و با آنها ملاقات کرده است طبق [صفحه ۱۶۸] تصریح نقطهٔ الکاف پانصد تومان اعانه جنگ داده (۵۰۰ تومان آن روز معادل ۵۰۰۰۰۰ تومان امروز است) و قبل از جنگ بشرویه‌ی بتهران برگشته بعد از کشتن باب با سایر با بیان در تهران کنکاش برای انتقام خون باب داشته و مردم را ترور می‌کرده‌اند . در آنوقت بزرگتری طایفه بابیه با شیخ علی عظیم بوده و ابدا اسمی از ریاست میرزا حسینعلی (بهاء) و میرزا یحیی (ازل) در میان نبوده . در اینجا و سال بعد از کشته شدن باب طول کشیده که نه گفتگوئی از لوح برای میرزا حسینعلی بوده و نه برای میرزا یحیی لقب بها بر حسب آنچه خودشان می‌گویند از طرف قرهٔ العین با و داده شده بر فرض که میرزا علی محمد باب تصریح بوصایت، امامت، خلافت، پیغبری بشارت بخدائی برای بهاء نام داده باشد این اسم در سنه کشتن میرزا علیمحمد بانتساب بقرهٔ العین برای او درست شده است . در هر صورت پس از حمله‌ی بابیها بشاه ذیقعهده سنه ۱۲۶۸ از جمله متهمین میرزا حسینعلی بها بوده . بقیه متهمین با شیخ علی و سید حسین کاتب وحی که در تبریز با تبری از باب نجات یافته بود کشته می‌شوند اما این دو برادر یکی میرزا یحیی در آنقضیه بلباس درویشی فرار و میرزا حسینعلی گرفتار و بعدا تبعید ببغداد شده است . بابیها در آنجا

گردهم جمع شدند و بعنوان ریاست، ولایت، وصایت،جانشینی میرزا یحیی را که لقب صبح ازل باو داده بودند و مخفی از انظار میزیسته دعوت کردند بعضی از آنها پذیرفته و برخی نپذیرفته در بغداد میانه آنها نزاع و جدال و قتل واقع شده در این نزاع چند نفر از کسانیکه مورد تصدیق و علاقه خصوصی میرزا علیمحمد بوده و حتی آنها را خیلی بعنی در حد امامت و ولایت ستوده کشته شدند . منجمله برادر میرزا جانی کاشانی موسوم بحاجی میرزا احمد کاشانی و ملا [صفحه ۱۶۹] رجبعلی که از حروف حی بوده (در کربلا) آقا محمد علی اصفهانی برادر ملا رجبعلی در بغداد و غیره بوده‌اند . در همین وقت بعضی از آنها از دین باب برگشته‌اند از جمله میرزا حسینعلی بهاست که بشهادت کتاب هفت وادی که طبع شده و هر بیننده‌ی میداند که از سبک روش باب و دعوت بعدی خودش در آنکتاب بهیچوجه اسم و رسمی نیست بلکه اسلوبش طبق دراویش نقش بندیه و طریقه آنهاست باستثناء خطبه و چند جمله در آخر که معلومست بعدا ملحق شده بالجمله بتصدیق خودش در ایقان و سایر کتب دو سال از بغداد بیرون رفته در اطراف کردستان عثمانی در حلقه در اویش نقش بندی در آمده است . بعدا بخواهش فرمانده (ممکن است صبح ازل باشد) ببغدا برگشته و بمناسبت فتنه و ترور که در بین انها شیاع یافته بوده (و در آنجا بدون هیچ گفتگو تظاهر به تسنن میکرده‌اند و بمردم بغداد میفهمانده‌اند که چون ماسنی بوده‌ایم را فضیها ما را تبعید کرده‌اند) دولت عثمانی با دولت ایران موافقت به تبعید آنها با درنه نمودند . تا اینوقت فقط گفتگوی وصایت صبح ازل (میرزا یحیی) بوده است . در آنجا مناسبت اینکه صبح ازل در خفا و میرزا حسینعلی جهارا حفظ روابط و ارتباطات را میکرده امر دعوت را برای خودش آسان دیده و بعنوان اینکه تا بحال مصلحت این بود که بنام دیگری دعوت شود شروع بدعوت برای خودش نموده و فیما بین دو برادر بشدت تقابل روی داده است بقسمیکه اصحاب یکدیگر را بحر به سرد کشته‌اند . دولت عثمانی میانه آنها را جدا کرده میرزا حسینعلی را بعکاو میرزا یحیی را بقبرس فرستاده باز هر یک چند نفری یک از تبعه برادر دیگر بعنوان جاسوسی همراهش بوده کشته‌اند منجمله نصرالله تفریشی ازلی درادرنه بدست بهائیان و بامربها مقتول و سه نفر دیگر ۱ - حاج سید محمد اصفهانی ۲ - آقاجان بیگ [صفحه ۱۷۰] کاشانی ۳ - میرزا رضا قلی تفریشی نیز بدست بهائیان در عکا کشته شده‌اند در اثر کشته شدن این سه نفر خود میرزا حسینعلی و جمعی از بهائیان محبوس و بعدا میرزا حسینعلی بوساطت شیخ الاسلام و بضمانت آقای عباس عبدالبهاء (پسرش) از حبس خلاص شده است در تمام این اوقات تا آخر عمر بصورت یک نفر سنی در عکا زندگی می‌کرده‌اند و بنماز جمعه و جماعت حاضر می‌شده‌اند ولی در سر سر روابط خود را با بابیهای ایران حفظ کرده و پیغمبری و خدائی و من یظهره اللهی برای با بیان پدر مرده که در ایران بوده‌اند می‌نموده است . پس از فوت میرزا حسینعلی آقای عباس عبدالبها بدولت انگلیس راه نزدیک کرده لقب «سر» گرفته و لوح دعای ژرژ پنجم را نشر داده است . این اندازه از تاریخ که نوشته شد محل هیچگونه گفتگوئی نیست بابیها، بهائیها، ازلیها، ثابتیها، ناقضیها همه باین اندازه تصدیق دارند .

گزارش میرزا حسینعلی از نظریه کینیاز دالکورکی

در اول جوانی بتوسط همین کینیاز دالکورکی بسفارت روس مربوط شده و جاسوسی دولت تزار می‌کرده و مواجب برای او قرار داده و باهم در حلقه ارادت شیخ احمد در آمده و چون شیخ احمد مخالف سیاست تزار در ایران بوده بمباشرت میرزا حسینعلی و امر کینیاز او را کشته و پس از آن کینیاز مسافرت بروسیه و از آنجا با دستور بکربلا رفته و شیخی شده و تحریک میرزا علی محمد نموده و روابط خود را با میرزا حسینعلی شرکت در تشکیل کمیته‌ی دین سازی نموده‌اند و بعدا با پولهای سفارت اوضاع بابیه را تربیت داده‌اند . [صفحه ۱۷۱] تجهیز قشون بشرویه‌ی و زنجانی بتوسط این لیدر مازندانی (میرزا حسینعلی بها) بوده و با هم موافقت در کشتن باب نموده که بعد از او بنام خو نخواهی او مشغول اقدامات مهمتری بشوند . برای اهمیت یافتن قضیه بعد از کشتن باب حمله‌ی به ناصر الدین شاه شده و میرزا حسینعلی پناه بسفارت آورده و سفارت او را بقید حفظ جان تحویل دربار داده . بعدا در

تحت نظر مأمورین سفارت ببغداد روانه شده و بملاحظه بیعرضگی میرزا یحیی میرزا حسینعلی مستقل بتدیر امر گردید و تا دولت تزار باقی بوده خدمتگذار صمیمی آندولت در خدمت مرجوعه (اختلاف مذهب انداختن بین مسلمانان ایران) با کمال احتیاط بوده‌اند .

شما چه میفهمید

نویسنده که یکنفر بازاری هستم سر از سیاست در نمیاورم ولی از گوشه و کنار حرفهائی بیرون آورده و بمعرض فکر خوانندگان می‌گذارم تا خود آنها چه استفاده کنند . میرزا ابوالفضل در صفحه ۱۹۳ دلائل العرفان درباره بها می‌نویسد (و بعد از ظهور مذکور جمیع رتق و فتق جمهور این حزب بحضرته الاجل الا بهی ارواحنا فداه راجع و من جمیع جهات حصن حصین و ظهر محکم متین و خزینه مالیه این بریه بود . لذا جمیع عقلا و اهل سیاست و صاحبان حل و عقد از ملت و دولت محرک موسس امر شیراز سنه ستین را از حضرته الاجل دانستند) جای فکر است . خیلی هم باید فکر کرد . در وقتی که میرزا علی محمد در بوشهر و شیراز بوده (یعنی سنه شصت) و یکسال قبل از اظهار دعوت علنی بوده (سنه ۱۲۶۱) که هنوز دعوتی افشا نشده بود . [صفحه ۱۷۲] آقای میرزا حسینعلی در تهران چه پولی نزدشان برای مصرف در امر سید باب جمع شده بود که مهیا بوده و بعنوان خزینه مالیه این بریه نامبرده می‌شده . آیا پولی بوده که مریدهای باب بخود او در شیراز نمیدادند و بتهران می‌فرستادند؟ آیا قبل از تشریع زکوهٔ و سایر وجوه ۱۹ ٪ بمسلك و مذهب خودشان مردم بابی قبل از نزول حکم (با این که دانستیم که تا آخر عمرش احکام او بتابعین او نرسیده) می‌پرداختند؟ آیا خمس و زکوهٔ در شریعت منسوخه‌ی (دین اسلام) بقول خودشان داده میشده؟ آیا بعنوان تحفه و هدیه و اعانه همان سال اول قبل از اظهار دعوت پول در تهران جمع شده بود؟ یا اینست که همانطور که کینیاز دالکورکی می گوید در کربلا قول داده بود مخارجه کار را برساند [۵] . در هر صورت باز جای دقت است . مگر خود سید باب نمیتوانسته خزینه مالیه را اداره کند که باید در تهران اداره شود یا از او اطمینان نداشتند که میان راه بند را سست کند؟ از اینجهت پول را در اختیار او نگذاشتند یا او کفایت یک همچو امر مهمی را نداشته ؟ همه این امور قابل دقت است . اصولاـ منصب خزینه داری را خود باب باو داده یا محل اعتماد دولت روس تزاری بوده؟ [صفحه ۱۷۳] (باز دقت) رندی شکایت می‌کرد می‌گفت هر چه در محله ما بسرقت برده می‌شود تهمت آنرا بمن می‌زنند و بدبختانه همه‌ی برگه‌ها هم از خانه‌ی من بیرون میآید در دلائل العرفان می‌نویسد (جمیع عقلا و اهل سیاست و صاحبان حل و عقد از ملت و دولت محرك و مؤسس امر شیراز از درسنه ستین «شصت» را از حضرته الاجل الابهی «میرزا حسینعلی بها» دانستند) البته خوانندگان متوجه هستند که سنه شصت دعوت باب کاملا مخفی بوده و حتی خودش تصریح کرده (به صفحه ۱۸۱ مراجعه شود) با اینحال در همان بدو امر بتصدیق ایشان محرك و مؤسس همانشخص بها است که خزینه‌ی مالیه این بریه در دست او بوده بنابراین نظر اهل سیاست که در عبارت دلائل العرفان است آیا اهل سیاست خارجه یا داخله یا هر دو است قضاوت با خوانندگان است . (برگه دیگر) آقای میرزا حسینعلی بها بدون هیچ اشکال پس از قضیه حمله بناصرالدین شاه پناهنده بدولت روس شده (به صفحه ۱۲۸ رجوع شود) آیا بدون هیچ سابقه خصوصیتی ممکن است یکنفر متهم ایرانی پناه بسفارت برد ؟ ! ! دولت تزاری آن روزی یک دولت مستبد خود سری بیش نبوده، مدلول دموکراسی و طرفداری از مظلوم در آن روز به هیچ وجه نام و نشان نداشته، سفارت طبق روزنامه رسمی «به صفحه ۱۲۹ مراجعه شود» او را با کارکنان خودش بدر بار می‌فرستد . در اینجا باید دقت کرد که یك نفر متهم به کنکاش برای قتل شاه در آن دولت استبدادی روس و ایران چگونه خلاص شده و جان در برده است؟ [صفحه ۱۷۴]

چگونه خلاص شده است

آیا معجزه کرده است؟ آیا چون بعد از این خدا میشده است ملائکه قبلا او را از محبس ربوده‌اند؟ آقای عبدالبهاء در مقاله سیاح ص ۷۵ می گوید: (میرزا حسینعلی بهادر استنطاق گفته که شخص عاقل در طپانچه ساچمه ننهد و چنین امری خطیری را تصدی ننماید اقلا نوعی ترتیب دهد و تمهید نماید که کار را انتظام و ارتباطی باشد) باین استنطاق و باین گفتار آقای بهاء تبرئه شده است . حاصل این استنطاق که منشأ تبرئه میرزا حسینعلی بهاست این بوده که اگر من این دستور را داده بودم دستور ساچمه نمیدادم بلکه دستور گلوله میدادم . آیا در آن روز بیک همچو استطاقی ممکن بوده است که کسی تبرئه شود؟ ما نمی گوئیم البته در استنطاق اگر چه بدستور سفارت روس هم بوده لعنها و سبها بباب کرده ولی علی الاجمال می‌دانم که اگر حمایت دولت روس نبود میرزا حسینعلی که سهل است، اگر به بزرگترین شاهزادگان ایران یک همچو تهمتی زده بودند، و صرف تهمت هم بود جز کشتن امر دیگری درباره او صادر نمی‌شد . خود میرزا حسینعلی در سوره هیکل خطاب بسلطان روس می گوید: «قد نصرتی احد سفرائک اذ کنت فی السجن تحت السلاسل و الاغلال » خوانندگان دقت کنند . من که سیاست نمی‌فهمم . آیا پادشاه و سفیر روس راستی مؤمن بسید باب شده بودند که آنقدر اهمیت دهند و پادشاه ایران را مجبور کنند که چنین کسی که از هشت سال قبل از آن طبق نوشته دلائل العرفان محرک [صفحه ۱۷۵] اصلی و مؤسس واقعی شناخته شده بوده و همه این سر و صداها را تا برسد بحمله بشاه از او دانسته بودند فقط بتبعید او قناعت کنند و حال آنکه در آن قضیه ۳۵ نفر از متهمین و غیره از همه طبقات قربانی راه این دسیسه شده‌اند و قبل از آن پنج شش هزار نفر از سرباز و غیر سرباز، دهانی و شهری در این فتنه کشته شده بودند . عقل شما چگونه حکم می کند؟ (از همه گذشتیم) در چه قسمتی از آنعصر سابقه دارد که کارکنان روس همراه یکنفر تبعیدی ایران برای اینکه مباد در راه خطری باو برسد مراقب مامورین دولت ایران شده باشند و همراه او تا عراق رفته باشند . کسروی در ص ۴۱ بهائیگری از لوح میرزا حسینعلی بها چنین نقل می کند: (و چون مظلوم از سجن خارج حسب الامر حضرت پادشاه حرسه الله تعالی مع غلام دولت علیه ایران و دولت بهیه روس بعراق عرف توجه نمودیم) (ایمان) براستی باید تصدیق کرد که پادشاه روس و سفیرا و (دالکورکی) در آن روز ایمان داشته‌اند اگر هم بعدا بروز ایمانی نداده‌اند ممکن است ناقص عهد ! ! ! شده باشند . زیرا طبق صفحه ۵۱ ایقاظ که نطق آقای عبدالبها را چنین نقل می کند (متعلقین روس خیلی خواهش کردند از جمال مبارک «بها» که برونـد در پرا خوت روس جمال مبارک قبول نکردند) نویسنده در حیرت است که چطور شد که پراخوت روس را که پادشاه آنکشور مؤمن ! ! ! ! بوده قبول نکردند و رفتن ببغداد خراب را ترجیح دادند . البته می‌خواسته‌اند در سر حد ایران و عثمانی این فتنه ساز شود و روابط آنها بایران قطع نشود . شما چطور تصور می کنید؟ [صفحه ۱۷۶] (خوشبختی عشق آباد) از جمله اموری که جای تعجب است مرکزیت یافتن عشق آباد برای چند نفر بابی بهائی است قبل از قبله و مکه و زیارتگاه عمومی و مرکز خود باب و بها و حتی قبل از نقاطیکه در ایران و غیر ایران بهائی بیشتر بوده‌اند، بلکه قبل از آنکه در خود عکا که عرش خداست ! ! ! مشرق الاذکار ساخته شود در ده عشق آباد سر حد ایران و روس اولین مشرق الاذکار بهائیان ساخته شده است .

میرزا حسینعلی بها

نویسنده وارد این نمیشوم که پس از خرابی بنیان (یعنی دعوت باب) لازم نیست متوجه خرابی بنا شوم (یعنی بها) وارد اینموضوع هم که دعوی خدائی و اینکه موی صورت انسان گواهی بخدائی او بدهد نیستم در دعای سحرهم خواندن اللهم انی اسئلک بشعر اتک التی تتحرک علی صفحات الوجه) ترجمه خدا یا مسئلك میکنم ترا بحق آنموهائیکه حرکت می کند بر صفحه وجه شما مورد اعتراض اینجانب نیست . مقاله حلول و اتحاد و خدا شدن مرشد تازگی ندارد . اصولا بعضی از مردم هستند که می‌خواهند خدائی داشته باشند که او را ببینند ما بآن‌ها چه کار داریم . علل احتیاج خودش محتاج الیه را ایجاد می کند . اگر کسانی بخواهند کوله گی بدهند سوار شوهم طبعا پیدا می‌شود بها نباشد دیگری کنج هر خانقاهی موی صورت یا چشم و ابرو یا موی سر و زلف دلالت بر

خدائی اشخاصی از خیلی قبل از ای داشته و مردمی هم یا از روی کمی ادراک یا برای استفاده مذعن بخدائی آنها میشده‌اند . [صفحه ۱۷۷] اگر محمد ابن عبدالله صلعم هم در صریح قرآن بفرماید و منع کند از خدا شدن و خدا داشتن باز دست بردار نیستند . (ما کان لبشر ان یوتیه الله الکتاب و الحکم و النبوه ثم یقول للناس کونوا عبادا لی من دون الله و لکن کونوار بانیین بما کنتم تعلمون الکتاب و بما کنتم تدرسون و لا یأمرکم ان تتخذو الملائکه و النبین اربابا . ایأمرکم بالکفر بعد اذ انتم مسلمون) (سوره آل عمران آیه ۷۳) حاصل ترجمه سزاوار نیست برای بشری اینکه خدای باو کتاب و دانائی و نبوت داده باشد پس از آن او بمردم بگوید بنده من باشید و لکن دانشمندان باید تربیت کنند مردم بآنچه تعلیم می‌گیرند و تعلیم می‌کنند و خدای امر نمی‌کند اینکه ملائکه با پیغمبران را مردم بخدائی نپذیرند . آیا ممکن است خدای امر بکند بکفر ورزیدن بعد از آنی که اسلام اختیار کردند؟ من نمی‌گویم نزدیک یک ثلث قرآن در اطراف این موضوع است که کسی خدا نمی‌شود، من نمی‌گویم نغمه خدائی از همان جا سرچشمه گرفته که باب بعنوان اینکه اسم من باکلمه رب بر حسب عدد وفق میدهد گفته است رب اعلی هستم بشرح زیر: (محمد علی) محمد م مساوی ۴۰ – ح مساوی ۸ – م مساوی ۴۰ – د مساوی ۴ جمع ۹۲ علی ع مساوی ۷۰ – ل مساوی ۳۰ – ی مساوی – ۱۰ جمع ۱۱۰ جمع کل محمد علی مساوی ۲۰۲ روی این حساب محمد علی ۲۰۲ (رب) – ر مساوی ۲۰۰ – ب مساوی ۲ جمع کل رب ۲۰۲ در جدول ابجد میرزا علی محمد بهمین معنی که عدد اسمش مساوی باعدد اسم رب است در دلائل سبعه استدلال کرده که مظهر خداست و در مجلس تبریز هم وقتی از او دلیل خواستند گفت اسم من با اسم رب وفق می‌دهد و شیخ الاسلام هم گفت اسم هر محمد علی هم با کلمه رب موافق است اینکه دلیل نمی‌شود . [صفحه ۱۷۸] ما می‌دانیم که این حرفها از اینجاها سرچشمه گرفته و اینکه در کلمات میرزا علی محمد خودش را اسم ربک واسم الرب می‌خواند از همین جاست . ولی دیگر شهادت دادن ریش بخدائی درویش فقط در خانقاه بکتاشیها بدست آقای بها آمده ما چه کار داریم تا در دنیا بنده و برده است خدا هم خواهد بود . اگر مردم از بندگی بندگان بیرون آمدند خدا هم خدای واحد خواهد بود . (حرف نویسنده اینست) می‌خواهیم اصولا بفهمیم بچه سند و مستند آقای بها تخصص و اعتبار خاص در بین بابیها پیدا کرده . آقای عبدالبهاء در مقاله‌ی سیاح ص ۵۸ مدرک این تخصص را چنین می‌نگارد (و سید باب قبل از خروج از چهریق بسمت تبریز جمیع کارهای خود را تمام نمود و نوشتجات خویش را حتی خاتم و قلمدان در جعبه‌ی مخصوص نهاده و کلید جعبه را در ضمن پاکتی گذاشته و بوساطت ملا ـ باقر که از سابقین اصحاب خویش بود نزد ملا عبدالکریم قزوینی فرستاده ملا باقر، آن امانت را در قم در محضر جمعی تسلیم ملا عبدالکریم نمود باصرار حاضرین در جعبه را باز نمود و گفت مامور باین هستم که این امانت را ببهاءالله برسانم و بیش از این از من سؤال ننمائید که نتوانم گفت از کثرت الحاح حاضرین لوح آبی بزرگی بیرون آورد که در نهایت نظافت و بخط خفی خوش شکسته بغایت ظرافت و ایقان نوشته و بقسمی در هم بهیئت هیکل انسانی مرقوم نموده بود که گمان میشد یک قطعه مرکب بر کاغذ است . چون آن لوح را خواندند سیصد و شصت اشتقاق از کلمه بها نموده بود و ملا عبدالکریم آن امانت را بمحلش رساند) [صفحه ۱۷۹] (دوباره بخوانید، دقت کنید) سند آقای بها این بوده که ملا باقر از دست سید باب جعبه و لوح گرفته، بملا عبدالکریم قزوینی در قم رسانیده و او بمیرزا حسینعلی بها سپرده است . شما اگر یک اطاق خرابه‌ی از کسی بخرید لااقل دو نفر شهد بما فیه دارید آیا یک خبر واحد که ملا ـ باقر نامی بیاورد می‌تواند اساس و شالوده یک دیانت گردد؟ آنهم ملا باقر بملا عبدالکریم برساند و بصریح فرمایش عبدالبهاء بالحاح و اصرار حاضرین خیانت در امانت بنماید . یک همچو آدم خائنی که جعبه مقفل را باز می‌کند خبر آوردن او می‌تواند شالوده‌ی دین شود؟ اگر فرض می‌کردیم شخص امینی هم بود بقول یکنفر که جعبه آورده و می‌گوید از میرزا علی محمد است آیا بتردید تلقی نمی‌شد؟ از اینها گذشتیم اگر لااقل اسم میرزا حسینعلی را مادرش بها گذاشته بود یا خود میرزا علیمحمد او را باین نام خوانده بود باز جای خیلی حرفها بود تا چه رسد که ابتدای این لقب بتصدیق خود بهائیان از قرة العین بوده . از همه گذشتیم سیصد و شصت اشتقاق از لفظ بها دلیل بر اثبات هیچ مدعائی نیست . بر تقدیر که دعوی میرزا علی محمد باطل نبود، ده

امر دیگر لازم بود که دعوی میرزا حسینعلی روی آن پایه قرار گیرد . ۱ – اثبات این که جعبه و لوح از میرزا علی محمد بوده ۲ – اثبات عصمت و یا لااقل امانت آورنده جعبه ۳ – دلالت لوح بر نص بر میرزا حسینعلی ۴ – رسیدن امانت بمیرزا حسینعلی ۵ – اتکاء میرزا حسینعلی و نشان دادن لوح بعموم یا اغلب گرونـدگان یا [صفحه ۱۸۰] لااقل ده بیست نفر در همان وقت ۶ – ممکن بودن وصول بمیرزا حسینعلی ۷ – ممکن بودن گرفتن از میرزا علیمحمد بلاواسطه یا با واسطه ۸ – بدون معارض بودن میرزا حسینعلی ۹ – مقابله کردن خط باب با سایر خطوط او ۱۰ – تصدیق شدن باتحاد خط اما اینمطالب و مطالب دیگر وقتی تأثیر دارد که طرف انسان باشد اگر گوسفند شد احتیاجی باین حرفهانیست همین که گفته شد قبول می‌کند و تعقل و تفکر نمی‌نماید .

ازلیها چه می‌گویند؟

اشاره

ازلیها می‌گوینـد منصب خـدائی را در همان اوان قبل از کشـته شـدن میرزا علی محمد بمیرزا یحیی (صبح ازل) داده و بتوسط سید حسین یزدی (کـاتب وحی ! ! !) برای او فرستاده کـه اول آن لـوح اینسـت: (هـذا کتـاب مـن عنـدالله المهیمن القیـوم الی الله العزیز المحبوب) اصل لوح را خود بهائیها هم انکار ندارنـد چیزی که می‌گوینـد اینست که چون میرزا حسینعلی در خاطره بوده خدا برای حفظ او مجبور شـده کلکی بزند لوح وصایت برای میرزا یحیی بیاید تا میرزا حسینعلی از انظار مخفی باشد و محفوظ بماند . خدای عاجز ناتوان که نمی‌توانـد پیغمبر خود را حفظ کنـد بایـد همین کلکها را هم بزنـد اینها مطلبی نیست که خیلی اشکال داشته باشد مشکل اینجاست که در مقاله سیاح ص ۸۸ می‌گوید: [صفحه ۱۸۱] (با ملا عبدالکریم در اینخصوص مصلحت دیدم که با وجود هیجان علماء و تعرض حزب اعظم ایران و قوه قاهره امیر نظام، باب و بهاهر دو در مخاطره عظیمه و تحت سیاست شدیده‌انـد، پس چاره‌ی باید نمود که افکار متوجه شخص غائبی شود و باینوسیله بهاء الله محفوظ از تعرض ناس ماند . چون نظر به بعضی ملاحظات شخصی خارجی را مصلحت ندانستند قرعه این فال را بنام برادر بهاء الله میرزا یحیی زدند . باری بتأیید و تعلیم بهاء الله او را مشهور و در لسان آشنا و بیگانه معروف نمودند و از لسان او نوشـتجاتی بحسب ظاهر بباب مرقوم نمودند و چون مخابرات سریه در میان بود این رأی را باب بنهایت پسند نمود بـاری میرزا یحیی مخفی و پنهان شـد و اسـمی از اود رالسن و افواه بود و این تـدبیر عظیم تأثیر عجیب کرد که بهاء الله با وجود آنکه معروف و مشهور بود محفوظ و مصون ماند، این پرده سبب شد که کسی از خارج تفرس و بخیال تعرض نیفتاد) میرزا ابوالفضل در ۱۹۳ دلائل العرفان چنین می‌نویسد (و لاجل حفظ و حراست من هو محبوبه و محبوب العالم و مقصوده و مقصود الامم و دیگر مشغول نمودن ولاهٔ امور را بجههٔ اخری و در سر سر متوجه نمودن ناس را بمحبو بهم و مقصود بهم بمیرزا یحیی که بر حسب ظاهر برادر ابی و خادم و چاکر حضرت ابهی روح الانشاء فـداه بود اشاره فرمودنـد و از نقطه اولی دو لوح باسـمش نازل و چون ابتـدای امر بود و از تعلیمات جدیده مطلع و آگاه نبودند و مقارن نزول این دو لوح نقطه اولی «سید باب» را برصاص غل و بغضاء شهید کردنـد) مشکل اینجاست که بر حسب عبارت سیاح این کلک در زمان میرزا علی محمـد بوده و بتصدیق او رسیده و بر حسب این عبارت (بیان میرزا ابولفضل) مقارن کشـته شدن باب بوده و خواندیم که سید یزدی که حاصل اینـدو لوح بوده به تبری از میرزا علی محمـد از کشته شـدن نجات یافته، بنابراین این دو لوح بعـد از کشته شدن میرزا علی محمد [صفحه ۱۸۲] بتهران رسیده و ناقل او هم یکنفر که تبری جهاری جسته و آب دهن بصورت میرزا علی محمـد انداخته بوده است، با این بیانات و ملاحظه اینکه تا دو سال بعـد هم میانه بابیها تهران فقط شیخ علی عظیم را بجانشینی باب می‌شناختند خوانندگان میل دارنـد تصدیق لوح میرزا حسینعلی را بنماینـد، میـل دارنـد تصـدیق لوح میرزا یحیی را بنماینـد، میل هم دارنـد هر دو را رد کرده و بگوینـد او یـان آنهـا واحـد و خـائن و .... بوده‌انـد و فقـط یکدسـته بیچـاره از قبیل شـیخ علی و امثال او بعنوان اینکه میرزا علیمحمد

جانشین سید کاظم است طرفداری از او کردند و کشته شدند و بعدا (یعنی بعد از دو سال دیگر) کلک تازه زده شده است و چون اهل کلک بودند نتوانستند اقلا با وحدت کلمه کلک خود را انجام دهند . بسم الله الا نزل الا نزل یعنی بنام خدای پست – پست – از همه چیز پست‌تر . صاحب دلائل العرفان در صفحه ۹۵ می‌نویسد : (باری دو لوحی که باسم میرزا یحیی نازل یکی را به بسم الله الا نزل الاـ نزل ابتدا فرموده و عارف دقیق و عالم خبیر از این کلمه استنباط می‌نماید که صاحب این لوح مظهر نفی است) نگارنده می گوید خدای را به (انزل) توصیف کردن مخصوص میرزا علی محمد است . مادر گذشته بعض عبارات رکیک او را نوشته بودیم . برای توجه خوانندگان اینجا هم بمناسبت مطلب این قسمت را تذکر دادیم تا حد شعور گروندگان معلوم شود .

تعلیمات بها

ما چه کار داریم اساس مسلک بهائی روی چه گذاشته شده . ما چه کار داریم که دعوت باب که اصل بود باطل بود و دعوت بها که فرع است [صفحه ۱۸۳] بطریق اولی باطل است ما چه کار داریم که این دعوت انتسابش بآن دعوت محرز نیست. ما چه کار داریم که آیا میرزا علی محمد میرزا حسینعلی دیده یا ندیده و حتی بکلمات او آشنائی و ایمان داشته یا نداشته ما چه کار داریم که دست سیاست خارجی در بین بوده یا نبوده ما چه کار داریم که فرهاد میرزا در جوانی میرزا حسینعلی حرفهائی که می زند راست است یا دروغ ما چه کار داریم که میرزای حسینعلی قبل از خدائی آدم کش بوده یا نبوده ما چه کار داریم قلندر شده یا نشده ماچه کار داریم قصد کشتن شاه کرده یا نکرده ووو اینک تعلیمات او را ما مورد توجه قرار میدهیم

حب وطن

حب وطن ملاک سعادت اجتماعی هر محیطی است زیرا در اثر حب وطن از لاقیدی بیرون می‌آئیم و جلب نفع و دفع ضرر از محیط خودمان می‌نمائیم . اگر همه افراد بشر در هر محیطی باشند حب وطن داشته باشند همه با سعادت خواهند بود . حب وطن قطعا ایجاب دفاع می‌نماید، ولی حب وطن ایجاب هجوم نمی‌کند . صلح عمومی دنیا منافات با حب وطن ندارد . حب وطن منافات با نوع دوستی و اینکه افراد بشر بلکه سایر حیوانات زنده را انسان دوست بدارد ندارد . حب وطن منشأ جنگ نیست . دیانت اسلام که ناظر بهمه مزایای عالم بشریت است هم حب وطن را لازم دانسته تا آنجا که انسان در مقام دفاع از وطن جان بدهد و هم نوع دوستی را لازم شمرده بلکه ایذاء بحیوانات زنده را بغیر ضرورت جایز نداسته است . [صفحه ۱۸۴] از پیغمبر در کتب ادبی در معنی فی که بعمنی لام می‌آید این خبر نقل شده و هر بچه صرف و نحو خوانی خوانده که: « ان امرئه دخلت النار فی هرهٔ حبستها» در کتب اخبار در باب مواشی و چار پایان : در موضوع الاغ – گاو؛ اسب، استر، شتر از اینکه زیاده از طاقت آنها بر آنها بار کنند نهی فرموده‌اند . دور نمیرویم در کتاب متخب الرسائل که رساله عملی است در ص ۲۶۰ می‌نویسد: برای ترس از عطش بر خود یا بر انسان یا حیوان اگر آب منحصر باشد تیمم کند و وضو نگیرد و آب را بحیوان دهد و ووووو بالجمله با کمال جدیت حب وطن را برای مسلمانان واجب دانسته؛ حتی در وقت هجوم دشمن بهیچوجه استثناء قائل نشده زن – مرد – کوچک – بزرگ – وضیع – شریف، برنا، پیر، حتی ناخوش و ناتوان هر یک باندازه امکان باید دفاع از وطن بنمایند . احساس و طنیت و تعصب وطنی اساس بقاء جامعه و سعادت جمعیت است . عرفا و متصوفه که اصولا نباید حب و بغض داشته باشند باید فانی فله باشند: تو کف خاکی برو پس خاک شو از تولی و تبری پاک شو (شبستری) آنها همچنانکه عاشقان را با سر و سامان چه کار، باید قیدی بوطن و زن و فرزند نداشته باشند حتی می‌گویند القید کفر و لو بالله و بالجمله عرفان مآبی البته باید حفظ مراتب کم علاقه‌گی بوطن میاورد تا حدیکه بعض از آنها هیچ وطن ندارند .

اشتباه آقای بهاء

پس از نزدیک شدن ایشان و آقای عبدالبهاء پسرشان بسا یرامم خصوصا بعد از حدود بیست سال در اطراف اسلامبول، ادرنه، عکا و حیفا بودن زمزمه‌های پاریس و اعلام حقوق بشر و صلح عمومی و نظارت ملل بیکدیگر بگوش ایشان خورد و اینحرفها برای ایشان که در محیط ایران زندگی کرده بودند خیلی تازگی داشت . [صفحه ۱۸۵] در صورتیکه قبل از ایشان بصد و پنجاه سال الی دویست سال قبل این گفتگوها در ملل راقیه تا اساس انقلاب کبیر فرانسه مورد نقض و ابرام شده بود . ایشان بعض قسمتها را بخودشان خریده و به پیروان خود بقیمت زیاد فروختند، بد کاری هم نکردند، الا اینکه خوب بود اولا درس خوانده دقت کرده-مطلب را خوب فهمیده، آنوقت بخرند و بفروشند نه اینکه مطلب ناپخته و ناساخته در سفره‌ی نیفکنده بیفکنند . در کتاب اقدس می‌گوید: (لیس الفخر لمن یحب الوطن بل الفخر لمن یحب العالم) (ما نمی‌گوئیم) ما نمی‌گوئیم کلمه‌ی فخر و افتخار در اینجا خیلی بی مناسبت است، زیرا حب و بغض از کلمات نفس است، نه از افتخارات نفس . باید بگوید : لیس الکمال الی آخر . ما نمی‌گوئیم بل اضرابیه در متقابل استعمال می‌شود، حب وطن مقابل حب عالم نیست . ما نمی‌گوئیم وطن عبارت از محیط زندگانیست وحب عالم معنی ندارد مگر بحذف مضاف که حب اهل عالم باشد و الا خود حب عالم بدون اهل عالم موضوعیت ندارد . ما نمی‌گوئیم اگر هر دو باشد یعنی انسان هم حب وطن داشته باشد، هم نوع دوست باشد چه مانعی دارد . ما نمی‌گوئیم که این عبارت را آقای عبدالبها تصریح کرده که باید الغماء تعصب وطنی کرد . [صفحه ۱۸۶] ما می‌گوئیم اگر حب وطن از یک جامعه سلب شد آن جامعه بزوال و اضمحلال سوق می‌یابد . توضیح مطلب آنکه هر فردی در متعلقات خودش یک حقوق مفروضه مختصه بخور دارد: خانه‌ی او، لانه او، کاشانه او، لباس او، ظرف او، اثاث البیت او ، سرمایه او، باغ او، ملک او ووو و یک حقوق مشاعه‌ای با دیگران دارد در وطن خود : حق زندگی، حق عبور ؛ حق استفاده از منافع عمومی، حق ترقی و تعالی، حق قرار داد با سایر امم و سایر ملل، حق حکومت ووو. بدیهی است همانطور که عاقل نباید بی قید بحقوق انفرادی خود باشد و اگر بی قید شد و خانه او را بردند، سرمایه او را خوردند، خودش مورد ملامت است، همانطور نباید لاقید بحقوق اجتماعی خود باشد . حب وطن مدلولش این است که انسان حقوق اجتماعی خود را در وطن خود نگاهداری کند که اگر نگاهداری نکرد و مردم بهجوم تسلط پیدا کردند و این حقوق را از او سلب نمودند خودش بخودش این خسارت را وارد آورده آیا خواننده حق حیات بخودش میدهد، یا می‌گوید من گوسفندم و حق زندگی ندارم ؟ !

اختلاف زبانها

هر موضوعی که طبیعی بشر است مبارزه با آن رویه عقل و عقلا- نیست . در علم النفس ثابت و محقق شده که افراد بشر با اینکه متحقق بیک نوع واحدند بر حسب محیطها، منطقه‌ها، قرب و بعد از خط استوار و منطقه غلبه حرارت و برودت و اعتدال بر حسب رنگ و رخساره (سیاهی - سفیدی - زردی - قرمزی) بر حسب کوتاهی و بلندی و سایر قسمتهای مزاجی فیزیولوژی کاملا مختلف هستند [صفحه ۱۸۷] تیزی و تندی صوت، نعومت و نرمی آن، گرمی وحدت و خشونت ؛ سردی و برودت مخارج حروف امم کاملا بر حسب این اساس طبیعی مختلف می‌شود . دور نرویم - گیاهها، حیوانات در محیطهای مختلف کاملا تغییر شکل می‌دهند؛ بلکه تغییر خاصیت پیدا می‌کنند . مخارج حروف در بعض منطقه‌ها کاملا بصراحت ۲۸ مخرج است . در بعض از محیطها صفاتیکه عرضی در بعض از حروف است کاملا صفات ذاتی حرف شناخته می‌شوند . مطلق اروپائیان اطباق طاء مؤلفه باندازه‌ی دارند که نزدیک بدال می‌شود و تاء منقوط بدون اطباق نمی‌توانند استعمال کنند . صداهای منظم و موسیقی امم کمال اختلاف دارد . زیبائی صورت در نزد امم مثل زیبائی در صورت کمال اختلاف دارد آیا اینها طبیعی بشر نیست؟ (و من آیاته اختلاف السنتکم و الوانکم)

(قرآن مجید، سوره روم، آیه ۲۱)

اشتباه آقای بها

در آخر کتاب اقدس ایشان از روی اشتباه یا از روی عمد چون غلطهای بسیار در عبارت عربی و فارسی ایشان و نقطه اولی گرفته شده و از لسان عرب کمال تنفر و انزجار را پیدا کرده بودند بقسمی که دلشان می‌خواسته همه لسانها بیک لسان برگردد آنهم لسانی که خودشان بخواهند و همه نگارشات بیک خط باشد . تئوری مطلب هم در نظر شنونده خیلی خوشگل می‌آید، ولی همه میدانند که این گفتگو تقریبا از حدود ۲۰۰۰ سال قبل یعنی از زمان انباز قلس حکیم در بین بوده و همه عقلا آن را محال و ممتنع دانسته‌اند . البته هر کس در هر محیط و جامعه‌ی زندگی می‌کند منجمله از شئون امتیازی [صفحه ۱۸۸] او زبان اوست که ادبیات – علمیات و سایر شئون زندگی فردی و اجتماعی خود رارهین زبان خود میداند . از آن روز که انسان حیوان ناطق بوده بلهجه خود خوشدل بوده . و اگر لهجه او را از او بگیرند بمنزله اینست که او را مسخ کرده باشند . من نمی‌گویم که لغات اختلافش بالطبع است نه بالوضع – من نمی‌گویم که مسلک باب که بعدد حروف اسمی را باسمی منطبق می‌کند پایه‌اش بر حفظ لغت و دلالت ذاتی لفظ است – من نمی‌گویم که واضعین لغات استقصاء موجودات نکرده و نتوانسته‌اند کاملا وضع خودشان را بر طبع دهند حتی لغتی اگر از محیطی به محیطی دیگر انتقال پیدا کند لهجه او عوض می‌شود . جبر عربی، ژئر فرانسوی، خ گ می‌شود وووو من بهمین اندازه می‌گویم که طبع در وضع لغات مدخلیت دارد صرف مدخلیت کافی است برای عدم امکان وحدت زبان بگذریم از اینکه اینمقال بر خلاف طبع و غیر قابل عمل است امروز ما می‌خواهیم امپراطوری جهان کنیم یک فرمان قطعی بدهیم که همه زبانها منسوخ و بیک زبان خاص همه تکلم کنند ناچار پیرمرد ۸۰ ساله را با اطفال ۷ ساله باید در یک کلاس نشانیده و برای صحرای قیامت همه آنها را همزبان کنیم اما بشرط این که آن زبان عربی نباشد زیرا اگر عربی شد تحکیم معجزیت قرآن و بطلان کتاب‌های بیان و اقدس را خواهد نمود از همه گذشتیم آیا ممکن است همه ادبیات امم، کتابهای شعر، بدایع، اقسام تعلیم و تربیت همه و همه و همه بمیل آقای میرزا حسینعلی بهاء شسته شود تا وحدت لسان درست شود؟ آن روز که چنین فرضی عملی شود آیا بشریک بشر تازه متولد شده است یا بشر هزاران سال عمر کرده ! [صفحه ۱۸۹] برای مقدمه اینمطلب البته حتم است که برگردیم بدوره ما قبل تاریخ و حتی از قرن هجری هم چند قدمی عقب‌تر برویم تا دهن همه را از هر چه می‌دانند بشوئیم و طرح تازه ترسیم کنیم. نشد که نشد – نشد که نشد در اخبار و آثار صریح وعده‌ی قرآنی چنین است که حضرت قائم آل محمد بغلبه مطلقه بر تمام روی زمین غالب می‌شود و خصوص دین اسلام را بر همه جا حکمفرما می نماید وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات و یستخلفنهم فی الارض سوره نور آیه ۵۴ و همچنین در سوره صف : هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله آقای باب این وعده‌ها را بخودش میداده. می‌خواسته روی زمین غیر از دین خودش نباشد زیاده بر این اموال همه را حکم بغارت داده و مال همه را بر اهل بیان مباح کرده. دلائل العرفان ص ۲۱۸ از بیان چنین نقل می‌کند : (فی الباب الخامس من الواحد الخامس فی اخذ اموال الذین لا یدینون بالبیان ورده ان دخلوا فی الدین) ترجمه : اموال همه‌ی مردم را بقهر و غلبه باید گرفت مگر اینکه بدین او در آیند. در ابتدا زمینه را هم همینطور گرفته بودند هر کجا یکعده از آنها جمع می شدند به خیال سلطنت و مملکت گیری و غارت اطراف اقدام و قیام می‌کردند. پس از قضیه قلعه طبرسی و زنجان و بعد از کشته شدن باب سید یحیی اولا در یزد پهلوان معروف ، محمد عبدل را بر علیه حکومت محل تحریک کرد ولی محمد عبدل شکست خورد. از آنجا بسمت فارس آمد ،درنی ویز عده‌ی را دور خود جمع کرد ،دعای هیکل [صفحه ۱۹۰] باب را به عنوان حرز بآنها داد که مقابل توپ ببروند و توپ بآنها کارگر نخواهد شد ،ولی نشد رفتند و کشته شدند. بالاخره بعد از سید باب وقتیکه دیدند به غلبه مملکت گیری نمی‌توانند خیال کردند بروش حسن صباح می‌توانند به دستگاه ترور پیشروی کنند. غافل از این که حسن صباح اولا خودش مردی تحصیل کرده و نقشه کش بود و در

ثانی بعنوان فاطمیین مصر که در آن وقت فدوی زیاد داشتند پیشرفت می‌نمود و ثالثا مردم اوجدا باو مؤمن بودند ولی در در این قضیه هیچیک از اینها هم نشد، که نشد ، که نشد صوفیان در زمان معزولی همه شبلی و با یزید شوند لیک اگر پایشان رسد برکاب همگی شمر یا یزید شوند درویشی و صلح کل شدن راه فرار بیچارگانست و طریق شکست خوردگان اجتماع چون نتوانستند بغلبه بر مردم استیلا پیدا کنند ناچار شدند با مردم سازگار شوند اینست که (عاشروا مع الادیان بالروح و الریحان) گفتند

اختلاف عقاید و احساس دینی

هر عقیده‌ی طبعا یک جهت اثبات دارد و یک جهت نفی مثلا کسی که معتقد بتوحید است نافی شرک است ، کسی که معتقد به بقاء دیانت موسی است نافی عیسی است ، کسی که معتقد ببقاء دیانت مسیح است نافی دیانت محمد «صلعم» است این امری است واضح که حتی گوسفند هم میفهمد. هر معتقدی یا پابست به عقیده خود هست یا نیست . اگر مقید و متعبد و مذعن بعقیده خود باشد طبعا مؤثر در حب و بعض خواهد افتاد. از همین جهت است که در نزد اهل تحقیق واضح تر خاصیت دین ، حب و بغض و تولی و تبری است که : انما الدین الحب و البغض [صفحه ۱۹۱] معنی ندارد کسی که معتقد بعیسی است با کسی که عیسی را نعوذ بالله حرامزاده میداند سازگار شود. اگر شما می‌توانید جمع بین اعتقاد بعیسی و حرامزادگی او بکنید قطع از دو حال بیرون نیست ، یا دو قلب دارید ، یا اینست که نفاق می کنید، شق ثالث ندارد.

چون بگردش نمی‌رسی برگرد

چنانیکه خواندیم ولی عصر ارواحنا فداه باید بغلبه و برهان و بالنسبه بکسانی که برهان و موعظه بخرج آنها نمی‌رود بغلبه زور همه دیانتهای باطله را محو کنند و دین اسلام را بر همه روی زمین حکمفرما فرمایند تا در روی زمین مگر یک دین نماند و آنهم آئین مقدس اسلام است. و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه یعنی هر کس غیر دین اسلام داشته باشد هرگز از او قبول نمی‌شود. وقتیکه آقایان یأس پیدا کردند و فهمیدند که ممکن نیست دین ساختگی خود را در همه جا بسط دهند دست بکمر زده و گفتند. همه دیانت‌ها فعلا- بر حق است و تقریر همه ادیان را نمودند ، یعنی گفتند تمام ادیان برای پیروان آن درست است. این حرف اگر چه تازگی نداشت و حضرات قلندریه و در اویش از خیلی پیش (الطرق الی الله بعدد انفاس الخلائق) می سرودند ولی از ایشان که خود را مشرع دینی در مقابل سایر ادیان می‌دانستند جز دست برداشتن از دین تشریعی خودشان مدلولی نداشت. زیرا اگر همه دیانتها بر حق است و هر کس هر دیانتی دارد بحق دارد پس شما دیگر چه می گوئید؟ [صفحه ۱۹۲] وقتی که می گوئید هر کس یک دینی که دارد برای خودش حق است و تقریر کردید پس حق دعوت را از خودتان را سلب کرده‌اید بنا بگفته شما که باید تعصبات دینی را کنار گذارند چنین معنی میدهد که همه بیدین مطلق شوند. مسیحی تعصب حضرت عیسی را نداشته باشد؛ مسلمان تعصب حضرت محمد بن عبدالله (ص) را نداشته باشد. آیا این حکم جز برای یک مسلك اشتراکی که مخالف با همه‌ی ادیان باشد و بخواهد الغاء امتیاز دینی نماید مدلول دیگری خواهد داشت ؟ والا مادام که اصل عقیدت محفوظ است قطعا مؤثر در احساسات دینی خواهد بود یعنی افعال جارحیه اختیاریه ما تبع اراده‌ی ما و اراده‌ی ما تبع عقیده‌ی ماست. وقتی می‌توانیم با کسی که بر خلاف عقیده ما معتقد است سازگار باشیم که نفاق کنیم ، یا دست از عقیده خود برداریم.

استعفای از دیانت

در هر دیانتی مروج آن دیانت باید به منظور پیشروی آن دین سعی کند و ادله و حجج آئین خود را بر سایر معتقدات تحکیم نموده و حقایقی را که دین او دارد نشان بدهد تا عقول مجبول بتصدیق او شوند و اگر هم حقیقتی نداشته باشد باز سعی می کند که به او

رنگ حقیقت زده و مانند یک معتقدات حقیقی او را جلوه دهد. باب و بها هر دو بهمین رو یه سلوک می کردند چنان که خواندیم که خود آقای بها در ایقان به ترور بازی پیروان خود و این که مخالفین آنها از ترس ترور جرئت دم زدن ندارند فخر می کنند (به صفحه ۱۲۷ مراجعه شود). ولی پس از مشروطیت عثمانی بزرگ و قطعه قطعه شدن آن مملکت و بیرون رفتن [صفحه ۱۹۳] فلسطین از حوزه‌ی آن حکومت وقتیکه بهائیان آزاد شدنـد و آقای عبدالبها توانست بخارج از عکا و سایر جاها مسافرت کند و آن محدودیت که بالطبع منشأ محدود بودن فکرشان بود از بین رفت و توانستند با سایر ملل تماس پیدا کنند و دانستند که امر دین سازی باین آسانی نیست و در مقابل دیانتهای ۳۰۰ ، ۴۰۰ ملیونی ، باتبعه اندک آنهم باین خواری و زبونی ، که به اندازه حلقه در اویش بکتاشی و قادری و شاه نعمت اللهی هم نیست نمی‌توانند دین سازی کنند خصوصا وقتی که بامریکا رفتند و دیدند که در آنجا با همه دمکراسی و آزادی جز بنام یک نفر مبلغ اسلامی نمی‌توانند دعوت کنند کاملاـ اوضاع را تغییر دادند و یک مرتبه استعفای از طرفداری دین مخصوص بخودشان را داده و نظیر یک مسلک سیاسی اهمیت به دیانت دادن را مانع از ترقیات اجتماعی گرفته فرمان الغاء تعصبات دینی را صادر کردند باین که این دستور اگر شامل دین خودشان هم باشد چنانچه باید باشد جای این سؤال را برای نگارنده باقی می گذارد که گفتیم:

بهائیان دیگر چه می‌گویند؟

برای اطلاع خوانندگان بپایان دین سازی بهائیان می‌نگارد آقای عباس عبدالبها(ع ع) پسر میرزا حسینعلی بها بوده که بنا بنص اقدس خود را جانشین و مروج بها میدانست اگر چه پسر دیگر آقای بها (میرزا محمد علی) که در اقدس او را بغصن اکبر نامیده و بعد از عباس عبدالبها سمت جانشینی خود را برای او تعیین نموده بود در حیات عبدالبهاء باب اختلاف دیگری گشوده و چون از خطاطان معروف بود اطاعت از برادر خویش ننمود ولی حنایش رنگ نگرفت و چون روابط عبدالبها با خارجیان محکم بود او را به ناقض اکبر ملقب نموده و بهائیان را از مراوده و معاشرت باو و پیروانش منع کرد (یعنی معامله‌ی را که پدرش حسینعلی بها با برادرش میرزا یحیی کرده بود تجدید کرد) [صفحه ۱۹۴] در هر حال با این که بنص کتاب اقدس باید میرزا محمد علی غصن اکبر بعد از عباس غصن اعظم جانشین بها شود عمرش کفایت نکرد و بمرد و آرزوی خلافتی را که پدرش باو وعده داده بود بگور برد عبدالبها پسر دختر خودش را که (فرزند میرزا هادی شیرازی از فامیل افنان و بستگان سید باب) حین الفوت (۱۳۴۰ هجری) جانشین قرار داد خلاصه آقای شوقی که در خارجه بنام تحصیل مشغول عیاشی بود و از دین سازی اظهار تنفر و بیزاری می‌نمود و بدو امر باین کار رضایت نداشت و خواهر آقای عبدالبهاء را مدتی جانشین قرار داد ولی بعدا بتشویق آن زن «ورقه علیا» مهار بهائیان را بدست گرفت و امید ما آنستکه این شخص دروغ سازی و دین سازی باب و بها را آشکارا به جهانیان اعلام نماید و نام نیکی از خود بیادگار گذارد «به صفحه ۷ مراجعه شود» بطوریکه خواننده محترم خوانده است با اینکه بهادر بدو امر از مناتهای روسی استفاده می‌نموده ؛ حتی مخارج تحصیل عبدالبها را که شخص با هوش و زرنگ . و دستیار و جاسوس تشخیص داده بودند ورسها می‌پرداختند ولی مشار الیه پس از تغییر رژیم حکومتهای جهان از استبداد بمشروطیت و آزادی ادیان از عکا به اروپا و امریکا رفت و مسلک سیاسی را بر دین سازی رجحان داد. با اینکه خیانتهای خود را سرا انجام میداده ولی برای اینکه بهائیان ایران نیز به مولای خود اقتدا کنند علنا هم پس از جنگ بین المللی ۱۹۱۴ – ۱۹۱۸ لوحی صادر که محفل روحانی تهران آن را منتشر ساخت و در ضمن آن لوح می‌نویسد: (حسن عدالت دولت فخیمه انگلستان از قبل در الواح نازل «منظورش نامه‌های بها بوده که با دریافت حقوق از روسها در خفا از انگلیسها پشتیبانی مینموده » ولی اینک مشهور شد) و بانگارش این جمله علاقه خود را به انگلیسها گوشزد گوسفندان نموده و آنان را به علاقه‌مندی به خارجیان تشویق کرده است این است پایان این دست سازیها و دروغ پردازیها. [صفحه ۱۹۵]

حکم گذاری خلق

مقررات الهی و قانونهای خدائی بانظر بعالم آخرت وضع شده است. این قسم قوانین از حوصله بشر خارج است ، پیغمبر خاتم محمد بن عبدالله (ص) در ظرف بیست و دو سال و چیزی بالا آنچه که عالم بشر باو احتیاج داشته است در هر قسمت از امور معاش و معاد بیان فرموده است تا وقتیکه در حجهٔ الوداع آیه : الیوم اکمت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی نازل گردیده و پیغمبر در خطبه خودش فرموده که هیچ حکمی فرو گذار نشده و بالجمله هیچ فعلی از افعال بشر در دین اسلام بدون حکم نیست. اما چنانکه خواندیم سید باب نتوانست حتی کتاب بیان را تمام کند.بیست و چند سال زندگانی بها بنوشتن نامه‌ها و صدور الواح بنام این و آن گذشت تا کار باینجا رسید که شریعت آنها از هر جهت کم حکم و بیمقررات ماند و مجبور شدند افسار مردم را سر خودشان بزنند و بگویند بیت العدل «منتخبین از مردم» هر حکمی کرد به منزله حکم خدا قبول بشود ! ! ! یکی نگفت که آقای بها آخر پارلمانها که قبل از شما و بعد از شما این عمل را انجام داده و می‌دهند بفرق اینکه هیچکدام از قانون گذاران حکم گذاران حکم خودشان را حکم یزدان نمی‌دانند و حکم خلق می‌شناسد. دیگر نمی‌گویند تعبدا باید قبول کرد و لم و بم نگفت بلکه همه مردم را برای اصلاح قوانین و مقررات موضوعه می‌خوانند. گفتیم که تعالیم و مقررات لازمه برای کلیه افراد انسان در قرآن مجید و آثار امامان کاملا- بیان شده است. اما در کتاب اقدس که کتاب احکامی بهائیان است اغلب احکام را با منای بیت العدل مراجعه نموده و نزد محققین آشکار است که مردم روی زمین نمی‌توانند تعلیمات و دستورات الهی را تعیین نمایند و [صفحه ۱۹۶] چنانچه قانونی وضع کردند قانونی الهی شمرده نمی‌شود و قوانین موضوعه کشوری که در آن وضع شده نامبرده می‌شود و نیز گفته شد که قانون الهی منحصرا ناظر بانتظام امور این جهانی نیست بلکه با این نظر منظور پر اهمیت دیگر بالنسبه بعالم آخرت دارد و البته ادراکات بشر ممکن نیست بدون الهام بتواند ناظر بعالم دیگری باشد زیرا که آنچه را بشر می‌بیند و میفهمد راجع باین عالم است این بود نتیجه‌ی تحقیق و تحری نویسنده و معنی بی بهائی باب و بهاء (و السلام علی من اتبع الهدی)

پاورقی

[۱] حسینخان باجودا نباشی و نظام الدوله نیز ملقب بوده است.

[۲] سردار انگلیسی بعمنی آقا است چون عبدالبها کوی افتخار را در جاسوسی و خدمت بانگلیسها از سایر جاسوسان ربوده بود باین لقب و نشان مفتخر و سرافراز شده است.

[۳] الذین یبلغون رسالاهٔ الله و یخشونه و لا یخشون احدا الا الله «سوره احزاب».

[۴] تذکر عبارات دلائل سبعه در پرانتز و نظریه نویسنده در غیر پرانتز است.

[۵] به صفحه ۱۲۰ مراجعه شود.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج – به سندش، از امام حسین علیه السلام –: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹